

گفتارهای معنوی (2)



محمد تقی صرفی پور
و تعدادی از نویسندگان



آثار معنویت در جامعه

معنویت یعنی ایمان به خداوند و ارتباط شبانه روزی با پروردگار عالمیان از طریق نماز و دعا و تلاوت قرآن و ذکر و مناجات و تضرع و ابتهال

.جامعه ای که در آن معنویت حاکم باشد **برترین جامعه** است که خدا فرموده ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه. {بینه}

خیر به معنای برترین و بالاترین است. یعنی قهرمان. یعنی برنده مدال. یعنی در دنیایی که بیش از شش میلیارد جمعیت ساکن هستند برترین آنان و قهرمان های آنان باتقویان و با خدایان هستند.

ولی جامعه بی ایمان و بی معنویت بدترین انسانها را دارا می باشد

{انّ الذّین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شرّ البریّه-انّ الدّین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه} بینه آیه 6-7

بدترین موجودات

کافران و بی دینان بدترین موجودات هستند. و این مربوط به همه منکران خدا در همه زمان ها است. چه در زمان حضور پیامبران و چه در زمان بعد از پیامبران و در زمان ما و تا روز قیامت.

اثر دیگر معنویت در جامعه نعمت آرامش و اطمینان است.

در چنین جامعه ای آرامش حکمفرماست. و از بیماریهای روحی در حد گسترده خبری نیست

خانم سمیه، تازه مسلمان فنلاندی:

«من از زمانی که مسلمان شده‌ام احساس می‌کنم که یک زن آزادارای ارزش‌های معنوی و انسانی هستم. اسلام برای زنان ارزش بسیار عالی قائل است.»

«کت استیونس (یوسف اسلام) خواننده معروف (انگلیس الاصل) موسیقی پاپ: یکسال پیش از انقلاب اسلامی ایران هنگامی که به اسلام گرویدم همه ترس‌های من از طبیعت، انسان و جهان ناشناخته‌ها به آرامشی تبدیل شد که از آیه «لله ما فی السماوات و ما فی الارض» جان می‌گرفت»

بر عکس جوامعی که که در آنجا از معنویت خبری نیست که در این کشورها امراض روحی در حد گسترده وجود دارد. افسردگی و اضطراب بر زندگی مردم حاکم است. موسسه بهداشت روانی امریکا گزارش داده که تقریباً هیچ خانواده ای نیست که دچار نوعی مشکلات روحی نباشند.

در مجله دانستنی‌ها، 62/7/5 آمده است که:

آمریکایی‌ها هر شب بالغ بر سی میلیون قرص خواب آور مصرف می‌کنند، که اگر طی یک سال این تعداد قرص را روی هم انباشته کنیم حدود 600000 کیلوگرم وزن خواهد داشت.

و این 600 تن قرص برای به خواب بردن تمام مردم جهان به مدت هشت شبانه روز کافی می‌باشد!.

البته خداوند در قرآن هشدار داده که هر که یاد مرا فراموش کند زندگی سختی پیدا می‌کند و در نتیجه خودش را هم فراموش می‌نماید. و در قیامت هم کور محسور می‌شود.

یکی دیگر از آثار معنویت در جامعه "پاکدامنی مردم ودوری از مفاسد اخلاقی است.

اگر جهان بینی انسان بر مبنای خدا باوری و اعتقاد به جهان آخرت و اطاعت از دستورات خدا باشد پاکدامن زندگی خواهد کرد و جز در موارد نادر دچار آلودگی نمی شود. و شخص "مقید به دستورات دینی است و اگر یک دفعه یا دو دفعه دچار آلودگی شود همان نماز و اهمیت دادن به مقدسات دینی "او را نجات می دهد و مانع از فرو رفتن در باتلاق خطرناک فساد اخلاقی می شود و با توبه و اسغفار جبران می کند. اما در جامعه ای که معنویت در آن مرده است اکثریت مردم به گناهان و مفاسد اخلاقی آلوده هستند و پاکدامنان در اقلیت هستند. و افراد آلوده هیچ احساس ناراحتی از گناه نمی نمایند.

اما اگر جهان بینی مبنی بر اباحی گری «لیبرالیسم» و لذت محوری «هدونیسم» باشد دیگر اثری از پاکدامنی باقی نمی ماند

در این جامعه دیگر زن با عفت دارای احترام نیست! اصلاً عفت و تهذیب و حجاب و از روابط نامشروع دوری نمودن و قانع بودن به همسر خود، نشانه بی تمدنی! و بی فرهنگی و عدم پیشرفت به حساب می آید!

در آمریکا، ادبیاتی دارای مرتبه و منزلت است که بتواند با جاذبه های جنسی بکار گرفته شده در فیلمهای سینمایی، تئاترها و موسیقی ها و داستانهای فاسد، زن را عریان تر و برهنه تر معرفی بکند و بدین وسیله مشتریهای بیشتری جذب کرده و مثلاً نوشته شود که فلان فیلم اینقدر فروش داشت و یا فلان کتاب با این تیراژ فروش رفت.

نتیجه تسلط شهوات بر همه امور و حضور بی قید و شرط زن برهنه و عریان در همه جا، پیدا شدن آثار مخربی است که نصیب این ملتها شده است.

فساد نظام خانوادگی، افزایش آمار طلاق، تعداد کم ازدواج کثرت فرزندان نامشروع، کشتن فرزندان نامشروع با فراغت بال افزایش بیماران روانی (در امریکا از هر سه نفر یک نفر مشکل روانی دارد)، کثرت تجاوزات و جنایات و از بین رفتن اخلاق سالم در جامعه و بی‌اعتمادی به هم و مردن فضیلت‌های اخلاقی در بین اقشار مختلف مردم، از بین رفتن عاطفه و محبت، شورش و طغیان مردم، احساس پوچی در بین اکثر جوانان و... همه از معضلات جوامع غربی می‌باشند».

در حالی که در جامعه اهل معنویت، اگر کسی گناه کرد آنقدر ناراحت می‌شود که گویا کوهی بر سر او خراب شده است.

در زمان پیامبر که معنویت جامعه مدینه را فرا گرفته بود اگر از کسی لغزشی سر می‌زد فوراً جبران و توبه می‌کرد.

دو نمونه در این زمینه ذکر می‌کنم یکی در مرد لغزش ثعلبه است و دیگری در مورد سه نفری که از رفتن به جهاد در جنگ تبوک تخلف کردند.

در زمان رسول خدا (ص) رویه پیامبر اسلام (ص) این بود که هر گاه می‌خواستند عازم جهاد شوند میان هر دو نفر از یاران خود پیمان اخوت و برادری می‌بستند تا یکی به جهاد برود و دیگری در شهر بماند و کارهای لازم او را انجام دهد.

حضرت در جنگ تبوک میان سعیدالن عبدالرحمن و ثعلبه بت انصاری پیمان برادری بست. سعید در ملازمت پیامبر (ص) به جهاد رفت. ثعلبه هم در مدینه مانده و عهده دار امورات خانواده او گردید. ثعلبه هر روز می‌آمد و ما یحتاج خانواده سعید را مهیا میکرد. در یکی از روزها زن سعید راجع به کار لازم خانه طبق معمول از پس پرده با او حرف می‌زد و سوسه نفس هوس خفته ثعلبه را بیدا نمود و با خود گفت مدتی است که این زن از پس پرده با تو سخن می‌گوید آخر نظر ی بینداز و بین در پشت پرده چیست و گوینده این سخنان کیست. خیالات شیطانی و هوس‌های نفسانی چنان او را تحریک نمود که قادر بر حفظ خویشتن نبود. به همین جهت به خود جرئت

داده و پرده را کنار زد دید زنی است زیبا که حجب و حیا رخسار او را احاطه کرده است. ثعلبه با همین یک نگاه چنان دل از دست داد وی بی قرار شد که قدم پیش نهاد و به زن نزدیک شد. آنگاه دست دراز کرد که با وی در آویزد. ولی همان لحظه حساس و خطرناک زن فریاد زد و گفت ای ثعلبه آیا سزاوار است که پرده ناموس برادر مجاهد خود را بدری. آیا رواست که او در راه خدا پیکار کند و تو در خانه وی نسبت به همسرش قصد سوء کنی.

این کلام مانند صاعقه ای بر مغز ثعلبه فرود آمد نعره زد و از خانه بیرون رفت و سربکوه و صحرا نهاد. در پای کوهی شب و روز با پریشانی و بیقراری و گریه و زاری سر آورد و پیوسته می گفت: خدایا تو معروف به آمرزش و من موصوف به گناهم.

مدت ها گذشت و او همچنان در بیابان ناله و بی قراری می نمود و عذر تقصیر به پیشگاه خدا می برد و طلب عفو و آمرزش می کرد تا اینکه پیغمبر اکرم (ص) از سفر جهاد مراجعت فرمود وقتی سعید به خانه آمد قبل از هر چیز احوال ثعلبه را پرسید همسر وی ماجرا را برای او شرح داد و گفت هم اکنون در کوه و بیابان با غم و اندوه و ندامت دست به گریبان است. سعید با شنیدن این سخن از خاه بیرون آمد و برای جستجوی ثعلبه به هر طرف روی آورد. سرانجام او را یافت که در پشت سنگی نشسته و دست بسر گرفته و با صدایی بلند میگوید:

ای وای بر پریشانی و پشیمانی. وای بر شرمساری وای بر رسوائی روز قیامت. پس سعید نزدیک آمده او را در کنار گرفت و دلداری داد و گفت ای برادر برخیز و با هم نزد پیامبر رحمت برویم این درد را دوائی این رنج را شفائی باید. ثعلبه گفت اگر لازم است حتما به حضور پیغمبر شرفیاب شوم باید دست ها و گردن مرا با بند بسته و مانند بردگان گریز پای به خدمت پیغمبر ببری.

وقتی که با همان وضع آمد درب خانه پیغمبر (ص) ایستاد و با صدای بلند گفت المذنب یعنی گناهکار. حضرت اجازه دادند وارد شود و پس از ورود پرسید ای ثعلبه این چه وضعی است. ثعلبه خلاصه ماجرا را عرض کرد. حضرت فرمود: گناهی بزرگ و خطایی عظیم از تو سرزده، از اینجا برو و با خدا راز و نیاز کن تا چه خدا فرماید.

ثعلبه از خانه پیغمبر(ص) بیرون آمد و روی به صحرا نهاد دخترش جلو آمد و گفت ای پدر دلم سخت به حالت می سوزد می خواهم هر جا می روی همراهت باشم ولی چون پیغمبر(ص) تو را از نزد خود رانده است منم دیگرز بتو نمی پیوندم. ثعلبه چند روزی بدین حال در سوز و گداز بسر برد و شبی چند را بگریه وی نیاز پایان آورد. سرانجام هنگام نماز عصر پیک حق آمد و این آیه را بر حضرت حتمی مرتبت خواند:

((والذین اذا فعلوا فاحشه او ظلموا انفسهم ذکر والله فاستغفروا الذنوبهم و من یغفر الذنوب الا الله و لم یصرو علی ما فعلو و هم یعلمون))

پرهیز کاران کسانی هستند که هر گاه کار ناشایستی از آنها سر زد خدا را بیاد آورند و اگناه خود توبه کنند و کیست جز خداوند که گناهان را بیامرزد و آنها کسانی هستند که بر کارهای زشت اصرار نورزند زیرا بزشتی گناهان آگاهند.

پس پیامبر(ص)، علی (ع) و سلمان را بطلب ثعلبه فرستادند و در میان راه شبانی به آنها رسید حضرت سراغ ثعلبه را از او گرفت چوپان گفت شبها شخصی اینجا می آید و در زیر این درخت می نالد. پس حضرت با سلمان صبر کردند تا شب شد ثعلبه آمد و در زیر آن درخت دست نیاز بسوی خالق بی نیاز دراز کرد و عرضکرد خداوندا از همه جا محرومم اگر تو نیز مرا بانی بکه روی اورم و چاره کار را از کجا بخواهم.

در این هنگام مولای متقیان گریست آنگاه نزدیک آمده و فرمود ای ثعلبه مژده باد که خدا تو را آمرزید و اکنون پیغمبر(ص) تو را می خواند آنگاه آیه شریفه یاد شده را که راجع به توبه او نازل شده بود قرائت فرمودند.

ثعلبه برخاست و همراه حضرت به مدینه آمده و یگراست وارد مسجد پیغمبر(ص) شدند حضرت مشغول نماز عشاء بود حضرت امیر و سلمان و ثعلبه نیز اقتدا کردند. بعد از حمد پیغمبر(ص) شروع به خواند یکاثر نمودند همینکه آیه اول را تلاوت فرمود:

((الهاکم التکاثر))

یعنی مشغول داشته شما را ثروت اندوزی .

ثعلبه نعره ای زد و چون آیه دوم را قرائت فرمود:

((حتی زرتم المقابر))

تا زمانی که شما قبرها را زیارت کنید.

بیشتر ناله کرد.

و چون آیه سوم را شنید:

((کلا سوف تعلمون))

یعنی نه چنین است که بزودی خواهید دانست..

نعره ای کشیده و جان به جان آفرین تسلیم کرد. {نقل از کتاب خوبیها و بدیها}

این حالات ندامت و پشیمانی گناه بر اثر حاکمیت معنویت بر جامعه در افراد پدیدار می شود. در

این جامعه چنان روح معنویت و ارتباط با خدا و صفای دل گسرش دارد که اگر کسی دچار

لغزشی شود به سرعت بر می گردد و جبران می کند.

داستان دیگر:

سه نفر متخلف از جهاد وقتی رسول خدا(ص) دستور به حضور مسلمانان برای شرکت در جنگ

تبوک را داد عده ای از منافقین بهانه هایی آوردند و از شرکت در جهاد خودداری نمودند. همچنین

سه نفر از مؤمنین به نامهای «هلال» و «کعب» و «مراره» نزد رسول خدا(ص) رفته و گفتند ما الان در

حال جمع آوری محصول هستیم و بعد از پایان کارمان خودمان را به شما می رسانیم! اما آنان در

جهاد شرکت نکردند و وقتی رسول خدا(ص) برگشت برای تبریک نزد حضرت رفتند ولی رسول

خدا(ص) از آنان روی برگرداند و به مردم اعلام کرد که این سه نفر از جهاد تخلف کردند لذا باید

مسلمانان هر گونه ارتباط خود را با اینان قطع کنند. با دستور رسول خدا(ص) مسلمانان با آنان قطع

رابطه کردند و محصولات آنان را نخریدند و حتی نزدیکترین بستگانشان با آنان حرف نمی زدند. اما

این سه نفر چون مؤمن بودند دست به توبه برداشتند و بعد از 50 روز توبه آنها قبول شد. درباره آنان آیه 118 سوره توبه نازل شد. {تفسیر نمونه ذیل آیه مذکور}

یکی دیگر از آثار معنویت در جامعه بسترسازی نزول برکات و امدادهای غیبی است.

ولو ان اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا عليهم برکات من السماء والارض (96 اعراف)

این از سنت های الهی است که مؤمنین را یاری می کند. بندگان خود را کمک می نماید. مخصوصاً آنهایی را که تضرع می کنند. درخواست می نمایند. دعا می کنند. از بدیها دوری می نمایند. در شبانه روز چندین بار خدا را صدا می زنند.

زندگی پیامبران و اولیاء خداوند پر است از معجزات و کرامات و عنایتهای خداوند.

نه تنها این بزرگواران بلکه گاهی مردم عادی هم در زندگی خود با رعایت تقوا و ارتباط الهی توجهات خداوند را به خود مشاهده می کنند که داستانهای فراوانی از شفای بیماران و نجات گرفتاران و ادای قرضهای بدهکاران و امثال اینها وجود دارد.

از همه اینها بارزتر انقلاب اسلامی ایران است که اگر امدادهای الهی نبود حتما بدست مستکبرین مورد هدف قرار می گرفت و از بین می رفت ولی تاکنون با حمایت الهی هیچ گزندی به این نظام معنوی اسلامی وارد نشده است.

پس با معنویت و عبادت پروردگار است که در خطرات و مشکلات و گرفتاریها می توان منتظر نزول برکات الهی ماند.

نشانه دیگر حاکمیت معنویت در جامعه، مؤمن بودن مسئولین و کارگزاران نظام ایمانی است.

در مکتب اسلام ارزش هر فردی به میزان تقوا و معنویت او بستگی دارد که ان اکرمکم عندالله اتقیکم

مخصوصا در مورد کارگزاران و مسئولین که باید تقوای آنها اگر از سایر مردم بیشتر نباشد کمتر نباشد. زیرا آنها الگوی مردم هستند و از طرفی بیشتر در معرض خطرات شیطانی و هواهای نفسانی قرار دارند.

بالا ترین مسئولین حکومت اسلامی که پیامبر اعظم و علی ع هستند این گونه معنویت داشتند که از نظر عبادت و فضائل اخلاقی کسی به پای آنها نمی رسید

اهمیت دادن به نماز اول وقت-تهجد و عبادت شبانه-تلاوت قرآن حداقل یکبار در شبانه روز-شیرین کردن دهان به اذکار الهی-حضور در مجالس معنوی و دوری از مجالس دنیوی-مشورت با علما و دانشمندان-دوری از اسراف و تبذیر-دوری از زخارف و جلوه های دنیا از خصوصیات مسئولین و کارگزاران این چنین جامعه ای می باشد.

مسخ نشدن و انسان ماندن! یکی دیگر از آثار معنویت در جامعه است.

1-خداوند حکیم انسان را به عنوان گل سرسبد همه مخلوقات خود خلق نمود و دستورداد همه فرشتگان بر او سجده نمایند.

2-انسان این قابلیت را دارد تا با اطاعت از رب العالمین، رشد کند، شکوفا شود و به کمال برسد و از همه موجودات زنده حتی از ملائکه که عقل خاص هستند و هوای نفس ندارند، جلوبزند.

و از طرفی این اختیار را دارد که با معصیت الهی و مخالفت با خدا و پیامبرانش، از انسانیت که یک ارزش و کرامت است فاصله بگیرد و کم کم به حیوانات که فقط نفس خالص هستند تبدیل شود بلکه گاهی از حیوانات هم پست تر می گردد.

3- تبدیل انسان به حیوان که مسخ نام دارد، به دو صورت انجام می شود. اول مسخ جسمانی و ظاهری. دوم مسخ روحی و باطنی.

گروه اول که جسمشان تبدیل به حیوان می شود در طول تاریخ بشریت در چند موقع اتفاق افتاده است.

گروه دوم کسانی هستند که ظاهرشان تبدیل به حیوان نشده است ولی باطن آنها حیوان است. اینها کسانی هستند که بخاطر کفر و شرک و گناهان بزرگ و آلودگیهای فراوان، فقط خصلتهای حیوانی همچون خور و خواب و شهوات را دارند و از خصلتهای انسانی خالی هستند. که خداوند حکیم در قرآن کریم به پیامبرش می فرماید اینها {کفار و مشرکین و دشمنان خدا} همانند حیوانات می چرند و می خورند. {محمد 12}

متأسفانه افراد این گروه زیاد هستند و در اکثر مناطق وجود دارند و شهرها و روستاها پر از این افراد است.

معیاری برای شناخت این افراد نیست مگر کسانی که دارای قدرت های مافوق طبیعی می شوند و چشم برزخی پیدا می نمایند.

امام صادق ع در سفر حج در نزدیکی کعبه، دستهای مبارک خود را بر چشمان ابابصیر گذاشت. ناگاه ابابصیر مشاهده کرد که اکثر طواف کنندگان بصورت های حیوانات هستند. و افرادی که انسان هستند کم می باشند.

برای دوری از خطر مسخ شدن چه باید کرد؟

رجوع به معنویت یعنی اطاعت پروردگار با انجام عبادات و اذکار و انجام کارهای خیر و انجام واجبات و دوری از محرّمات و تمسک به قرآن کریم و اهل بیت ع و دوری از لقمه حرام از بهترین راه های نجات از مسخ شدن می باشند.

کسانی که طهارت آنها نقض می شود فوراً وضو بگیرند یا غسل کنند.

دوری از مجالس لهو و لعب نیز از راههای دوری از خطر مسخ است.

امام حسین علیه السلام بهترین وسیله ارتباطی با خدا

از بهترین راههای رسیدن به خداوند، نزدیک شدن به امام حسین (ع) لیه السلام است در این عصری که ظلمات همه جای دنیا را فرا گرفته است نور حسین بهترین راهنمای بشریت است.

اَلْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ

همانگونه که ماه مبارک رمضان ماه رحمت است ماه محرم هم ماه رحمت است با این فرق که در ماه رمضان بوسیله روزه و عبادتها به خدا نزدیک می شویم در ماه محرم هم بوسیله عزاداری واشگ ریختن.

گریه بر حسین (ع)، زیارت حرم حسین (ع)، زیارت عاشورای حسین (ع)، برگزاری و شرکت در مجلس عزای حسین (ع)، سینه زدن برای حسین (ع)، برپایی سفره ابوالفضل حسین (ع)، زیارت حرم زینب حسین (ع)، همه اینها الهی و خدایی است. و راهی بسوی خداست.

مرحوم سید علی قاضی عارف کامل:

محال است انسان بجز از راه سیدالشهدا به مقام توحید برسد. شریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهدا است. پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس است.

همه پیامبران مأمور بودند که به سرزمین کربلا رفته و به حضرت سلام کنند

:السلام علیک ایها القمر الازهر

روایت شده که چون حضرت موسی علیه السلام مأمور شد به ملاقات جناب خضر و تعلم از او، اوّل چیزی که در وقت ملاقات بین ایشان مذاکره شد آن بود که خضر حدیث نمود برای حضرت موسی مُصِیَّتِها و بلاهایی که بر آل محمد: وارد می شود پس گریستند هر دو و سخت شد گریستن ایشان .

همچنین حضرت زکریا هم از خدا راجع به کهیعض پرسید که به او گفته شد این درباره حادثه کربلا است.

درباره سایر پیامبران هم این گونه ذکر شده است. درباره پیامبر اسلام یکی وقت ولادت امام حسین (ع) لیه السلام، خیلی گریه کردند یکی قضیه آمدن فطرس. یکی آوردن خاک کربلا. یکی هم از علی علیه السلام نقل شده:

و روایت شده از ابن عباس که گفت در ذیقار خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدم کتابی بیرون آورد به خط خود و املاء پیغمبر ص و خواند برای من از آن و در آن صحیفه بود مَقْتَلِ امام حسین علیه السلام و آنکه چگونه کشته می شود و کی می کشد او را و کی یاری می کند او را و کی با او شهید می شود پس گریه کرد آن حضرت گریه سختی و مرا به گریه درآورد.

امام سجاد علیه السلام وقتی به مدینه برگشت این چنین فرمود:

بدرستی که آسمانهای هفتگانه برای شهادت حسین (ع) گریه کردند. دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان و زمین با اعماقش و درختها با شاخه هایشان، برای حسین (ع) گریه کردند. امواج دریاها و فرشتگان مقرب خدا و اهل آسمانها همه و همه گریه کردند. ای مردم! آن کدام قلبی است که برای کشته شدن حسین (ع) شکافته نشود؟ آن کدام دلی است که برای حسین (ع) ناله ننماید؟

اینکه علاوه بر ائمه علیهم السلام، علماء هم به زیارت عاشورا و عزاداری امام حسین (ع) اهمیت فوق العاده ای می داند بخاطر این است که از بهترین راههای رسیدن به خداوند، نزدیک شدن به امام حسین (ع) است. در روایت است که شب جمعه ارواح همه پیامبران و امامان و حضرت فاطمه س به زیارت قبر حسین (ع) می روند.

درباره زیارت عاشورا و دعای بعد از آن معروف به علقمه، علقمه از امام صادق (ع) مطالب عجیبی نقل کرده از جمله حضرت ضمانت کرده و همه امامان قبل از او و پیامبر و جبرئیل خداوند عزوجل قسم خورده به ذات مقدس خود که هر که زیارت کند حسین (ع) را به این زیارت از نزدیک یا دور و دعا کند به این دعا قبول می کنم از او زیارت او را و می پذیرم از او خواهش او را بهر قدر که باشد و می دهم مسئلتش را پس بازنگردد از حضرت من با ناامیدی و و بازش گردانم با چشم روشن به برآوردن حاجت و فوز به جنت و آزادی از دوزخ و قبول کنم شفاعت او را در

حقّ هر کس که شفاعت کند حضرت فرماید جز دشمن ما اهل بیت که در حقّ او قبول نشود قسم خورده حقّ تعالی به این بر ذات اقدسش و گواه گرفته مارا بر آنچه که گواهی دادند به آن ملائکه ملکوت او .

از بین رفتن مرض وبا با زیارت عاشورا

«نقل شده که سالی در سامراء وبا آمد و همه روزه عده‌ای از شیعیان و سنیان و دیگر افراد از دنیا می‌رفتند. عاقبت مردم نزد مرحوم محمد تقی شیرازی معروف به میرزای کوچک آمدند و راه حلی خواستند. ایشان فرمودند: به مردم بگوئید که همه روزه زیارت عاشورا بخوانند و ثوابش را به روح نرگس خاتون مادر امام عصر (عج) هدیه نمایند. شیعیان به این دستور عمل کردند و با کمال تعجب، کسی دیگر از شیعیان از دنیا نرفت ولی از سنی‌ها مرتب مرده به غسلخانه می‌بردند. آنها تعجب کرده و راز این مطلب را از شیعیان جویا شدند و آنها گفتند که رهبر ما بما سفارش کرده که زیارت عاشورا بخوانیم. و ما هم این کار را کردیم. سنیها با شنیدن این مطلب شروع بخواندن زیارت عاشورا کردند و مردن از آنها هم متوقف شد.»

یکی از نوادگان شیخ انصاری روزی دوبار صبه و عصر زیارت عاشورا را می‌خواند. وقتی رحلت کرد در خواب او را دیدند حالش را پرسیدند سه بار فرمود عاشورا. بعضی از علما در عزاداری خیلی عجیب بودند.

درباره ملاّ آقا دربندی آمده است که در اقامه مصیبت ابا عبدالله (ع) بسیار مواظب و راسخ بود، بطوریکه در بالای منبر از شدّت گریه، غش می‌کرد و در روز عاشورا، لباس خود را درآورده و لنگ می‌بست و خاک بر سر می‌ریخت و گِل به بدن می‌مالید و به همان صورت در بالای منبر می‌رفت.

سیّد حسین یزدی گفته است: من شنیده بودم که میرحامد حسین، توان و طاقت شنیدن مصیبت‌های دردناک جدّش امام حسین (ع) و اهل بیت او را ندارد. از این رو، مصیبت در حضورش خوانده نمی‌شد. از قضا، روزی در «لکهنو» در حالی که بر فراز منبر

بودم، داخل حسینیه شد، ولی من متوجّه حضورش نشدم و طبق معمول مصیبتی را خواندم. ناگهان دیدم صدای مردم بلند شد که می گفتند: بس است! بس است! دیگر نخوان! تعجّب کردم و پس از لحظه ای فهمیدم که بر اثر ذکر مصیبت من، سید از هوش رفته است و مدهوش گشته است.

سلیمان طباطبایی نائینی

در حالات او نقل شده که: چون ایام عاشوراء می رسید، لباس سیاه پوشیده و از لذات و تمتعات اجتناب کرده و شب و روز می گریست و به مؤمنین غذا می داد و شخصاً به عزادارها خدمت می کرد و مانند عزادارها عمامه را از سر بر می داشت و آستینها را بالا می زد و دگمه ها را باز می کرد و هنگامی که بالای منبر قرار می گرفت و مشغول موعظه می شد و به روضه می رسید، زیاد گریه می کرد بطوری که از شدت گریه غش می کرد و از منبر می افتاد.

یکی از علما می گوید: در یکی از سالها روز تاسوعا در منزل مرحوم آیه الله حاج آقا حسین قمی، از صبح همه منبری ها منبر رفتند و هر چه درباره حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه بود گفتند. بعد از همه آنها مرحوم حاج شیخ عباس منبر رفتند. وقتی وارد روضه شدند شروع کردند اشعار جناب ام البنین «لا تدعونی و یک ام البنین» را تا آخر خواندند. من از شدت گریه از حال رفتم. وقتی مرا به حال آوردند، دیدم تعدادی در اطراف من هنوز در حال بی هوشی هستند.

درباره مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید محمود حسینی شاهرودی

ایشان خیلی به حضرت سید الشهداء علیه السلام علاقه داشت و در مجالس روضه خوانی، از بگائین بشمار می رفت.

در دهه اول محرم بلکه در همه ماه محرم، او را متبسم نمی دیدند و گاهی که برای درس می رفتند، اگر در بین راه به مجلس خامس آل عبا علیه السلام برخورد می کردند، اول مجلس عزا می رفتند و بعداً سر درس حاضر می شدند!

ومی فرمودد: اگر روضه خوانی بیسواد هم باشد، همینکه گفت: السلام علیک یا اباعبدالله! اگر شنیدید و از مجلس برخاستید، مثل آنستکه بر علیه آن حضرت قیام نمودید!

یکی از ویژگیهای **آیه الله حائری**، توسل شدید به امام حسین (علیه السلام) بود. علاوه بر روضه که هر شب جمعه و دهه محرم داشتند هر روز قبل از شروع درس، بطور مختصر، ذکر توسلی به امام حسین (علیه السلام) توسط یکی از شاگردان انجام می گرفت.

یکی از یاران خاص ایشان، علت این مسأله را سؤال می کند. ایشان در پاسخ می فرماید: من، ادامه زندگیم را مرهون توسل به امام حسین (علیه السلام) هستم.

آیت الله اراکی در مورد مرحوم **سید نورالدین اراکی** می فرماید: من به چشم خودم دیدم که در دهه عاشورا در مجلس روضه خوانی که در منزل خودش از اول طلوع آفتاب شروع می شد و تا ظهر ادامه داشت و منبرها پی در پی می آمدند و مردم زیادی از غریبه و آشنا از اهل اراک و جاهای دیگر جمع می شدند، ایشان از اول چندین دستمال جلو خودش می گذاشت و تمام دستمالها را از گریه خیس می کرده از اول روضه گریه می کرد تا آخر، من نمی دانم چه گریه ای بود که تمامی نداشت! روز عاشورا که می شد معرکه بود، بگآء (بسیار گریه کننده) بود به تمام معنا!

نتیجه می گیریم که وقتی همه پیامبران برای حضرت اقامه عزا کردند. وقتی پیامبر اسلام و همه امامان برای حضرت اشک ریختند. وقتی علماء ربانی این چنین اهمیت قائل می شدند اینها همه علامت است. علامت اینکه این راه است. راه بسوی خدا. راه بسوی تقرب به خدا.

احیاگران دین در کشور ایران

امام حسین (ع) فرمود: «قال رسول الله (ص): من رای سلطانا جائرا مستحلا لحرام الله، ناکثا عهده مخالفا لسنة رسول الله يعمل فی عباد الله بالاثم و العدوان فلم یغیر علیه بفعل و لا قول کان حقا علی الله ان یدخله مدخله

ای مردم! پیامبر خدا (ص) فرمودند: «هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال شمرده، پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا مخالفت ورزیده، در میان بندگان خدا به ستم رفتار می کند؛ و او با زبان و کردارش با وی به مخالفت بر نخیزد، سزاوار است خداوند او را در جایگاه آن سلطان ستمگر (دوزخ) بیاندازد.»

لذا در هر قرن شخصیت‌های بزرگی بودند که در مقابل دشمنان دین سکوت نکرده و قیام می کردند و به وظیفه خود عمل می نمودند.

از جمله اینها **میرزای شیرازی** است که وقتی قرار داد (رژ) بسته شد قیام کرد

دادن امتیاز تنباکو از طرف شاه به کمپانی تالبوت انگلیسی که نتیجه ی بذل و بخشش های شاه در سفر اروپا بود نه تنها به انگلیسی ها امکان داد کلیه ی اختیارات را در زمینه ی کشت، توزیع و فروش توتون و تنباکو به دست گیرند، بلکه براساس متن قرارداد، آنان راه های نفوذ همه جانبه را در زمینه های سیاسی، اقتصادی و نظامی در اختیار گرفتند.

میرزای شیرازی حکم تحریم تنباکو و مخالفت و مبارزه با طاغوت زمان را صادر کرد و بعد از مجاهدتهای علما و مردم نهضت اسلامی به پیروزی رسید و ناصرالدین شاه قرار داد رژ را ملغی اعلام نمود.

نهضت سردار جنگل

سردار جنگل طلبه جوان مدرسه حاجی حسن صالح آباد رشت بود که وقتی ظلم شاهان از جمله احمدشاه و رضاخان را مشاهده کرد در رشت قیام کرد و مجاهدتهای زیادی نمود او کمیته اتحاد اسلام را در تالش تشکیل داد که در همه جای ایران عضو داشت از جمله مدرس هم عضو این کمیته بود.

هدف کمیته ی انقلابی اتحاد اسلام در گیلان، رهایی از نفوذ خارجی و تأمین استقلال ایران در زیر پرچم و شعائر اسلام بود

قزاق های روسی، نیروهای انگلیسی و قوای دولتی، هر کدام به صورتی جداگانه یا جمعی با گروه های چریکی جنگل درگیر شدند. این نشان دهنده ی آن بود که آرمان های سردار جنگل با منافع هیچ کدام هم خوانی ندارد.

او بارها در برابر مردم گیلان هدف از نهضت خود را زنده کردن قوانین اسلام معرفی کرد و یادآور شد، هرگز اسلحه را از خود دور نخواهد کرد، مگر وقتی مطمئن شود افراد ایرانی از دست اندازی تجاوزگران بیگانه و ستمکاران داخلی، در امنیت قرار گرفته اند.

از این رو از سه طرف و به گونه ای هماهنگ، مورد تهاجم قرار گرفت؛ از یک سو هواپیماهای انگلیسی بسیاری از یاران او را به شهادت رساندند و از سوی دیگر، ارتش دوهزار نفری سرخ، نیروهای میرزا را دچار تفرقه کرد و سرانجام نیروهای دولتی به فرماندهی رضاخان مأمور تارومار کردن اعضای نهضت شدند.

شیخ محمد خیابانی (متوفای 1339 ق.) روحانی مبارزی بود که در مبارزه علیه استبداد صغیر شرکت داشت. وی در سال 1327 ش. به نمایندگی از سوی مردم تبریز در مجلس دوم انتخاب شد. در جریان اشغال آذربایجان به دست نیروهای عثمانی، دلیرانه مقاومت کرد و به دست آنان تبعید شد.

وی در سال 1298 ش. برای نجات ایران از سلطه ی خارجی قیام کرد و چون حکومت مرکزی را وابسته می دید، تحول اساسی در نظام حکومت و احیای آزادی را گام نخست برای بیرون راندن اشغال گران خارجی می دانست. او برداشتن این گام را از راه مذاکره ی سیاسی امکان پذیر نمی دانست و تنها راه را در قیام دلیرانه در برابر استبداد و دخالت خارجی می دید. وعاقبت بدست مستبدین بشهادت رسید.

قیام شیخ فضل الله نوری

مشروطه بارهبری علما و فقهاء به پیروزی رسید.

مرحوم شیخ فضل الله نوری از علمای بزرگ تهران و از رهبران جنبش تنباکوست. شیخ در ابتدای جنبش مشروطه به هواداری آن برخاست، در مهاجرت علما به قم شرکت کرده و خود بخشی از هزینه آن را پرداخت. اما با آشکار شدن ماهیت و مبنای غربی تفکر مشروطه خواهی و نیز ملاحظه مشروطه خواهان وابسته و حمایت های بیگانه از مشروطه، خواستار تطبیق قوانین مشروطه با اسلام شد. او در جواب کسانی که وی را مستبد می خواندند می گفت: من به هیچوجه منکر مجلس شورای ملی نیستم بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این اساس بیش از همه کس می دانم، من [آن] مجلس شورای ملی را می خواهم که اساسش بر اسلامیت باشد و برخلاف شریعت قانونی نگذارد.

بلافاصله بعد از فتح تهران، شیخ دستگیر و در یک دادگاه فرمایشی به اعدام

محکوم شد

امام خمینی (رض)

درهنگامه غربت اسلام و سیطره مکاتب شرقی و غربی برافکار جوانان و دورانی که بیگانگان عرصه را بر اسلام تنگ کرده بودند و به خیال خود همه سنگرها را فتح کرده اند و در دیدگاه غریبان : مارکسیسم تنها خطر موجود بود و در دیدگاه شرق : غرب تنها دشمن

محسوب می گشت بار دیگر خورشید فروزانی از افق سرزد و آفتاب روشنایی بخش امامت
روح خدا خواب آرام دشمن را بر آشفست .

آن حضرت [رض] با طرح دوباره اسلام در صحنه حیات بشری بویژه در جهان اسلام روحی تازه
دمید و کالبد مرده جوامع اسلامی و حوزه های علمی را حیات بخشید. این ندا که از سوی
مجتهدی اندیشه ور عارفی راه یافته و نفس کشته و آگاه از جایگاه بلند حوزوی بر می خاست
ندایی بود که دشمن با این که کمر به نابودی آن بسته بود نتوانست به اهداف شوم خود نائل آید.
علیرغم میل استکبار جهانی نهضت اسلامی به پیروزی رسید و اثرات خود را بر جهان اسلام بر
جای گذاشت .

ایمن نبودن از مکر خدا و رابطه آن با زلزله

فلا یامن من مکر الله الا القوم الخاسرین {اعراف 99}

پس جز قومی که زیانکار هستند کسی از مکر خدا ایمن نمی باشد

به سفارش قرآن و عترت یکی از خصوصیات مؤمنان، آن است که هیچگاه نباید خود را از مکر الهی، ایمن و مصون بدانند. زیرا کسانی که خود را مصون بدانند زیانکارند.

مراد از مکر الهی چیست؟

در تفسیر المیزان آمده است که: مکر خدا یعنی انسان معصیتی کند که مستحق عذاب شود و خداوند او را از آنجایی که نفهمد عذاب کند و یا سرنوشتی برای او تنظیم کند که او خودش با پای خود و غافل از سرنوشت خود بسوی عذاب برود.

اما مکر ابتدایی و بدون اینکه بنده معصیتی کرده باشد البته صدورش از خداوند ممتنع است.

{المیزان ج 8 ص 257}

و در تفسیر مجمع البیان آمده که: گویند مکر خدا این است که آنها را بوسیله تندرستی و طول عمر و نعمتهای دیگر سرگرم و غافل سازد.

طبق بررسی های بیشتر بنظر می رسد که مراد از مکر خدا، حوادثی است که نسبت به عده ای {کفار و منافقین و غافلین و...} عذاب حساب می شود و نسبت به عده دیگری امتحان و آزمایش الهی محسوب می شود.

این حوادث شامل زلزله، سیل، رانش زمین، ریزش کوه و بهمن، طوفان و... است. همچنین شامل مشغول شدن آدمی به مادیات و دنیا پرستی و جمع مال و ثروت و غرق شدن در لذات شهوانی و... می باشد.

اما ایمن نبودن از مکر الهی آیا شامل انبیاء، اولیاء و امامان و مؤمنین خالص می شود؟
با توجه به آیات و روایتهایی که در زیر می آید گویا این موضوع شامل همه طبقات می شود.
همه باید در شبانه روز متوجه قدرت ذات اقدس الهی باشند و هیچگاه امید صد درصد به نجات خود نداشته باشند. و باید بین خوف و رجا قرار بگیرند.
و در مسائل ترس از خدا و تقوای الهی و بودن بین خوف و رجا، معمولاً انبیاء و اولیاء از بقیه جلوتر بوده اند و بیشتر به این موضوع اهمیت می داده اند.

صفوان جمال می گوید که: پشت سر امام صادق (ع) نماز می خواندم که شنیدم فرمود: اللهم لا تؤمنی مکرک! خدایا مرا از مکر خودت ایمن نکن! {تفسیر آسان ج 5 ص 281}

و امیر مؤمنان (ع) فرمود: ایمن نباش بر بهترین این امت. که خدای سبحان می فرماید: فلا یامن من مکر الله الا القوم الخاسرین {فقط زیانکاران از مکر خدا ایمن هستند.}
یعنی حتی بهترین امت که مسلمانان هستند نباید از مکر خدا ایمن باشند.

در تفسیر مجمع البیان آمده که: هیچکس جز مردم زیانکار که به حکمت خدا جاهلند از عذاب او ایمن نیست. و هدف آیه 99 اعراف این است که مکلف را متوجه سازد که از عقاب خدا بیمناک باشد و برای اطاعت او بشتابد و هرگز بخود وعده ایمنی ندهد. {ج 9 ص 188}

انواع مکر الهی در آیات

آیا از خدایی که حکومتش در آسمان است ایمنید که شما را به زمین فرو برد در حالی که زمین تکان می خورد؟ یا ایمنید که تندبادی بفرستد تا بر شما سنگ ببارد؟ {ملک 17}

آیا ایمن هستید که شما را به دریا برگرداند و تندبادی بفرستد تا شما را غرق کند سپس فریادرسی نباشد تا به شما کمک کند؟ {اسراء 69}

آیا کسانی که کارهای زشت می کنند ایمن هستند که ناگاه خدا همه را به زمین فرو برد یا از جایی که پی نبرند عذابی به آنان برسد یا در سفر که سرگرم رفت و آمد هستند آنان را سخت مؤاخذه کند و آنان نتوانند کاری بکنند؟ {نحل 46}

آیا کافران به آسمان وزمین نمی نگرند که اگر بخواهیم آنها را بهزمین فرو می بریم یا تکه ای از آسمان بر سرشان فرو می ریزیم. و در این نشانه ای برای هر بنده مخلص و انا به کننده است {سبا 9}

در روایت است که آیه {فاخذتهم الرجفه} در باره قوم شعیب است که دچار عذاب زلزله شدند. {بحار ج 12 ص 382}

از مطالب فوق این موارد را می فهمیم:

1-هیچکس از عذاب الهی ایمن نیست.

2-اگر چه خداوند هیچگاه ،انبیاء وامامان علیهم السلام را عذاب نمی کند ولی آنان هم خود را از عذاب الهی ایمن نمی دیدند و شبانه روز متوجه قادر حکیم بودند.

3-اگر عذاب بر محلی نازل شود شاید شامل مؤمنینی که در آن محل هستند نیز بگردد با این تفاوت که برای آنها آزمایش وامتحان محسوب می شود که اگر زنده بمانند باید بر مصیبت هایی که برایشان پیش بیاید صبر کنند و اگر زنده نمانند با طاعت الهی از دنیا رفته و رستگار می شوند. اما غافلینی که در زلزله وامثال آن از دنیا می روند زیان کرده و عذاب الهی مشمول آنها میشود.

4-در بین عذابها، زلزله بیشتر از بقیه در بین مردم و رسانه ها صدا می کند و مردم را می ترساند و خرابی و تلفات بیشتری دارد و در گذشته هم وسیله اقوام مختلفی چون قوم شعیب و قوم لوط و ثمود... بوده است و قیامت هم با یک زلزله سراسری آغاز می گردد.

5- برای مؤمنین راههایی برای مصون بودن از زلزله وجود دارد از جمله امام صادق(ع) فرمود که : کسیکه در نمازهای مستحبی خود، سوره زلزل را بخواند دچار زلزله نمی شود.

روایت شده که در زمان امام باقر(ع) زلزله آمد و مردم از وحشت به امام پناه بردند. حضرت به آنان فرمود: پناه به برید به نماز و صدقه و دعا. {بحار ج 26 ص 10}

علت زلزله چیست؟

با توجه به اینکه عالم هستی بر اساس قانون فراگیر علت و معلول بنا شده است، زلزله هم دارای علل مادی مربوط به خود از قبیل گسلها، وجود مواد مذاب در اعماق زمین و علل دیگری باشد. اما چون علت العلل همه علتها، خداوند است لذا زلزله دارای علل غیر مادی که همانا اراده الهی است می باشد..

از جمله اهداف زلزله:

- 1- گوشمالی گناهکاران
- 2- عذاب ستمکاران
- 3- تذکر به غافلان
- 4- نشان دادن چشمه ای از قدرت پروردگار
- 5- رسیدن اجل عده ای از متوفیان زلزله
- 6- امتحان بازماندگان متوفیان زلزله
- 7- تغییر دادن فیزیکی مکانهای زلزله
- 8- تغییر دادن مسیر زندگی عده ای از مردم

9- وادار کردن عده ایبه تفکر در آیات الهی

10- عاجز کردن ابرقدهها و مستکبرین

و اهداف دیگر....

ازدواج آسان

مقدمه

در این مقاله مباحثی چون: تشویق به ازدواج، آثار آن، تسهیل در ازدواج و ویژگیهای زوجین را به صورت مختصر و با عنایت به برخی از آیات و روایات مورد بررسی قرار می دهیم. امید است با مطالعه این نوشته، انگیزه ما برای احیاء و ترویج ازدواجهای آسان، پربار، سالم و سازنده تقویت گردد.

تشویق خدا و رسول

قرآن کریم می فرماید: «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ^(۱) يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

».توانگرشان کند که او وسعت بخش و داناست

مرد و زن با توجه به نیازهای روحی، عاطفی، جسمی و جنسی ای که دارند، مکمل یکدیگرند و برای داشتن زندگی گوارا و سعادت‌مند، جفت شدن و در کنار یکدیگر قرار گرفتن این دو، اجتناب ناپذیر است.

تنها شیوه ای که هر یک از زن و مرد می توانند با آن دیگری را به بهترین وجه، تکمیل کنند و به خواسته های روحی و روانی همدیگر پاسخ مناسب بدهند، ازدواج است. از اینرو، در نزد خداوند بهترین و محبوب ترین بنیان و سازه که دربردارنده شرط اساسی سعادت بشر است، همین ازدواج می باشد.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: «مَا بُنِيَ فِي الْأِسْلَامِ بِنَاءٌ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ^(۲) عَزَّوَجَلَّ، وَأَعَزَّ مِنَ التَّرْوِيجِ؛

«وارجمندتر از ازدواج باشد»

ازدواج در جوانی

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله در مورد ازدواج در ایام جوانی چنین فرموده است: «إِيْمًا هرگاه شخصی در سنین جوانی⁽³⁾ شَابٌ تَزَوَّجَ فِي حَدَاثَةِ سِنِّهِ عَجَّ شَيْطَانُهُ؛ يَا وَيْلَهُ! عَصِمَ مِنِّي دِينُهُ؛ «دینش را از گزند من حفظ کرد! ازدواج کند، شیطان او فریاد می زند: وای بر من

دستورات دین اسلام متناسب با خواسته های فطری انسان می باشد و از طرفی ازدواج همان طور بنابراین، کسی که همسر اختیار می . که گفته شد، بسیاری از نیازهای درونی انسان را جوابگوست کند، در واقع زمینه مساعدی برای پذیرش دستورات مناسب با فطرت را فراهم کرده است و به این . مراتب راحت تر می تواند طبق اوامر دینی عمل کرده و با فرامین الهی خود را وفق دهد مطلب در مورد کسانی که تازه به سن جوانی وارد شده اند، بیشتر صدق می کند؛ زیرا یک جوان در اوج هیجانات و احساسات قرار دارد و همین مسئله به شدت او را به خود مشغول می کند و تا ازدواج در این سن . این حالت تعدیل نشود و تسکین نیابد، کمتر به امور دینی توجه نشان می دهد برای او بسیار مهم و کارگشا خواهد بود؛ چرا که سبب می شود احساسات و عواطف او متعادل شده و ندای فطری اش را که هماهنگ با فرامین الهی است، به راحتی بشنود و با آسایش خاطر به او پاسخ مناسب بدهد و بدین ترتیب، دین و ایمان خود را از گزند شیطان حفظ کند

خوش بینی در امر ازدواج

امام صادق علیه السلام در خصوص داشتن امید به فضل الهی در امر ازدواج می فرماید: «مَنْ تَرَكَ يَقُولُ: «إِنْ يَكُونُوا فَقَرَاءَ يُغْنِيَهُمْ⁽⁴⁾ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْفَقْرِ فَقَدْ آسَاءَ الظَّنَّ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ. إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ»؛

هر که از ترس تهیدستی ازدواج نکند، به خدای متعال گمان بد برده است. خداوند عزوجل می «فرماید: «اگر تهیدست باشند خداوند از فضل خود توانگرشان می سازد

خداوند تبارک و تعالی وعده داده است که اگر کسی ازدواج کرد و فقیر بود، او را بی نیاز می

کند. از آنجایی که وعده خداوند حق است، تنها، کسی از ترس فقر و نادار شدن ازدواج نمی کند که به وعده های پروردگار بدبین و بدگمان است. البته وعده خداوند وقتی محقق می شود که انسان برای کسب و کار و به دست آوردن روزی تلاش کند و معمولاً به طور طبیعی یک جوان پس از ازدواج، مسئولیت بیشتری در قبال خود و همسرش احساس می کند و همین سبب می شود تا بر کار و تلاش خود بیفزاید.

هر که از ترس ⁽⁵⁾ رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ تَرَكَ التَّزْوِيجَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَلَيْسَ مِنَّا؛ «تنگدستی ازدواج نکند، از ما نیست

و در شمار پیروان آن بزرگواران نیست

آثار ازدواج

1. حفظ دین

پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله یکی از آثار ازدواج را چنین برمی شمارد: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ كَسَى كَه ازدواج می کند، نیمی از دینش را حفظ ⁽⁶⁾ أَخْرَزَ شَطْرَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي شَطْرِ الثَّانِي؛ «کرده است. پس برای احراز نیم دیگر باید تقوای الهی را پیشه کند

کسی که ازدواج می کند، راحت تر می تواند غرایز جنسی خود را کنترل کند و این عاملی را که قادر است مانع انجام فرایض و موجب اشتغال فکری و روانی او گردد، از سر راه بردارد. در عین حال، باید به این نکته توجه داشت که ازدواج یک علت تامه برای دینداری نیست؛ بلکه زمینه مناسبی برای حفظ و استمرار دینداری است و یک جوان می تواند با استفاده از شرایط مساعدی که در اثر ازدواج برایش فراهم آمده، تلاش کند تا دین خود را حفظ و کامل کند.

2. یاری خداوند

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «حَقُّ عَلَى اللَّهِ عَوْنُ مَنْ نَكَحَ الْتِمَاسَ الْعِفَافِ عَمَّا حَرَّمَ هر که به منظور پاک نگه داشتن خود از آنچه خداوند حرام کرده است ازدواج کند، بر ⁽⁷⁾ اللَّهُ؛

«خداست که او را کمک کند

کسی که نیازهای جنسی خود را از طریق حلال که همانا ازدواج است برآورده کند و این سبب شود تا در این خصوص، مرتکب حرام نشود، خدای تعالی بر خود لازم دانسته که او را یاری کند؛ ولی این تضمین الهی شامل کسی که پس از ازدواج هم درصدد انجام اعمال نامشروع است و یا به انگیزه های غیرالهی مانند: رسیدن به مال و منال طرف مقابل و یا فخرفروشی و مباحثات ازدواج می کند، نمی شود.

3. ایجاد مودّت و محبّت

خداوند متعال در بیان آثار سازنده پیوند زناشویی می فرماید: «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ⁽⁸⁾ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»؛

«برای مردمی که می اندیشند

پس از گذشت مدت کوتاهی از ازدواج، چنان علقه و وابستگی بین زن و شوهر به وجود می آید که در بیشتر موارد، هر یک از آنان، همسرش را بر خود مقدم می دارد و حاضر است خود متحمل رنج و آسیب شود؛ ولی همسرش از رنج و زحمت در امان باشد. از اینرو، استعدادهای درونی زوجین در خصوص دوستی و محبت نمودن به یکدیگر کاملاً شکوفا شده و روز به روز رشد می کند؛ مرد با بیان مطالبی که در طول روزمایه نگرانی او شده و یا درد دل با همسرش، آرامش پیدا می کند و با شنیدن درد دل های طرف مقابل، سعه صدر می یابد و این چنین، اگر هر دو سعی در حذف امور اختلاف انگیز و جزئی نمایند و گذشت را پیشه کنند، به مرور بر این حس دوستی و محبت افزوده می شود و اساس و پایه بنای خانواده محکم می گردد.

4. فزونی روزی و نیکویی اخلاق

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیان یکی دیگر از فواید ازدواج می فرماید: «زَوْجُوا أَيَامَكُمْ،⁽⁹⁾ فَإِنَّ اللَّهَ يُحْسِنُ لَهُمْ فِي أَخْلَاقِهِمْ وَيُوسِّعُ لَهُمْ فِي أَرْزَاقِهِمْ وَيَزِيدُهُمْ فِي مُرْوَاتِهِمْ»؛

«جوانمردیهای آنان می افزاید

شخص متأهل احساس مسئولیت بیشتری کرده و بر فعالیتش می افزاید. به همین جهت، رزق و روزی بیشتری عایدش می شود. همچنین با ارضای مشروع غرایز جنسی به نوعی خود را تخلیه می کند و در اثر آن، آرامش و خلق و خوی نیک می یابد. همه این مواهب و آثار را خداوند متعال در امر ازدواج قرار داده است و خودداری از ازدواج و یا غفلت از آن به دلایل واهی، انسان را از دست یابی به این نعمات و برکات محروم می کند. بسیاری از جوانان، به بهانه اینکه شرایط ازدواج بسیار سخت شده است، در سنین جوانی مبادرت به این کار نمی کنند. به همین دلیل، سن ازدواج بالا رفته و اگر این روند پیش برود، به جایی می رسد که عده ای، به طور کلی از ازدواج صرف نظر می کنند و سیر تخلفات و ارتکاب محرمات روز به روز فزونی می یابد. بنابراین، بر مبلغان گرامی است که در جهت بیان آثار ازدواج، تشویق جوانان، خوش بین کردن آنها به ازدواج و داشتن توکل و اعتماد به حق تعالی در این زمینه، همت گمارند.

تسهیل در ازدواج

1. پاداش مساعدت در امر ازدواج

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ زَوَّجَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ امْرَأَةً يَأْتِسُ بِهَا وَتَشُدُّ عَضُدَهُ وَيَسْتَرِيحُ إِلَيْهَا، زَوَّجَهُ اللَّهُ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَأَنَسَهُ بِمَنْ أَحَبَّهُ مِنَ الصَّادِقِينَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَخَوَانِهِ» هر که برادر مؤمن خود را زن دهد تا با او انس گیرد و به وسیله او بازویش محکم⁽¹⁰⁾ و آنسهم⁽¹⁰⁾ به؛ شود و به سوی او آسایش یابد، خداوند او را از حورالعین بهشت زن دهد و با هر یک از صدیقان «خانواده و برادرانش که دوست داشته باشد، همدمش کند و آنان را با وی انس و الفت دهد

حضرت صادق علیه السلام نیز در این باره می فرماید: «مَنْ زَوَّجَ أَغْرَبًا كَانَ مِمَّنْ يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» هر که عزبی را زن دهد، از جمله کسانی است که خداوند عزوجل در روز⁽¹¹⁾ اَلِیَّهِ یَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ «قیامت به او نظر می افکند

هر کس تسهیلاتی را برای ازدواج برادر مؤمنش فراهم آورد؛ مثلاً دختر خود را به آسانی و بدون سختگیری به ازدواج جوانی در بیاورد و یا اگر وسعش می رسد، در جهت فراهم شدن مقدمات

ازدواج پسر و دختری از بذل مال دریغ نکند و بالاخره هر کاری که از دستش برمی آید، انجام دهد تا یک ازدواج سالم صورت گیرد، چنین کسی اجر و پاداش این احادیث شریفه شامل حالش می شود و از رحمت الهی برخوردار خواهد بود.

2. گناه سخت گیری

رسول اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید: «مَنْ بَلَغَ وَلَدَهُ النِّكَاحَ وَعِنْدَهُ مَا يَنْكِحُهُ، فَلَمْ يَنْكِحْهُ ثُمَّ هَرَّ كَسَ فَرَزْنَدُش بِه حَدِّ اَزْدَوَاجِ بَرَسَد و او هم بتواند زمینه ازدواجش⁽¹²⁾ آخَذَتْ حَدَّثًا فَلَا تُمْ عَلَيْهِ؛ «را فراهم کند؛ ولی او را زن ندهد و فرزندش گرفتار گناه گردد، گناه فرزند بر عهده اوست

گاهی پدر با آنکه می تواند برای پسرش همسر اختیار کند، بهانه می آورد که او هنوز خیلی جوان است و یا باید ادامه تحصیلات بدهد و یا تا وقتی که از نظر مالی به جایی نرسیده و نتوانسته روی پای خود بایستد، خبری از ازدواج نیست. و یا پدر دختر می گوید که دخترم کم سن و سال و کم تجربه است یا فعلاً باید در خانه بماند و کمک مادرش باشد یا باید تحصیلاتش را ادامه دهد و یا تا وقتی شوهر متمکن و متمول برایش نیامده و خواستگارش دارای شغل و تحصیلات عالی نباشد، نباید شوهر کند. چنین والدینی که با بهانه هایی از این قبیل، در تزویج پسر یا دخترشان کاهلی و تعلل می نمایند، مشمول این حدیث می شوند و هر گناهی که این پسر یا دختر به دلیل ازدواج نکردن مرتکب شوند، در آن شرکت دارند.

3. وساطت در ازدواج

امام علی علیه السلام در فضیلت وساطت برای شکل گیری ازدواج می فرماید: «أَفْضَلُ الشَّفَاعَةِ أَنْ [انسان] میان دو نفر [بهترین وساطت این است که⁽¹³⁾ يَشْفَعُ بَيْنَ اثْنَيْنِ فِي نِكَاحٍ حَتَّى تَجْمَعَ شَمْلُهُمَا؛ «در امر ازدواج وساطت کند تا سر و سامان بگیرند

اگر شخصی متمول است به وسیله مالش، و اگر کسی زبانش نرم است، به کمک گفتار شیرین و بیانش، و اگر کسی صاحب نفوذ و وجهه در بین مردم است، با اعتبار و نفوذش لازم است که در این امر خیر وساطت کند که بهترین شفاعت و واسطه گری است؛ چون نتیجه آن حفظ دین

جوانان و صیانت یافتن آنها از گناه می باشد

4. خواستگاری آسان

رسول خدا صلی الله علیه و آله در این باره می فرماید: «إِنَّ مِنْ يُمْنِ الْمَرْأَةِ تَيْسِيرَ خُطْبَتِهَا وَتَيْسِيرَ
از میمنت [و خجستگی] زن این است که راحت خواستگاری شود و کابینش⁽¹⁴⁾ صدایها و...»
... (مهریه اش) سبک باشد

پرداخت شیربها، مهریه های سنگین، خرید: خواستگاری آسان و راحت یعنی اینکه مسائلی مانند
سنگین، هزینه های چشم و هم چشمی، برگزاری مراسم پرخرج، قرار دادن شرایط دشوار و
اموری از این دست مطرح نشود تا یک زن با میمنت و مبارکی وارد منزل همسرش شود و زندگی
توأم با محبت و آسایش فکری و روحی را آغاز نمایند

مهریه

1. بهترین مهریه

⁽¹⁵⁾ خَيْرُ الصَّدَاقِ أَيْسَرُهُ؛ «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بهترین مهریه ها را چنین معرفی می کند
»بهترین مهریه، سبک ترین آن است

2. مهریه زیاد

⁽¹⁶⁾ امام صادق علیه السلام در این مورد می فرماید: «أَمَّا شَوْمُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَعُقُوقُ زَوْجِهَا؛
»شومی [و ناخجستگی] زن، زیاد بودن مهریه او و نافرمانی از شوهرش می باشد

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در خصوص آثار سوء مهریه زیاد می فرماید: «تَيَاسَرُوا فِي
⁽¹⁷⁾ الصَّدَاقِ، فَإِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْطَى الْمَرْأَةَ حَتَّى يَبْقَى ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ عَلَيْهَا حَسِيكَةً؛

»وجود می آید

بعضی از خانواده ها به خیال خودشان برای اینکه پایه های زندگی را برای دخترشان محکم کنند و

داماد، هوس نکند دختر را طلاق دهد، سعی می کنند تا می توانند مهریه را دست بالا بگیرند. در حالی که ناخواسته با همین عمل خود به نحوی بنیان زندگی فرزندشان را متزلزل می کنند؛ زیرا آن امری که سبب استحکام و استقرار کانون خانواده می شود، مهریه سنگین نیست؛ بلکه وجود صفا و محبت و دوستی بین زوجین است. همان طور که در این حدیث شریف خواندیم که مهریه زیاد در دل مرد ایجاد کینه و دشمنی می کند و همین امر، سبب از بین رفتن محبت و تزلزل زندگی آنان می گردد.

بهترین وساطت این است که [انسان] میان دو نفر در امر ازدواج وساطت کند تا سر و سامان بگیرند

از کج فهمیهای دیگری که برخی در حق این سنت اسلامی روا می دارند آن است که گاهی مهریه زیاد را برای چشم و هم چشمی و یا اینکه در بین خانواده ما چنین مرسوم است، مطرح می کنند. بدیهی است که این گونه آداب و رسوم نیز برخلاف فلسفه ازدواج است

از اثرات سوء دیگر مهریه سنگین این است که مجلس خواستگاری به مجلس چانه زدن برای بالا یا پایین آوردن مهریه، مبدل می شود که این عمل در شأن یک دختر نیست و ارج و ارزش ضایع می شود؛ زیرا در این حالت، با زن به صورت یک کالا برخورد می شود و این درست برخلاف تصور آن خانواده ای است که می پندارد با سنگین گرفتن مهریه، ارزش و اعتبار دخترش را بالا برده و او را در بین دیگران سربلند کرده است

باید توجه داشت که وقتی در مورد مهریه که سنتی الهی می باشد، این قدر سفارش به سبکی و آسانی شده است، به طریق اولی باید در سنتهای عرفی و اجتماعی خود مانند: برگزاری مجالس یا خرید طلا و البسه سبک گرفته و این امور را دشوار نگیریم تا بتوانیم در رسیدن به هدف ازدواج آسان و گرایش جوان به ازدواج، موفق باشیم

مبلغان محترم می توانند در جهت تسهیل امر ازدواج، از جمله: اعطاء آگاهی و بینش در این زمینه، خاصه مساعدت و وساطت در امر ازدواج، نقش بسزایی را ایفاء کرده و این کار را در زمره اموری قرار دهند که خود را مأمور به تبلیغ و موظف به ترویج آنها می دانند

ویژگیهای داماد

1. تدین و امانتداری

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا جَاءَكُمْ مِنْ تَرْضَوْنَ دِينَهُ وَآمَانَتَهُ يَخْطُبُ (إِلَيْكُمْ) (18) فَرَوْجُوهُ، إِنْ لَا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ؛

».آمد

2. اخلاق نیک

إِنْ خَطَبَ إِلَيْكَ رَجُلٌ رَضِيتَ «: امام رضا علیه السلام در خصوص ویژگی داماد خوب می فرماید دینَهُ وَخُلُقَهُ فَرَوْجُوهُ وَلَا يَمْنَعُكَ فَقْرُهُ وَفَاقَتُهُ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: «إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ...»؛ (19)

».باشند، خداوند از فضل [و کرم] خود آنان را توانگر کند

داشتن ثروت و دارایی شرط اساسی و لازم برای خواستگاری نیست. مرد هر چند فقیر باشد، تدینش به او اجازه نمی دهد که تنبل و غیرفعال باشد. از اینرو، برای کسب روزی فعالیت و تلاش می کند و از طرف دیگر، خداوند تبارک و تعالی هم وعده داده است که آنها را با فضل خودش غنی و بی نیاز کند.

آنچه که برای یک زندگی سالم و باصفا، لازم و حتمی می باشد، تدین و اخلاق نیکوست. دیانت و اخلاق پسندیده است که سبب پایداری کانون گرم خانواده می شود و همین دینداری و تخلّق به اخلاق نیک است که موجب می گردد مرد نسبت به همسرش با گذشت، انصاف، عدالت و مروّت رفتار کند. و همین تعهد دینی و تقید اخلاقی است که وجودش در خانواده منشاء پرورش فرزندان متدین، با اخلاق، پاک و مفید برای خود و جامعه و همچنین مایه عزّت و سربلندی برای خانواده می شود.

3. تقوای الهی

امام حسن علیه السلام به مردی که با ایشان درباره ازدواج دختر خود مشورت کرد، فرمود: «زَوْجَهَا او را به مردی باتقوا شوهر ده؛ زیرا ⁽²⁰⁾ مِنْ رَجُلٍ تَقِيٍّ، فَإِنَّهُ إِنْ أَحَبَّهَا أَكْرَمَهَا وَإِنْ أَبْغَضَهَا لَمْ يَظْلِمْهَا؛ اگر دختر تو را دوست داشته باشد، گرامی اش می دارد و اگر دوستش نداشته باشد، به وی ستم نمی کند».

مرد باتقوا براساس صفای درونی خویش، دوست داشتنش از صمیم قلب است و همسرش را صرفاً به خاطر جمالش یا مالش و یا انگیزه های ظاهری و مادی دوست نمی دارد. از اینرو، او را به واقع گرامی می دارد و احیاناً اگر همسرش، فاقد کمالات انسانی و یا اخلاق الهی باشد و گاهی بنای اذیت و آزار را بگذارد و کاری کند که خود را از چشم شوهر بیندازد، مرد باتقوا که به نور ایمان آراسته است، درصدد تلافی، آزار و ستم به وی برنمی آید. پس در هر حال، بهترین مردی که می توان با آسودگی خاطر، به او زن داد، مرد باتقواست.

ویژگیهای عروس

1. تدین

رسول اکرم صلی الله علیه و آله در بیان ویژگیهای زن و برترین معیار در انتخاب همسر می فرماید: عَلَى مَالِهَا، وَعَلَى دِينِهَا، وَعَلَى جَمَالِهَا، وَعَلَى حَسَبِهَا وَنَسَبِهَا، فَعَلَيْكَ: «تُنَكِّحُ الْمَرْأَةَ عَلَى أَرْبَعٍ خِلَالٍ بِذَاتِ الدِّينِ» ⁽²¹⁾

«بر توست که با زن متدین ازدواج کنی»

داماد برای برگزیدن همسر مناسب باید ملاک تدین را در زن لحاظ کند؛ زیرا آن چیزی که مایه گرمی و نشاط زندگی و الفت میان زوجین است، دوست داشتن از صمیم قلب، بدون در نظر گرفتن انگیزه های مادی و ظاهری است. بر این اساس، اگر زن را به خاطر مال و ثروتش برگزیند، به محض اینکه زن متوجه شود مرد با این انگیزه با او ازدواج کرده است، صفا و گرمی و الفتی که بین این دو باید باشد دچار مشکل شده، گاهی قلب زن مملو از کینه و کدورت نسبت به همسرش می شود و بدین سان، هر طور شده به او اجازه رسیدن به اهداف مالی اش را نمی دهد و زندگی

مشرکشان یا قطع می شود و یا در صورت تداوم، بسیار بی روح، سرد و نفرت آمیز خواهد بود.

اگر زن را فقط به لحاظ زیبایی اش با زن به خاطر چهار چیز ازدواج می شود: مال و ثروتش، دینداریش، زیبایی اش و اصل و نسب و خانواده اش. پس بر توست که با زن متدین ازدواج کنی

برگزینند، پس از مدتی دیدار یک چهره زیبا برایش عادی و کم جاذبه می شود و چنانچه این زن زیبا فاقد تدین و اخلاق نیکو و یا احیاناً دارای رذایل اخلاقی باشد، همین چهره زیبا برای مرد مایه دردسر می شود؛ زیرا پیوسته نظر مردان نامحرم را به خود جلب می کند و غیر از رنج و آزار برای شوهرش چیزی به ارمغان نمی آورد و به تدریج به جایی می رسد که نه تنها زیبایی او برایش لذت بخش نیست؛ بلکه ملالت آور است و این جاست که دیگر انگیزه ای برای ادامه زندگی، در خود نمی بیند.

و اگر زن را تنها برای اصل و نسبش انتخاب کند، چنانچه منظور از اصل و نسب و خانواده، اصالت و بزرگواری و تشخیص آنها باشد، در صورتی مطلوب است که این اصالت و سلسله نیکو ادامه یابد و این دختر هم بهره ای از آن برده و توأم با آن، دیندار باشد. و گرنه اگر نصیبی از آن تشخیص و بزرگ منشی نبرده باشد، هیچ ارزشی ندارد.

بنابراین، اگر منظور از اصل و نسب، صرفاً برخورداری از سلسله خانوادگی معروف و سرشناس از حیث امور دنیوی و ظاهری باشد، در این صورت از آنجایی که زن متدین نیست، کمترین مفسده و مشکلی که برای مرد به وجود می آورد این است که گاه و بی گاه، اجداد و سلسله خود را به رُخ مرد کشیده و او را در مواقع و مواضع مختلف تحقیر می کند و به خاطر نداشتن روحیه تواضع و فروتنی نمی تواند کانون خانواده را گرم نگه دارد و به هر حال، معروفیت و مشهوریت خانواده زن به رونق زندگی مشترک، کمکی نخواهد کرد؛ بلکه در بسیاری از اوقات مانع بزرگی برای ایجاد دوستی و الفت بین زوجین خواهد شد.

و اما اگر جوان، همسرش را براساس تدین و اخلاقش برگزیند، از آنجایی که این زن، زیبایی باطنی و درونی دارد، هر روز که از زندگی مشترک آنها سپری می شود، نه تنها این جاذبه و زیبایی برای مرد عادی و خسته کننده نمی شود؛ بلکه روز به روز بیشتر شیفته اخلاق او شده و به

تدریج علاقه و وابستگی اش به او افزون می گردد؛ چرا که این جذّابیت باطنی، ویژگی و خاصیتی است که خداوند متعال در انسان دیندار و صاحب اخلاق نیکو قرار داده است. در بسیاری از موارد، یک زن دیندار و متخلق به اخلاق شایسته، چنان مرد را به خود علاقه مند می کند که حتی اگر بهره ای از زیبایی ظاهری و یا اصل و نسب و یا مال و منال هم نداشته باشد، مرد همچنان او را از صمیم قلب دوست می دارد و از هر نوع فداکاری و از خود گذشتگی نسبت به او دریغ نمی ورزد. بدیهی است که این نوع زندگی مشترک، چقدر برای زوجین، مستحکم و شیرین است و در این محیط سرشار از صمیمیت و معنویت فرزندان صالح و مفیدی پرورش خواهند یافت.

2. شایستگی

بهترین⁽²²⁾ پیامبر ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله می فرماید: «خَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ؛ «متاع [و بهره] دنیا، زن صالح است

(23)

» است.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «...خِصَالٌ مَنْ فَقَدَ وَاحِدَةً مِنْهُنَّ لَمْ يَزَلْ نَاقِصُ الْعِيشِ، زَايِلُ الْقَلْبِ، مَشْغُولُ الْقَلْبِ. فَأَوَّلُهَا صِحَّةُ الْبَدَنِ وَالثَّانِيَةُ الْأَمْنُ وَالثَّلَاثَةُ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ وَالرَّابِعَةُ الْأَنْيَسُ⁽²⁴⁾ الْمُوَافِقُ. قُلْتُ: وَمَا الْأَنْيَسُ الْمُوَافِقُ؟ قَالَ: الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ وَالْوَلَدُ الصَّالِحُ وَالْجَلِيسُ الصَّالِحُ؛

سلامتی، امنیت، گشایش در روزی و انیس موافق

راوی می گوید: [عرض کردم: منظور از انیس موافق چیست؟ فرمود: همسر صالح، فرزند صالح و] «همنشین صالح

همسر صالح، خود را با شرایط مختلف زندگی مشترک وفق می دهد؛ زمانی که وضعیت مرد از نظر مالی مساعد است، با اسراف و ریخت و پاش، آتش به مال او نمی زند و هنگامی که مرد در کمبود مالی قرار دارد، او را جهت تأمین خواسته هایش تحت فشار قرار نمی دهد و هرگز زبان به گله، شکایت، طعنه و تحقیر مرد نمی گشاید؛ بلکه با قناعت و صبوری در تمامی فراز و نشیبهای

زندگی همراه او و مایه دلگرمی اش خواهد بود؛ هنگامی که مرد خوشحال و مسرور است، او را همراهی و هم نوایی کرده و عیش و خوشی مشروع او را به هم نمی زند و هرگاه مرد عصبانی و ناراحت است، در مدارا با او و تسکین آلام و فرو نشاندن خشمش سعی بلیغ می نماید؛ درد دل‌های مرد را گوش می کند و رازها و اسرار او و خانواده اش را حفظ می نماید؛ در قبال پیمان زناشویی، تعهد بسیار محکم و قوی دارد و در پرورش فرزندان صالح و مفید کوشاست و احترام مرد را در خانواده و نزد دیگران کاملاً نگه می دارد.

بدیهی است که چنین زنی بهترین متاع و بهره دنیاست و مردی که چنین زنی دارد، سعادتمند و خوشبخت است و طعم واقعی زندگی را می چشد.

3. پاک بودن خانواده

روایت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حالی که مردم را مورد خطاب قرار داده بود، فرمود: «إِيَّاكُمْ وَخَضِرَاءَ الدِّمَنِ، قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا خَضِرَاءُ الدِّمَنِ؟ قَالَ: الْمَرْأَةُ الْحَسَنَاءُ فِي مَنَبَتِ⁽²⁵⁾ السُّوءِ؛

و انیس موافق.

خرابه) پرهیزید. گفته شد: ای رسول خدا! خضرَاء الدِّمَنِ چیست؟ فرمود: زن زیبارویی که در «خانواده ای فاسد رشد کرده است

خانواده محیطی است که اثرات تربیتی منفی و مثبت آن بر اعضایش در بسیاری از موارد، اجتناب ناپذیر است. از اینرو، دختری که در خانواده ای فاسد پرورش یافته، در موارد زیادی تابع آن شرایط بوده و شخصیت او مطابق آن فضا شکل می گیرد، مگر در موارد استثنایی که این موارد هم باید با تحقیق کامل و دقیق، احراز و روشن شود. در صورتی که جوانی به صرف اینکه فلان دختر زیباست، فریفته شود و شرایط دیگر از جمله تدین و شایستگی زن را نادیده بگیرد، چنانچه این دختر در خانواده ای بد رشد کرده باشد، همان ظاهر فریبنده و زیبا، مایه جلوه گری زن برای دیگران و موجب دردسر و سرافکندگی مرد خواهد شد و چنان زندگی را بر او سخت و تلخ می کند که آرزو می نماید ای کاش هیچ گاه ازدواج نکرده بود. ولی مشکلات این زندگی به همین

جا ختم نمی شود؛ زیرا چنین زنی قرار است که فرزندان خود را سرپرستی و تربیت کند. معلوم است که کودکانِ معصوم این خانواده تحت چنین شرایطی چگونه پرورش می یابند؛ در آینده ای نه چندان دور، انحرافات، نابسامانیها و ناهنجاریهای این بچه ها شروع می شود و این مرد، پیوسته تا عمر دارد باید تاوانِ انتخابِ ناشایست و غفلت خود را پرداخت نماید و تازه آن وقت در می یابد که همان طور که زن صالح، بهترین متاع دنیاست، بدترین متاع در دنیا نیز زنِ بد و ناشایست است.

1. نور/32.

2. بحارالانوار، ج 100، ص 222، ح 40.

3. کنز العمال، ح 44441.

4. نورالثقلین، ج 3، ص 597، ح 141.

5. کنز العمال، ج 16، ص 279، ح 44460.

6. میزان الحکمه، ج 2، ص 1179.

7. کنز العمال، ح 44443.

8. روم/21.

9. بحارالانوار، ج 100، ص 222، ح 38.

10. بحارالانوار، ج 75، ص 275.

11. اصول کافی، ج 5، ص 231، ح 2.

12. كنز العمال، ج 16، ص 442، ح 45337.
13. كنز العمال، ج 3، ص 268، ح 6492.
14. كنز العمال، ح 44721.
15. كنز العمال، ح 44707.
16. معاني الاخبار، ص 152، ح 1.
17. كنز العمال، ح 44731.
18. بحار الانوار، ج 100، ص 372، ح 3.
19. بحار الانوار، ج 100، ص 372، ح 7.
20. مكارم الاخلاق، ج 1، ص 204.
21. كنز العمال، ح 44602.
22. ميزان الحكمة، ج 2، ص 1187.
23. اصول كافي، ج 5، ص 327.
24. وسائل الشيعه، ج 14، ص 31؛ خصال، ص 284.
25. اصول كافي، ج 5، ص 332، ح 4.

یکی از مفاصد اقتصادی رباخواری است

یکی از مفاصد اقتصادی رباخواری است. رباخواری، عامل بسیاری از بحران های اقتصادی در جوامع است؛ زیرا از گردش سالم و صحیح اقتصادی در جامعه جلوگیری می کند و مانع تولید و رشد و شکوفایی اقتصادی می شود. از آنجایی که اقتصاد، مایه قوام جامعه است و خداوند آن را در کنار اعتقادات به عنوان یکی از اصول اسلام مطرح ساخته و مأموریت انسانی را شکوفایی اقتصادی و تمدنی دانسته است؛ هرگونه اخلال در نظام اقتصادی سالم را به عنوان جنگ علیه خود دانسته و به شدت به مقابله رباخواران رفته و آنها را در دنیا و آخرت به عذاب و عده داده است. نویسندگان در مطلب حاضر با مراجعه به آیات و روایات بر آن است تا گوشه ای از تاثیرات زیانبار رباخواری را تبیین کند و آثار آن را در شخص و جامعه در دنیا و آخرت بیان نماید.

رباخواری، فساد بزرگ اقتصادی

شاید کمتر عمل فاسد اقتصادی همچون ربا، خشم الهی را برانگیزد. از این رو آن را جزو گناهان کبیره و بزرگ قرار داده و برای مرتکب ربا و عده آتش جاودانه دوزخ فراهم آورده و او را کسی (دانسته که به جنگ خدا و رسول (ص) رفته است. (بقره، آیات ۲۷۵ و ۲۷۹)

رباخواری به سبب آنکه مانع گردش سالم اقتصاد در جامعه است، بزرگ ترین ضربه را به بنیاد جامعه وارد می سازد؛ چرا که اقتصاد، مایه قوام جامعه است (نساء، آیه ۵) و هرگونه اخلال گری و افساد در امور اقتصادی به معنای اخلال در جامعه و افساد در زمین است؛ زیرا اگر اقتصاد در جامعه از میان برود، جامعه از درون دچار فروپاشی می شود و اهداف آفرینش که از طریق جامعه انسانی قابل دسترسی و تحقق است، دور از دسترس و دست نیافتنی خواهد شد.

اصولاً یکی از اهداف آفرینش مسئولیت انسان در قبال آبادانی و عمران زمین است. (هود، آیه ۶۱) آبادانی و عمران نیز بخش مهم حوزه عمل اقتصادی را تشکیل می دهد. پس کسی که به اقتصاد سالم ضربه وارد می سازد و در آن فساد پدید می آورد در مقابل هدف آفرینش و مسئولیت الهی

انسان قرار گرفته است و به جنگ خدا و پیامبرش رفته است که می کوشد جامعه ای سالم و عدالت محور برای تحقق اهداف آفرینش و خلافت الهی انسان فراهم آورد.

ربا در لغت به معنای زیادی است. (لسان العرب، ج ۵، ص ۱۲۶، «ربا») اما این زیادی در تولید نیست بلکه زیادی در بهره قرض است که بی هیچ تلاشی برای وام دهنده به دست می آید. ربا در اصطلاح فقهی در دو معنا به کار رفته است؛ یعنی رباخواری به دو شکل تحقق می یابد: ۱ ربای معاملی همچون فروختن دو جنس مشابه هم به یکدیگر، بشرط آنکه مکیل و یا موزون باشد و درخواست زیاده شود؛ ۲ ربای قرضی به معنای قرض دادن به شرط زیاده، هر چند مکیل و یا موزون نباشد، مثل آنکه یک درهم قرض بدهد و شرط کند که دو درهم بگیرد. (التبیان، ج ۲، ص ۳۵۹؛ جواهر الکلام، ج ۲۳، ص ۳۳۴)

رباخوار به ظاهر معامله ای همچون بیع و بده و بستان می کند که برای هر دو طرف معامله سودآور است؛ اما در حقیقت از مصادیق بیع که یک عمل اقتصادی عقلانی و عقلایی است به شمار نمی رود، بلکه یک عمل زشت اقتصادی صورت می گیرد که در ظاهر برای عده ای سودآور است ولی در کلان به اقتصاد جامعه ضربه ای وارد می سازد که امکان رشد و شکوفایی را از آن می گیرد. از این رو خداوند تفکر همسانی میان ربا و بیع را رد کرده و آن را همانند عمل (اقتصادی خرید و فروش، یک عمل اقتصادی سالم نمی داند). (بقره، آیه ۲۷۵)

در ربا، دهنده ربا شرط می کند که به شرطی معامله ربوی و یا قرارداد وام و قرض امضا می شود که گیرنده افزون بر چیزی که گرفته پردازد. این افزوده گاه حتی چند برابر است. (آل عمران، آیه ۱۳۰) البته اگر در هنگام معامله یا قرارداد وام، شرط روز یا افزوده، نشود و گیرنده در هنگام بازپرداخت وام، مبلغی یا چیزی را بر آن بیفزاید نه تنها از حکم ربوی خارج است، بلکه این عمل از سوی گیرنده مستحب است. خداوند در آیه ۳۹ سوره روم پرداخت ربا و زیاده از جانب بدهکار به طلبکار را در صورت عدم اشتراط در هنگام معامله حلال می داند و حتی در برخی از روایات این پرداخت افزوده، مستحب شمرده شده است. اما باید توجه داشت که پرداخت زیادی موجب می شود که تاثیر قرض الحسنه در ثواب برای قرض دهنده از میان برود. به این معنا که ثوابی بر (این ربای حلال مترتب نیست). (همان)

امام صادق(ع) در این باره فرموده اند: ربا بر دو قسم است: یکی حلال و دیگری حرام. رباي حلال آن است که کسی به برادرش قرض دهد، در حالی که امید دارد بیشتر از آنچه قرض داده به او برگردانده شود؛ (الکافی، ج ۵، ص ۱۴۵، ح ۶؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۷۳) ولی هیچ گونه شرط زیاده نکرده باشد، در این صورت اگر قرض گیرنده چیزی بیشتر از آنچه گرفته است به قرض دهنده بدهد مباح است. (تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۹؛ تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۸۹، ح ۷۵)

اما اگر شرط کند آن حرام خواهد بود. از این رو از امام کاظم(ع) درباره اشراط بیشتر روایت شده: علی بن جعفر می گوید: از برادرم امام کاظم(ع) در مورد مردی که صد درهم قرض به دیگری داد به این شرط که پنج در هم یا کمتر یا بیشتر به او بدهد پرسیدم؟ فرمودند: این عمل (ربای محض است). (وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۱۰۸، ح ۷)

براساس آیه ۳۹ سوره روم حتی می توان مجوز حلیت زیادی را برای وام و قرضی که در آن شرط زیاده نشده ولی وام دهنده طمع افزایش در پرداخت را دارد، صادر کرد. به این معنا که قرض دادن با طمع افزایش در پرداخت، البته بدون شرط زیاده جایز است و آن زیادی، برای وام دهنده حلال است. در روایتی از امام صادق(ع) ذیل «فلا یربوا عندالله» آمده است که قرض دادن به امید دریافت ربا و زیاده بدون اشراط، مباح است. (تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۱۸۹، ص ۷۵) اما باید توجه داشت که چنین قرضی از ثواب و برکت قرض الحسنه می کاهد؛ چرا که خلوص در قرض الحسنه نیست و شخص به امید و نیت زیادی، وام می دهد. پس به وجه الله و قصد رضایت خدا وام نداده و نمی بایست امید ثواب و برکت داشته باشد؛ حتی اگر وام گیرنده امیدش را نومید کند و زیاده بر وام و قرض پرداخت نکند، ولی نیت کارش را کرده و ثواب را از میان برده است. (روم، آیه ۳۹)

رسول اکرم(ص) در سخنی به بی برکتی آن در نهایت امر اشاره می کند و می فرماید برخلاف ظاهر سودآور ربا، در نهایت فقر و قلت، نصیب نزول خوار می شود. آن حضرت می فرماید: سود ربا گرچه بسیار باشد ولی سرانجام به کمی (و بی برکتی) می گراید. (کنز العمال، ج ۴، ص ۱۰۵، ح ۹۷۵۸)

به هر حال، ربا هرگونه زیادی است که در معامله مثلی یا قرضی به شرط زیاده گرفته می شود. این زیادی گرفتن به ویژه در زمانی که اضعاف مضاعف و چند برابر باشد، تاثیر بدی بر اقتصاد جامعه می گذارد، چرا که موجب می شود تا با این زیاد گرفتن، امکان جذب سرمایه و ثروت از بسیاری از افراد جامعه گرفته شود و گروهی ثروتمند بدون هیچ هزینه ای تنها با رباخواری بر ثروت خویش بیفزایند و فقیر روز به روز با وام گرفتن و باز پرداخت بیشتر، فقیرتر و ثروتمند بی هیچ زبانی هر روز ثروتمندتر شود.

برخی از جاهلان بی خرد نه تنها بر اصل مال سود می گیرند، بلکه بر افزایش زمانی آن نیز سود می گیرند و این گونه سود ربوی خود را چند برابر می کنند. به این معنا که برای دیرکرد در پرداخت وام افزون بر اصل سود، سودی می گیرند که براساس روزشمار در پرداخت اصل و یا سود ربوی است. این گونه فشار اقتصادی برگیرنده، روز به روز افزایش می یابد و گاه دیگر حتی از عهده بازپرداخت سود بر نمی آید تا چه رسد که اصل مال را برگرداند. از نظر اسلام اضافه کردن مبلغ ربا با تمديد مدت پرداخت بدهی گناهی بس بزرگ است که در جاهلیت متداول بوده است (آل عمران، آیه ۱۳۰، و نیز مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۳۴) و اکنون در جاهلیت مدرن نیز به شدت گسترش یافته و در بانک ها نیز به عنوان یک اصل پذیرفته شده و به کار می رود.

در حالی که در یک اقتصاد سالم، همان اندازه که احتمال سود و افزایش است، احتمال زیان و ضرر هم هست. بر این اساس مضاربه و مانند آن در اقتصاد سالم یک عمل اقتصادی طبیعی و صحیح است، چرا که طرفین در سود و زیان شریک هستند و زیان تنها به یکی وارد نمی شود، یعنی هم سرمایه گذار و هم سرمایه پذیر در عمل اقتصادی مشارکت همسانی داشته و در سود و زیان به هر درصدی که قرارداد کرده اند مشارکت دارند. پس اگر نصف نصف باشد، در سود و زیان نیز چنین است و اگر یک سوم و دو سوم باشد در سود و زیان به همین میزان و درصد. مشخص شریک خواهند بود.

از نظر امام صادق (ع) رباخواری، مهم ترین مانع در اقتصاد سالم و رشد و شکوفایی آن است، زیرا رباخواری امکان نمی دهد تا ثروت و سرمایه در جریان تولید سالم و گردش صحیح اقتصادی قرار گیرد. امام می فرماید اگر ربا حلال می شد دیگر کسی دنبال کارهای اقتصادی صحیح و سالم و

تولید نمی رفت. به راستی اگر ربا حلال بود، مردم تجارت و تلاش برای معاش را رها می کردند. به همین دلیل خداوند ربا را حرام کرد تا مردم از حرام به حلال و تجارت و خرید و فروش رو (بیاورند و به یکدیگر قرض بدهند). (من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۷، ح ۴۹۳۷)

رباخواری حرام خواری است و همین لقمه های حرام است که معرفت و معروف را از جامعه می زداید. امام رضا(ع) می فرماید که حرمت ربا از اموری است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست و از همین رو در تمام شرایع آسمانی حرام بوده است. ایشان می فرماید: بدان که ربا حرام و از گناهان کبیره است و خداوند بر آن وعده آتش داده است پس پناه می بریم به خدا از آتش. ربا (را همه پیامبران و همه کتاب های آسمانی حرام کرده اند). (فقه الرضا، ح ۲۵۶)

آثار زیانبار اقتصادی معاملات ربوی

اقتصاد مبتنی بر معاملات ربوی به سبب آنکه بر اقتصاد کلان، ضربات جبران ناپذیری وارد می سازد و قوام جامعه را به تحلیل می برد، از نظر اسلام به عنوان جنگ علیه خدا و پیامبر(ص) معرفی شده و وعید دوزخ و آتش بر رباخواران داده شده است. رسول اکرم(ص) رباخواران را ملعون دانسته و می فرماید: ان الله عزوجل لعن آکل الربا و مؤکله و کاتبه و شاهده؛ خدای عزوجل (رباخوار و ربا دهنده و نویسنده و شاهد بر آن را لعنت کرده است). (امالی صدوق، ص ۳۴۶)

از نظر اسلام، رباخواری از بسیاری از گناهان حتی گناهان کبیره زشت تر و بدتر است. از این رو نمی توان همه گناهان کبیره را در یک حد و اندازه دانست؛ بلکه براساس دامنه تأثیرات زیانباری که بر شخص و جامعه به جا می گذارد ارزیابی می شود. بر این اساس رباخواری با هفتاد بار زنا، همسنگ دانسته شده است. امام صادق(ع) در بیان سنگینی وبال گناه رباخواری نسبت به زنا می فرماید: درهم ربا أعظم عندالله من سبعین زنيه بذات محرم فی بیت الله الحرام؛ یک درهم ربا نزد خداوند سنگین تر است از هفتاد بار زنا کردن با محارم در خانه خدا. (نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۹۵، ح ۱۱۷۷)

ربا بنیاد همه خوبی ها را از جامعه بر می کند و اجازه نمی دهد تا کارهای پسندیده در جامعه انجام گیرد و گسترش یابد. قرآن رباخواری را بسیار زشت دانسته و آن را اعلان جنگ با خدا و رسول(ص) می داند. (بقره، آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹) هیچ گناهی از گناهان کبیره نیست که در آیات و

روایات آن را اعلان جنگ با خدا و رسولش (ص) بدانند، جز رباخواری که این اندازه گناهی بزرگ و نابخشودنی است. کسانی که ربا می خورند و آن را در قول و عمل در جامعه گسترش می دهند راه هر خیر و نیکی و معروفی را می بندند و جامعه را از کارهای خیر و خوب تهی می سازند.

کسانی که اهل رباخواری اند گرفتار شیطان هستند. (بقره، آیه ۲۷۵) چنان شیطان در پوست و گوشت و روان آنها جاری می شود که در یک فرآیندی از حالت سلامت عقلی خارج شده و گرفتار جنون و دیوانگی می شوند. امام صادق (ع) در بیان تأثیر رباخواری بر روح و روان نزول خواران می فرماید: اکل الربا لا یخرج من الدنیا حتی یتخبطه الشیطان؛ رباخوار از دنیا نرود، تا آن (که شیطان دیوانه اش کند. (بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۲۰، ح ۳۰)

رباخواری همانند شراب خواری نه تنها تأثیرات بدی بر خود شخص و خانواده اش دارد، بلکه دامنه آثار بد آن حتی گریبانگیر دوستان او نیز می شود. از این رو سفارش شده که از دوستی با رباخواران اجتناب شود. رسول اکرم (ص) در این باره به امیرمومنان علی (ع) هشدار داده و می فرماید: یا علی... لا تصادق اکل الربا فانه یبازر الله لان الله تعالی قال: (فان لم تفعلوا فاذنوا بحرب من الله و رسوله)؛ ای علی: با رباخوار رفاقت نکن، زیرا او با خداوند به مبارزه برخاسته، چون خداوند متعال می فرماید: «اگر دست از رباخواری برنداشتید پس به خدا و رسولش اعلان جنگ دهید.» (میراث حدیث شیعه، ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۸۹)

رباخواران گمان می کنند که از سود معامله می خورند، در حالی که آنچه آنان در شکم های خویش فرو می برند، همان آتش دوزخ است. از آثار آتش خواری یعنی لقمه های حرام ربا این است که هیچ عمل خوبی از رباخواران پذیرفته نمی شود؛ افزون بر اینکه اینان در نهایت از هرگونه عمل خیر نیز دور خواهند شد ولی در همان آغاز راه که هنوز بدبخت نشده اند، اعمال خیر ایشان نیز پذیرفته نیست؛ چرا که خداوند تنها اعمال متقین را می پذیرد. (مائده، آیه ۲۷) و کسی که رباخوار است از اهل تقوا نیست که اعمال خیرش پذیرفته شود. مسجدی که رباخوار می سازد، بلای جان او خواهد بود و یا کمک های مالی او جز بدبختی نیست. رسول اکرم (ص) می فرماید: هر کس ربا بخورد خداوند عزوجل به اندازه ربایی که خورده شکمش را از آتش دوزخ پر

کند و اگر از طریق ربا مالی به دست آورد، خدای تعالی هیچ عمل او را نپذیرد و تا زمانی که قیراطی (کمترین مقدار) از مال ربا نزدش باشد، پیوسته خداوند و فرشتگانش او را نفرین کنند. (ثواب الاعمال، ص ۲۸۵)

سود ربوی برخلاف ظاهر آن موجب افزایش ثروت نیست؛ بلکه در نهایت موجب فقر و بدبختی شخص و جامعه می شود. جامعه ای که با ربا به ظاهر از رشد اقتصادی برخوردار است، در نهایت از درون فرومی پاشد و فقر همه جا را فرامی گیرد؛ چرا که سود ربوی هیچ گاه موجب رشد و شکوفایی اقتصاد فردی و اجتماعی نیست. از این رو شخص یا جامعه پس از مدتی که گرفتار اقتصاد ربوی است و رشد به ظاهر قارچ گونه ای را شاهد است، ناگهان از درون فاسد می شود و از پا فرو می افتد و قوامیت خود را از دست می دهد.

مردی از امام صادق(ع) درباره آیه «خداوند ربا را نابود می کند و صدقات را افزایش می دهد» سؤال کرد و گفت: گاه کسی را می بینم که ربا می خورد و با این حال ثروتش زیاد می شود؟ حضرت فرمودند: کدام نابودی، نابود کننده تر از یک درهم ربا که دین را نابود می کند که اگر (توبه هم کند ثروتش از دست می رود و فقیر می شود. (تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۱۹، ح ۸۳

در حقیقت پول و سود ربوی بی برکت است (بقره، آیه ۲۷۶؛ روم، آیه ۳۹) و به جای اینکه موجب افزایش واقعی شود افزایش حبابی را موجب می شود که با یک حرکت کوچک می ترکد و فرومی پاشد.

از نظر اسلام معامله ربوی باطل است (بقره، آیات ۲۷۵ تا ۲۷۹؛ آل عمران، آیه ۱۳۰) و انسان از طریق معامله ربوی مالک نمی شود و اموال به دست آمده از طریق ربا و نزول خواری برای شخص و خانواده اش حلال نیست تا در آن تصرف کنند. (همان) پس هرچه از معامله حرام به دست می آید حرام خوری بشمار می رود.

ربا و زنا دو گناهی است که اگر در جامعه ای رواج یابد، آن جامعه دچار عذاب الهی در دنیا می شود و پیش از آن که قیامت برسد خشم الهی گریبانگیر آنان شده و آنان را نیست و نابود می سازد و جمع ایشان را پریشان و جامعه ایشان را پراکنده به عذاب و خشم خویش می کند. رسول

اکرم می فرماید: هرگاه زنا و ربا در جایی آشکار شود، مردم آنجا خود را در عذاب خدا افکنده (اند). (نهج الفصاحه، ح ۲۱۸)

از این رو رسول اکرم بر امت خویش از زنا و ربا می هراسید که مبتلا به آن شده و به خشم الهی گرفتار آیند: ان اخوف ما اخاف علی امتی من بعدی هذه المكاسب المحرمه و الشهوه الخفیه و الربا؛ آنچه بیش از هر چیز بر امتم بعد از خود می ترسم، درآمدهای حرام، هواپرستی پنهان و (رباست). (بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۵۴، ح ۲۶)

راه پرهیز از رباخواری

خداوند از مومنان خواسته است تا از رباخواری پرهیز کنند؛ چرا که خشم الهی و عذاب دوزخ را به همراه داشته و اعلان جنگ با خدا و رسول (ص) است. مومنان می بایست با شناخت شیوه های عقلایی و عقلانی، معاملات صحیح و سالم خود را از هرگونه معاملات ربوی حفظ کنند. امیرمومنان علی (ع) از مردم می خواهد تا پیش از هرگونه ورود به معاملات نسبت به احکام و قوانین آن آشنا شوند تا گرفتار معاملات باطل و ربوی نشوند و ناخواسته خود را گرفتار خشم الهی نسازند. چنانکه می فرماید: ای مردم! ابتدا احکام را یاد بگیرید، سپس تجارت کنید! به خدا قسم که ربا در میان این امت ناپیداتر از حرکت مورچه بر روی تخته سنگ است. (بحارالانوار، ج ۱۰۳، ص ۱۱۷، ح ۱۶)

کسانی که اهل ایمان و تقوای الهی هستند. (بقره، آیه ۲۷۸) به سبب آنکه نمی خواهند گرفتار خشم الهی شوند از خداوند تقوا داشته و به خود اجازه نمی دهند به گناهی نزدیک شوند که خشم الهی را بر می انگیزاند. از این رو، با بهره گیری از آموزه های و حیانی اسلام و گوش جان سپردن به آیات قرآنی و سنت معصومان (ع) می کوشند تا معاملات خویش را در چارچوب خواسته های الهی انجام دهند. این گونه است که پیش از هرگونه کسب حلال می کوشند تا حلال و حرام را خوب بشناسند و با شناخت دقیق از آن اقدام به معامله کنند.

رسول اکرم (ص) در بیان لزوم آگاهی با فقه مکاسب و رعایت آن می فرماید: هر که تجارت می کند باید از پنج چیز دوری گزیند و گرنه اصلا خرید و فروش نکند: ربا، قسم خوردن، کتمان (عیب، تعریف از کالایی که می فروشد و بدگویی از کالایی که می خرد). (کافی، ج ۵، ص ۱۵۰)

ابوبصیر از امام صادق (ع) پرسید: حکم رباخوار بعد از روشن بودن حکم ربا برای وی چیست؟
حضرت فرمودند: تادیب می شود و اگر (برای بار دوم) ربا گرفت باز تادیب می شود و (برای بار
(سوم) اگر ربا گرفت، کشته می شود. (کافی، ج ۷، ص ۲۴۲، ح ۹)

بسیجیان و دفاع مقدس

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (صف ایه 4)

خدا آن مؤمنان را که در راه او در صف جهاد با کافران، مانند بنیان و سدّی آهنین همدست و پایدارند بسیار دوست می‌دارد. حضرت امام (ره) با درایت و بینش و حکمت الهی و عنایت امام زمان (عج) در آذرماه ۵۸ دستور تشکیل ارتش ۲۰ میلیونی بسیج را دادند تا این مملکت از آسیب در امان بماند و دیدیم که در دوران دفاع مقدس با حضور بسیج مردمی که تشکیل شده از همه اقشار مردم، روستایی و شهری، بازاری و کشاورز، دانشجو و روحانی و دانش آموز و کارمند و کارگر.

در همه جبهه ها، ارتش کفر جهانی شکست خورد

در جنگ تحمیلی بسیج مجاهدت های عظیمی در دفاع از کشور انجام داد. بسیجیان سرافراز این ملت، گرسنگی ها را تحمل کردند و تشنگی ها را تحمل کردند. خستگی ها را تحمل کردند. بی خوابی ها را تحمل کردند. عده ای از جوانان که می توانستند در دانشگاهها تحصیل کنند و به مال و منال و شهرت برسند همه تجملات دنیا را رها کردند. لذات دنیوی را رها کردند. خانواده را رها کردند. خانه و کاشانه را رها کردند و بسوی خدا هجرت کردند. که خداوند فرمود

وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ ،

بسیجیان در جبهه ها به قله های بالای معرفت و فضائل اخلاقی رسیدند. به قول حضرت امام این بسیجی ها بعضا به جاهایی از معرفت رسیدند که فلان عارف و عابد بعد از پنجاه سال عبادت نرسید. ▪

از نظر رزمی هم رزمنده بسیجی ، ضمن توان رزمی بسیار بالادر نبرد نامنظم ، جنگجوی قابلی در دفاع منظم بحساب می آید تا حدی که سلاحهای سنگینی چون توپ و تانکهای پیشرفته را به حرکت در آورد و روبروی دشمن قرارداد ،

هدف از تشکیل واحد بسیج مستضعفین ایجاد توانایی لازم در کلیه افراد معتقد به قانون اساسی و اهداف انقلاب اسلامی به منظور دفاع از کشور، نظام جمهوری اسلامی و همچنین کمک به مردم به هنگام بروز بلایا و حوادث غیر مترقبه با هماهنگی مراجع ذیربط می باشد. بسیج جایگاهی ملکوتی است. مکانی برای درس چگونه زیستن انسانها، جایگاه عشق و صفا و صمیمت و در یک کلام، شهید جبهه ها و قهرمان یا مظلوم پشت جبهه هاست

زمانی که ارتش و سپاه و سایر نیروهای انتظامی به واسطه ی عدم انسجام و درگیری های داخلی که وجود داشت نمی توانستند به تنهایی در برابر تجاوز عراق مقاومت کنند. در چنین شرایطی نیروهای مردمی برای دفاع از اسلام و مسلمین و میهن حضور بسیج شده و به جبهه های جنگ اعزام شدند تا با حضور دلیرانه ی خود در مرزها تا حدودی عدم آمادگی نیروی نظامی و انتظامی را جبران نمایند.

نیروهای مردمی و بسیجیان تحت هدایت و فرماندهی حضرت امام خمینی «ره» با پیام ها و سخنان حکیمانه ی آن رهبر فرزانه روحیه ی مضاعفی برای مقاومت و ایستادگی و ایثار در برابر دشمنان می یافتند.

نیروهای مردمی ابتدا به صورت پراکنده و بدون سازماندهی به مناطق جنگی جنوب کشور عزیمت می کردند و در جنگ های چریکی و نامنظم تحت فرماندهی شهید دکتر چمران در قالب گروه های رزمی در مناطقی از جبهه های کشور به دفاع می پرداختند. گروهی دیگر از مردم و بسیجیان با مراجعه به سپاه پاسداران تقاضای عزیمت به جبهه های نبرد حق علیه باطل را می نمودند و همراه برادران سپاهی برای دفاع از میهن خویش به جبهه های نبرد می رفتند نیروهای مردمی علاوه بر حضور در جبهه های نبرد حق علیه باطل در نقاط مرزی کشور با گروه های تروریستی و خراب کار داخل کشور نیز مقابله می کردند. با همکاری بسیجیان دیری نپایید که سازمان گروه های تروریست و ناامن کننده گان جامعه فرو پاشیدند عضویت حضور یک پارچه ی مردم در پایگاههای مقاومت بسیج شهری و روستایی مدرسه و دانشگاه موجب گردید مساجد حسینه ها و پایگاههای بسیج کانون جذب و هدایت مردم به جبهه های جنگ شوند و اعزام بسیجیان از طریق پایگاههای مقاومت به جبهه ها صورت گیرد همین مکان محل جمع آوری کمک

های مردمی به پشتیبانی از رزمندگان مسلحشور شد سازندگی و عمران شهرها و روستاهای خراب شده ی جبهه های جنوب به ویژه شهر های سوسنگرد، بستان، هویزه و را نیروهای مردمی و بسیجی بر عهده گرفتند و از طریق جهاد سازندگی و هلال احمر جمهوری اسلامی ایران جذب و سازماندهی شدند در طول هشت سال دفاع مقدس بالغ بر دو میلیون نفر از اعزای بسیج به جبهه های جنگ عزیمت نمودند که تعداد زیادی از بسیجیان چندین بار در جبهه های نبرد حضور یافتند عده ای از آنان فرماندهی گردان تیپ و لشکرهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بر عهده گرفتند و به درجه ی رفیع شهادت نائل آمدند.

تشکیل بسیج مستضعفین ارتش بیست میلیونی به فرمان امام خمینی (ره) هوشیاری و درایت بی نظیر حضرت امام خمینی (ره) از جمله اساس ترین عوامل در جهت خنثی سازی توطئه ها به حساب می آید که به برکت این دوراندیشی و هدایت انقلاب در مسیر اصلی خود، زمینه انقلاب دوم فراهم آمد و با سقوط لانه جاسوسی آمریکا، شیطان بزرگ با ضربه ای سخت و جبران ناپذیر روبرو شد. اسناد بدست آمده از لانه جاسوسی و اظهارات صریح حکام آمریکایی مردم و رهبران کشور بویژه حضرت امام را با این حقیقت آشکار مواجه ساخت که احتمال مداخله نظامی آمریکا و هجوم وی به جمهوری اسلامی، امری بعید و غیر ممکن نبوده و باتوجه به سوابق این کشور در جهان لزوم آمادگی مردم جهت مقابله و رویارویی را در کوتاهترین زمان ممکن آشکار می ساخت. براین اساس امام امت در پنجم اذر ماه سال 58، یعنی در مدتی کمتر از یک ماه بعد از انقلاب دوم، فرمان تاریخی تشکیل بسیج را صادر فرمودند. یک مملکت بعد از چند سالی که بیست میلیون جوان دارد باید بیست میلیون تفنگدار داشته باشد و بیست میلیون ارتش داشته باشد و یک چنین مملکتی آسیب پذیر نیست و مردم دلسوخته و مسلمان پاکبخته که دل در گرو عشق به انقلاب و هدفهای والای آن داشتند، با آمادگی و قصد و اراده خلل ناپذیر جهت پاسداری از دستاورهای انقلاب گروههای مقاومت مردمی را در پایگاههای بسیج و در آن زمان در مساجد سراسر کشور تشکیل دادند.

اولین تجربه آنها به صورت عملی یاری رساندن به سپاه و کمیته در قالب رویارویی با ضد انقلاب و خنثی سازی توطئه های آنها بوده و ازاین راه نقش موثری در خدمت به انقلاب و اهداف الهی آن هم نشان دادند. با هجوم و تجاوز ارتش عراق به کشور اسلامیان در شهریور 59 این اعتقاد که

یک سازماندهی جهت تشکیل بهتر نیروهای مردمی بوجود آید ، قوت گرفت و از آن پس نیروهای مردمی صاحبان اصلی انقلاب اسلامی جهت حضور گسترده در جبهه گروه گروه به بسیج ملحق گردیدند و عملیاتیایی چون طریق القدس ، حصر آبادان ، فتح المبین ، ثامن الائمه و الفجر 8 و کربلای 5 و...از دستاوردهای عظیم این تشکیل الهی بود.

اگر امروز توفیق این راداشته ایم که کشور اسلامیمان و ملت سلحشور آن را از گزند نابکاران و نااهلان تاریخ حفظ کنیم به یمن حضور گسترده بسیج بودو لاغیر . چنان که رهبر فقید انقلاب اسلامی حضرت امام (قدس سره) فرمود:

رحمت و برکات خداوند بر بسیج مستضعفان که بحق پشتوانه انقلاب است.

بیش از یک سال از صدور فرمان امام خمینی (رحمه الله علیه) مبنی بر تشکیل بسیج نگذشته بود که رژیم بعثی عراق در تحقق اهداف پلید نظام سلطه جهانی ، هجوم همه جانبه خود را به مهین اسلامی ما آغاز کرد. انقلاب اسلامی در آن اوضاع بحرانی ناشی از دگرگونی ها و تغییر و تحولات آن زمان ، هیچ گونه ، آمادگی لازم را برای مقابله با متجاوزان بعثی نداشت . ارتش جمهوری اسلامی ایران که با حمایت امام خمینی (رحمه الله علیه) توانسته بود جایگاه خود را پیدا نماید، در حال خودسازی و تثبیت نظم و انضباط بود. سپاه پاسداران هم که نهادی نوپا و برای حفظ امنیت شهرها به وجود آمده بود ، فاقد هر گونه تجهیزات لازم و تجربه کافی برای مقابله با تجاوز خارجی بود. از آن سو دشمن هم با ارتشی تا بن دندان مسلح و برخوردار از پشتیبانی قدرتهای استعمارگر ، کشور را مورد هجوم قرار داد. در این اثنا بود که نقش بسیج به عنوان یک نیروی جوشیده از مردم انقلابی ، در صحنه دفاع مقدس ظهور پیدا کرد. دشمن که سودای فتح سه روزه را در سر می پروراند، در همان روزهای نخستین با مردمی مواجه شد که با دست خالی به دفاع از کیان مقدس نظام اسلامی خود برخاسته بودند و از ایثار خون خویش دریغ نمی کردند جوانان سلحشوری که به فرمان امام (رحمه الله علیه) در پایگاههای مقاومت تحت نام ((بسیجی)) گرد آمده بود و با کوچکترین اشاره ایشان به جبهه های نبردمی رفتند و تا آخرین قطره خون خویش ایستادگی و مقاومت می کردند. در طول هشت سال دفاع ، بسیج آنچنان درخشید که دشمنان

اعتراف کردند ((قدرتی در بسیج نهفته است که می تواند با یکایک ارتش های کلاسیک جهانی مقابلی کند)). بسیج علاوه بر حضور در خط مقدم نبرد وظیفه جذب ، آموزش و سازماندهی نیروهای مردمی و اعزام آنها به جبهه های نبرد بر عهده داشت و در این مدت توانست جمعیت مومن و صاحب ارزشی را از امت حزب الله ، در درون پیروان و پایه ریزی ارتش مردمی رادنبال کند و سرانجام پس از هشت سال دفاع مقدس ، بسیجیان مظلوم و سلحشور جبهه های توحید به همراه امت شهید پرور ، از این آزمایش الهی سربلند و پیروز بیرون آمدند . (حکایاتی از جبهه)

امام راحل این چهره مظلوم را باشایستگی تمام به تصویر کشیده و فرمودند :

شما آئینه مجسم مظلومیت ها و رشادات های این ملت بزرگ ، در صحنه نبرد و تاریخ مصور انقلابید . شما فرزندان دفاع مقدس و پرچمداران عزت مسلمین و سیر حوادث این کشورید .

حوادث دفاع مقدس متأثر از عاشورا بوده و به طوری که تمامی صحنه های جنگ و جبهه برگرفته از قیام عاشورا و به امر ولی فقیه بوده و رزمندگان ما در طول این 8 سال با ایثارگرایی هایی که از خود نشان دادند در زیر سلاح های معاویه و یزید زمان سر تسلیم فرود نیاوردند .

اگر بررسی کنیم لشکرهای نظامی کشورهای دنیا را، می بینیم اینکه امام امت فرمود بسیج لشکر مخلص خداست واقعا اینگونه است. زیرا لشکرهای کشورهای مختلف در راسشان طاغوت است ولی در راس لشکرهای ایران ، نایب امام زمان است. از طرفی لشکرهای کشورهای دنیا اکثرابی نماز هستند. اکثر آلودگی اخلاقی دارند. ولی شما در ایام دفاع مقدس بیاددارید که بسیجیان اهل نماز و دعا و مناجات بودند. شهادت طلب بودند. شجاع بودند. پیرو امام بودند. عاشق حسین بودند

دفاع جانانه رزمندگان اسلام در مدت هشت سال ، مقدس شد زیرا

قرآن می فرماید **ان الذین آمنوا یقاتلون فی سبیل الله والذین کفروا یقاتلون فی**

سبیل الطاغوت

یعنی فرق جنگ کفار با مومنین آن است که مومنین در راه خدا می جنگند پس جنگش مقدس است ولی کفار در راه طاغوت می جنگند پس جنگشان بیهوده است

امام امت در رابطه با این مسئله فرمودند:

مسأله، مسأله این نیست که ما می خواهیم فقط جنگ بکنیم یا می خواهیم دفاع بکنیم. ما می خواهیم دفاع مقدس بکنیم، یعنی ما می خواهیم از آبروی اسلام، از آبروی کشور اسلامی دفاع بکنیم، این یک دفاعی است که عقل و اسلام هر دو با آن موافقتند، همه می گویند که باید دفاع کرد.

وقتی در دفاع هشت ساله رزمندگان اسلام، فرماندهی کل قوا را نایب امام زمان به عهده دارد این دفاع، مقدس می شود زیرا فرماندهی وصل به خاندان امامت و نبوت می شود و در حقیقت آنها فرمانده هستند.. لذا کشته شده های این دفاع مقدس، شهید محسوب می شوند و مجروحان آن، جانباز و اسرای آن، آزاده هستند. و خانواده های شهداء، چشم و چراغ ملت می باشند. ""

این هشت سال جنگ بی شباهت به جنگهای دفاعی مسلمانان صدر اسلام نبود. زیرا از یک طرف ایران به نمایندگی از اسلام ناب محمدی است و اگر دشمن موفق می شد نظام اسلامی را شکست دهد در حقیقت اسلام از بین می رفت ولی با استقامت ملت ایران و مجاهدتهای ایثارگران و رزمندگان و فرماندهان و شهدا و همه ملت ایران خواب دشمن تعبیر نشد و دشمن شکست خورد و انقلاب اسلامی برای سالیان سال بیمه شد. موفقیت نظام اسلامی باعث شد دشمن از شکست دادن این نظام در جنگ نظامی، مایوس شود.

مهمترین عامل پیروزی رزمندگان اسلام که بعدا عامل پیروزی حزب الله لبنان در جنگ سی و سه روزه رژیم صهیونیستی همچنین عامل پیروزی حماس و رزمندگان فلسطین در حمله رژیم مذکور به غزه، شد همان ایمان به خدا و توکل بر او و توسل به اهل بیت ع و شهادت طلبی و اطاعت از رهبری بود.

از طرف دیگر معجزات و کراماتی که خداوند به دفعات متعدد به حمایت از رزمندگان اسلام نشان می داد

مخصوصاً ایجاد رعب در دل دشمن که در فتح خرمشهر، دشمن دسته دسته می آمد و تسلیم می شد شبیه همان معجزاتی است که در جنگ بدر و خندق و حنین و خیبر و غیره نشان داد. اگر چه در این جنگ، ایران اسلامی جوانان بسیار خوب و نخبه ای را از دست داد که اگر الان بودند یقیناً توسعه همه جانبه کشور زودتر و بیشتر انجام می شد همچنین از نظر اقتصادی بیش از هزار میلیارد دلار به کشورمان خسارت وارد شد اما این جنگ برکات فراوانی را برای ملت ایران به ارمغان آورد.. امام امت در رابطه با تبیین ابعاد مختلف هشت سال دفاع مقدس فرمودند: این جانب به نویسندگان و گویندگان و تحلیلگران و نقاشان و همه هنرمندان پیشنهاد می کنم تا همیشه بخصوص در این هفته {دفاع مقدس} آنچه در توان دارند در طبق اخلاص گذاشته و تقدیم به این سلحشوران عظمت آفرین و ملت ایران و اسلام بزرگ نمایند و بدین ترتیب به گوشه ای از وظیفه اسلامی، انسانی، ملی، میهنی خود عمل نمایند {صحیفه نور ج 18 ص 123}

نقش بسیج در دفاع مقدس، نقشی انکار ناپذیر است. امام امت با بصیرتی عمیق و فهمی مشترک به خوبی دریافته اند که این جنگ بین اسلام و کفر است و اگر انقلاب اسلامی در این جولانگاه سرکوب شود تا هزاران سال دیگر اسلام از جای خود بلند نخواهد شد و از این جهت بود که دفاع ملت ایران «دفاع مقدس» نام گرفت و نقش بسیج در این دفاع اینگونه بیان می شود: «ما در این جنگ هم اگر بسیج را نداشتیم - پیروز نمی شدیم.. در دوران بعد از جنگ هم اگر بسیج نبود و اگر امروز هم نباشد، این انقلاب و این نظام و همه حرکت های سازنده این کشور دچار مشکل می شود..».

بی شک تشکیل بسیج یکی از شاهکارها و معجزات بزرگ حضرت امام بود. اگر ما وضعیت کشور را نگاه کنیم خواهیم دید بعد از اینکه انقلاب به پیروزی رسید، ارتش زمان طاغوت به انقلاب به ارث رسید و بسیاری از افراد و فرماندهان از ارتش گریخته بودند و قبل از انقلاب بحث فرار از ارتش مطرح شده بود. ارتش سامان مطلوبی نداشت و سپاه هنوز شکل نگرفته بود در چنین وضعیتی صدام با چراغ سبز آمریکا و استکبار جهانی به ایران حمله کرد در چنین وضعیتی با توجه به اینکه ارتش عراق مجهز به انواع و اقسام تجهیزات بود و کشور انقلاب زده ایران از یک

وضعیت دفاعی منسجم بی بهره بود چاره باید اندیشیده میشد، تا تمامیت عرضی کشور حفظ شود. در این راستا فرمان تشکیل بسیج که توسط امام قبل از انقلاب صادر شده بود یک اولویت ویژه پیدا کرد و بسیج را تحت امر سپاه قرار دادند و از آن به بعد بسیج سامان یافت و نقش ارزنده خود در انقلاب انجام داد یکی از نقش های مهم بسیج در دفاع مقدس است. اگر ما حضور بسیج در دفاع مقدس را به منزله عاشورای بزرگ ایران تلقی کنیم، می بینیم که فضایی که بسیج در جبهه ها ایجاد کرد یک فرهنگ بسیجی بود بر گرفته از عاشورای حسینی، اکثریت نیروهای جبهه را بسیج تشکیل میداد به گونه ای که از کمترین سن یعنی حدود هفده سال داشتیم تا بالاترین سن که رزمندگان هفتاد تا هشتاد ساله حضور پیدا میکردند. این نیروها بدون چشم داشت و این که درآمد مادی داشته باشند یا مسئولیت های کشوری به ان ها داده شود تنها با انگیزه معنوی و الهی و بنا به تکلیف وارد میدان شدند و چنان در جبهه ها به استقامت و پایداری پرداختند که اعجاب جهانیان را برانگیختند و تا سر حد جان در جبهه ها ماندند و با اقتدای به مولای خود امیر مومنان علی علیه السلام بر سر جان با خدا معامله کردند، این نیروها به جهت برخورداری از توکل به خدا و انگیزه معنوی خلایقیت ها و نوآوری های بسیار فراوانی را در جبهه به عرصه ظهور گذاشتند، که طراحی های عملیات های بزرگ، انجام عملیات در شب - که در آن زمان در هیچ لشکری و کشوری در دنیا سابقه نداشت - این ها اقدام کردند و با پیروز های موفق به گونه ای که مدیریت جبهه ها و جنگ را به نوعی خود در اختیار گرفتند و در نهایت دشمن خوار و زبون را از کشور و از مرزهای شناخته شده بیرون راندند. از طرفی بسیج در حوزه پشت جبهه ها به ویژه خیلی عظیم زنان توانستند نقش بسیار ارزنده ای را در دفاع ایفا کنند به گونه ای که اولاً تهییج کننده مردها برای گسیل شدن به جبهه ها بودند و دوماً دلاوران و صبورانه، زینب گونه در استقبال از شهدا جانبازان و شهیدان ایستادند و سوماً در حوزه عملیات ها نقش امداد رسانی و درمان را به خوبی ایفا کردند در نقش جمع آوری و آماده سازی کمک های مردمی به جبهه ها بالاترین نقش را ایفا کردند و بسیج توانست در دوران دفاع مقدس یکی از جلوه های خودش را به بروز و ظهور برساند و برگ زرینی از افتخارات خودش را در تاریخ انقلاب اسلامی ایران و بلکه تاریخ جهان ثبت کند

حضور بسیج در جبهه های حق علیه باطل وضع جبهه ها را تغییر داد و باعث اشفته شدن خواب دشمنان این نظام شد. صدامیان که خواب تسخیر تهران در مدت سه روز را دیده بودند، ناگهان با بسیجیانی مواجه شدند که شهادت طلب بودند و هیچ هراسی از دشمنان که از نظر عده و عده بیشتر بودند نداشتند.

بسیجیانی که مصداق ایه شریفه بودند که یقاتلون فی سبیلہ صفا کانهم بنیان مرصوص یعنی در صفهای بسیار محکم و استوار و با وحدت کلمه با شجاعت و قدرت به دشمن می تاختند و آنها را از سرزمین اسلامی عقب می راندند.

رزمندگان اسلام و بسیجیان دلاور در عملیاتی مختلف آنچه را دشمن تصاحب کرده بود پس گرفتند

رزمندگان اسلام در فتح خرمشهر تمام محاسبات و معادلات ارتش بعثی عراق که با حمایت همه جانبه استکبار طراحی کرده بود برهم زدند و پیروزیهای پی در پی رزمندگان را برای ملت ما رقم زد. .

حضور این دلاوران باعث شد که رزمندگان اسلام نگذاشتند حتی وجبی از خاک ما به دست دشمن بیفتد.

در حالی که در زمان سلسله های قاجار و پهلوی ، ایران در همه جنگ ها شکست می خورد و بخشهایی از ایران را از کشورمان جدا کردند و به دشمن دادند.

مساله قدرت عظیم بسیج برای استکبار جهانی قابل هضم نیست. اونها از قدرت بسیج بی اطلاع بودند والا صدام را به جنگ تشویق نمی کردند. اگر استکبار جهانی از قدرت بسیج اطلاع داشت شاید هیچوقت صدام را به جنگ با ایران اسلامی تشویق نمی کردند.

امام خمینی (ره) در پیام خویش به بسیجیان در پایان دوران افتخار آمیز دفاع مقدس در دوم آذرماه 1367 فرمودند

«: تشکیل بسیج در نظام جمهوری اسلامی ایران یقیناً از برکات و الطاف جلیه خداوند تعالی بود که بر ملت عزیز و انقلاب اسلامی ایران ارزانی شد... من همواره به خلوص و صفای بسیجیان غبطه می خورم و از خدا می خواهم تا با بسیجیانم محشور گرداند، چرا که در این دنیا افتخارم این است که خود بسیجی ام»

وقتی امام اینگونه از بسیج تعریف می کنند نشان دهنده جایگاه بسیار با عظمت بسیج است امام تشکیل بسیج را از هدایای روشن و مشخص خدا می دانند. که به ملت عزیز ایران هدیه شد. همچنین امام از مهم ترین خصوصیات بسیج را اخلاص و صفای انها می دانند. اینکه برای خدا کار می کنند. اینکه ریاکار نیستند بلکه مخلص هستند. و امام که یک مجتهد و فقیه بزرگ هستند افتخار خود را در این می بینند که یک بسیجی هستند.

بی شک تشکیل بسیج یکی از شاهکارها و معجزات بزرگ حضرت امام بود. اگر ما وضعیت کشور را نگاه کنیم خواهیم دید بعد از اینکه انقلاب به پیروزی رسید، ارتش زمان طاغوت به انقلاب به ارث رسید و بسیاری از افراد و فرماندهان از ارتش گریخته بودند و قبل از انقلاب بحث فرار از ارتش مطرح شده بود. ارتش سامان مطلوبی نداشت و سپاه هنوز شکل نگرفته بود در چنین وضعیتی صدام با چراغ سبز آمریکا و استکبار جهانی به ایران حمله کرد در چنین وضعیتی با توجه به اینکه ارتش عراق مجهز به انواع و اقسام تجهیزات بود و کشور انقلاب زده ایران از یک وضعیت دفاعی منسجم بی بهره بود چاره باید اندیشیده میشد، تا تمامیت عرضی کشور حفظ شود. در این راستا فرمان تشکیل بسیج که توسط امام قبل از انقلاب صادر شده بود یک اولویت ویژه پیدا کرد و بسیج را تحت امر سپاه قرار دادند و از آن به بعد بسیج سامان یافت و نقش ارزنده خود در انقلاب انجام داد.

یکی از نقش های مهم بسیج در دفاع مقدس است. اگر ما حضور بسیج در دفاع مقدس را به منزله عاشورای بزرگ ایران تلقی کنیم، می بینیم که فضایی که بسیج در جبهه ها ایجاد کرد

یک فرهنگ بسیجی بود بر گرفته از عاشورای حسینی ، اکثریت نیروهای جبهه را بسیج تشکیل میداد به گونه ای که از کمترین سن یعنی حدود هفده سال داشتیم تا بالاترین سن که رزمنده های هفتاد تا هشتاد ساله حضور پیدا میکردند . این نیروها بدون چشم داشت و این که درآمد مادی داشته باشند یا مسئولیت های کشوری به ان ها داده شود تنها با انگیزه معنوی و الهی و بنا به تکلیف وارد میدان شدند و چنان در جبهه ها به استقامت و پایداری پرداختند که اعجاب جهانیان را برانگیختند و تا سر حد جان در جبهه ها ماندند و با اقتدای به مولای خود امیر مومنان علی علیه السلام بر سر جان با خدا معامله کردند، این نیروها به جهت برخورداری از توکل به خدا و انگیزه معنوی خلاقیت ها و نوآوری های بسیار فراوانی را در جبهه به عرصه ظهور گذاشتند، که طراحی های عملیات های بزرگ ، انجام عملیات در شب - که در آن زمان در هیچ لشکری و کشوری در دنیا سابقه نداشت - این ها اقدام کردند و با پیروز های موفق . به گونه ای که مدیریت جبهه ها و جنگ را به نوعی خود در اختیار گرفتند و در نهایت دشمن خوار و زبون را از کشور و از مرزهای شناخته شده بیرون راندند .

و بسیج توانست در دوران دفاع مقدس یکی از جلوه های خودش را به بروز و ظهور برساند و برگ زرینی از افتخارات خودش را در تاریخ انقلاب اسلامی ایران و بلکه تاریخ جهان ثبت کند .

بسیجیان ما جوانان سلحشوری بودند که به فرمان امام (رحمه الله علیه) در پایگاههای مقاومت تحت نام ((بسیجی)) گرد آمده بود و با کوچکترین اشاره ایشان به جبهه های نبردمی رفتند و تا آخرین قطره خون خویش ایستادگی و مقاومت می کردند. در طول هشت سال دفاع ، بسیج آنچنان درخشید که دشمنان اعتراف کردند ((قدرتی در بسیج نهفته است که می تواند با یکایک ارتش های کلاسیک جهانی مقابلی کند)). بسیج علاوه بر حضور در خط مقدم نبرد وظیفه جذب ، آموزش و سازماندهی نیروهای مردمی و اعزام آنها به جبهه های نبرد بر عهده داشت و در این مدت توانست جمعیت مومن و صاحب ارزشی را از امت حزب الله ، در درون پیروانند و پایه ریزی ارتش مردمی را دنبال کند و سرانجام پس از هشت سال دفاع مقدس ، بسیجیان مظلوم و سلحشور جبهه های توحید به همراه امت شهید پرور ، از این آزمایش الهی سربلند و پیروز بیرون آمدند

مام راحل این چهره مظلوم را باشایستگی تمام به تصویر کشیده و فرمودند

شما آئینه مجسم مظلومیت هاو رشادات های این ملت بزرگ ، در صحنه نبرد و تاریخ مصور

انقلابید . شما فرزندان دفاع مقدس و پرچمداران عزت مسلمین هستید

صحبت ما درباره شجره طیبه بسیج است. بسیج که نمایان گر لشکر پیامبر اکرم ص بود. همانطور که اصحاب پیامبر ص با ندای پیامبر به جبهه ها می رفتند و جان خود را فدای اسلام می کردند ، بسیجیان ایران با ندای حضرت امام به جبهه می رفتند و از نظام اسلامی و کشور مقدس ایران دفاع می کردند و خداوند همانطور که از رزمندگان اسلام در لشکر پیامبر ص و علی ع راضی بود از رزمندگان اسلام در دوران دفاع مقدس هم راضی بود و علامت ان هم امدادهای غیبی بود که باعث شکست دشمنان و پیروزی رزمندگان اسلام می شد.

لذا باید همه مردم بخصوص انهایی که در دوران دفاع مقدس نبودند، با نقش بسیج در دفاع مقدس آشنا بشوند و اینکه اینها به چه مقامی رسیدند که خدا به انها توجه داشت و آنان را یاری می کرد.

وقتی در عملیات بیت المقدس، هزاران نفر از سربازان دشمن خودشان می آیند و تسلیم می شوند. وقتی رزمندگان با تعداد کمی سرباز بر چندین لشکر پیروز میشوند. وقتی دشمن بوسیله چهل کشور جهان پشتیبانی می شود ولی نمی تواند پیروز شود، اینها همه آیات الهی است بر اینکه این جنگ، جنگ بین حق و باطل بود. صدامیان کافر بودند و رزمندگان ما. بسیجیان ما حق بودند.

در صف صدامیان شرابخواری. قماربازی و موسیقی حرام بود. در صف رزمندگان اسلام، تلاوت قران و دعای توسل و زیارت عاشورا و نماز شب و مناجات و گریه بچه های بسیجی بود.

در لشکر دشمن ، بجای ایمان، کفر بود و ترس از رزمندگان اسلام. حتی از یک بسیجی 14 ساله ما می ترسیدند با اینکه انها از نظر هیکل و جسمی بعضی هاشون چند برابر بسیجی های ما بودند و دوره های مختلف رزمی دیده بودند.

اما در لشکر اسلام، یک بسیجی با یه کلاش می رفت چند نفر افسر و سرباز صدامی را اسیر می کرد
و این مصداق ایه شریفه است که می فرماید

الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ ۚ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (توبه
ایه 20)

آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا به مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندتری است و
آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند.

بسیج و بسیجی مصداق کاملی از ایثار، رشادت، فداکاری و عشق به پروردگار است.

همان فداکاریها و رشادتهایی که در اصحاب امام حسین (ع) بود در بسیجیان دفاع مقدس نیز
بود..

اگر در کربلا حبیب ابن مظاهر ان پیر مرد شجاع بود در کربلای ایران هم صدها حبیب بن مظاهر
بود. اگر در کربلا قاسم سیزده ساله بود در کربلای ایران هزاران قاسم بود. اگر در کربلا علی اکبر
جوان بود در کربلای ایران هم جوانهای پاک و مومن فراوانی بودند. اگر در کربلا علمدار رشید
حضرت عباس قهرمان بود در کربلای ایران هم سرداران با عظمتی بودند که همه مرید و شاگرد
حضرت عباس ع بودند. اگر در کربلا زینب قهرمان بود در کربلای ایران هم زنان فراوانی بودند
که در مکتب زینب شاگردی کردند.

و این بسیجیان نوجوان گرفته تا کهنسال بودند که جانانه از کشورمون دفاع کردند و حماسه ها
افریدند. و عظمت ملت ایران را در استقامت و فداکاری و شهادت طلبی و شجاعت به نمایش
گذاشتند.

بسیج نشان داد که مردم ایران اسلامی ولایت مدارند. مردم ایران اسلامی غیورند. ملت بزرگ ایران
پیرو اهل بیتند. مردم ما پیرو قرانند.

از جمله افرادی که در دفاع مقدس مجاهدت کردند خبرنگاران هستند. خبرنگاران رزمندگان فرهنگی بودند که مجاهدتهای رزمندگان اسلام را برای مردم تبیین می نمودند چه با تصویر چه با مصاحبه و خبر. یاد شهید اوینی بخیر

سه دهه از آغاز جنگ گذشته است. اما آنچه که پس از گذشت این سالها باقیمانده بهره برداری از دفاع مقدسی است که در تاریخ ثبت کرده ایم. وارثان جنگ حالا در میان ما هستند. رزمنده ای که کمتر از یک هفته و آن دیگری که هشت سال تمام در خطوط اول نبرد جنگیدند و بعد برگشتند و زندگی معمول خود را از سر گرفتند. جانبازی که تا پایان عمر با رنج معلولیت دست و پنجه نرم می کند، آزاده ای که همواره زخم اسارت را باخود دارد، پدر و مادری که روزها را با یاد فرزند شهید خود می گذرانند، بهره های معنوی جنگ و دفاع هستند که بخش زیادی از آنها گمنام مانده اند.

و الان باید رسانه ها و خبرنگاران سراغ این ایثارگران بروند و گوشه ای از مجاهدتهای آنها را بیان کنند.

یکی از نعمتهای بزرگ انقلاب اسلامی تشکیل بسیج و به وجود آمدن بسیج و فرهنگ بسیجی بوده است. حضرت امام با آینده نگری که داشتند بسیج رو تشکیل دادند و با این کار عظیم توطئه های دشمنان را خنثی فرمودند.

همه مردم دنیا دیدند که بسیجیان در دوران دفاع مقدس چگونه توانستند نقشه های صدامیان را نقش بر آب کنند و صدامیان که خیال می کردند در مدت کوتاهی تهران را فتح می کنند ناگهان در مقابل خود صدها هزار بسیجی شهادت طلب دیدند که به فرمایش قران کریم، **يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ** **صَفَا كَانَهُمْ بَنِيَانٍ مَرصُوصٍ** در صفهای به هم پیوسته و استوار مانند کوهی در مقابل تهاجمات صدامیان ایستادند و نگذاشتند دشمن در دفاع مقدس به اهدافش برسد.

لذا حقیقتا بسج به گردن این کشور و این نظام حق دارد. و باید مردم قدر بسیج را بدانند. انقدر بسیج مهم است که حضرت امام فرمودند افتخار من این است که خود یک بسیجیم.

همه مردم باید از بسیج حمایت کنند و فرزندان خود را عضو بسیج نمایند. زیرا تا زمانی که بسیج در این کشور وجود دارد دشمن به اهدافش دست نخواهد یافت.

نقش پول و مادیات در زندگی

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگان خود آفریده حرام کرده و از صرف رزق حلال و پاکیزه منع کرده؟

از نظر اسلام هم پول بد داریم و هم پول و مادیات خوب

مادیات بد و پول بد آن پولی است که هدف قرار گیرد و برای رسیدن به آن از هر وسیله و ایزاری حتی حرام استفاده شود.

و مادیات خوب آن مادیاتی است که از راه حلال استفاده شود و هدف نباشد بلکه پول و ثروت وسیله برای رسیدن به آخرت باشد الدنیا مزرعه الآخره

اسلام دنیازدگی و دل بستگی به دنیا و استفاده از حرام و گناه برای رسیدن به پول و ثروت را مذموم شمرده و در هیچ کجای اسلام، مسلمانان به استفاده نکردن از پول و ثروت توصیه نکرده است..

علی ع: می فرماید:

محققاً دنیا سرای راستی است برای کسی که با آن راست بگوید، و سرای ایمنی (از عذاب الهی) است برای کسی که آن را درست فهم کند، و سرای توان گری است برای کسی که از آن توشه بردارد و، و جای بازرگانی دوستان خدا است که در آن، رحمت و فضل الهی را به دست آورده و سودشان بهشت خواهد بود...

ما اگر بخواهیم به لذت ها و نعمت ها و بهشت آخرت برسیم راهی جز زندگی در این دنیا و استفاده از آن نداریم.

ما برای خریدن بهشت، سرمایه‌ای جز این دنیا نداریم. اگر بخواهیم در آخرت، محصول سعادت و نیل به لذت ها و نعمت های بهشت را درو کنیم، کشتزاری که باید در آن بذر بکاریم همین دنیا

است. اگر زمین دنیا نباشد ما مزرعه دیگری نداریم تا بخواهیم با کشت و زرع در آن، نعیم الهی را در آخرت درو کنیم.

2

قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ

چه کسی زینت هایی که خدا برای بندگانش خلق کرده و رزق پاک و گوارا را حرام کرده است؟

ما حقیقت دنیا و مادیات و پول و ثروت را آن گونه که هست بشناسیم. دنیا وسیله کسب آخرت است. دنیا محلی است که ما باید با تجارت در آن، زاد و توشه برای آخرت فراهم کنیم. اشتباه ما این است که گاهی می پنداریم ما برای همین دنیا خلق شده ایم و قرار است که برای همیشه در آن باقی بمانیم. اشتباه ما در این است که تصور می کنیم دنیا آخرین مقصد و اقامتگاه ابدی ما است. اشتباه ما در نگاه استقلالی، به جای نگاه ابزاری، به دنیا است.

نگاه استقلالی به دنیا این است که فکر کنیم ما برای دنیا و مادیات و پول و ثروت خلق شدیم. در حالی که اینگونه نیست و پول و ثروت ابزار برای رفتن به جهان دیگری است

. دنیا وسیله ای است که خدای متعال در اختیار ما قرار داده تا با استفاده از آن، شایستگی دریافت هر چه بیشتر رحمت ها و نعمت های الهی را پیدا کنیم و به مقصد برسیم. این همان دنیای ابزاری است. اما اگر ما تمام توجهمان معطوف به خود دنیا و لذت های آن شد و اصلاً فراموش کردیم که آخرتی هم در کار است، این جا است که دنیا مایه فریب و «متاع الغرور» است. چنین دنیایی است که مذبوم است؛ دنیایی که به جای تسریع در رساندن ما به هدف، مانع رسیدنمان به هدف می گردد.

پول و ثروت می تواند انسان را سعادتمند کند و یا برعکس بدبخت کند.

پیامبرانی بوده اند که پادشاه هم بوده اند مانند یوسف ع و سلیمان و داود و ثروت زیادی داشته اند. و البته در پیشگاه الهی هم محترم و باارزش بوده اند.

همچنین علمائی بوده اند که ثروت زیاد داشته اند مانند محمد باقر شفتی در اصفهان که گاهی حاکم اصفهان از او پول قرض می نمود و همین عالم مقام و الایی داشته و از اولیا خدا بوده است

ولی همین پیامبران پولدار یا علما پولدار به پول و مادیات وابسته نبودند و از ثروت خود در راه اخرت صرف می کردند.

پیامبر اسلام هرچه پول داشت صدقه می داد. حضرت زهرا هرچه اجاره فدک به او می دادند صدقه می داد. حضرت علی ع پاهای زیادی و نخلستان های زیادی احیا و بعد وقف کرد.

ادم زرننگ از نظر اسلام ادمی است که هرچه مادیات دارد صرف اخرت می کند و اندکی صرف خود می کند.

ولی در نزد بعضی ها ادم زرننگ یعنی کسی که در مدت کوتاهی ثروت مند شود حتی اگر از راه قاچاق یا رباخواری یا کلاهبرداری باشد.

3

الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. . . »

در اسلام مال و ثروت هیچ وقت تحقیر نشده است، نه تولیدش، نه مبادله اش، نه مصرف کردنش؛ بلکه همه اینها تأکید و توصیه شده است و برای آنها شرایط و موازین مقرر شده است و هرگز ثروت از نظر اسلام دور افکندنی نیست بلکه دور افکندنش (اسراف، تبذیر، تضييع مال) حرام قطعی است. اشتباه از آنجا ناشی شده که اسلام با هدف قرار دادن ثروت، با این که انسان فدای ثروت شود مخالف است و سخت مبارزه کرده است؛ به عبارت دیگر پول پرستی را و اینکه انسان برده پول باشد [محکوم کرده است،] به عبارت دیگر اینکه انسان پول را به خاطر خود پول و برای ذخیره کردن و اندوختن بخواهد که «الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ. . . » [1] که نام این حالت حرص و آز است، و یا پول را فقط برای پر کردن شکم و برای عیاشی و بیکاری و ولگردی بخواهد که نام آن شهوترانی است. در این حالت پول خواستن توأم است با دنائت و پستی و محو شخصیت انسانی در پول و فقدان هرگونه شخصیت انسانی و شرافت معنوی.

نقطه مقابل، این است که انسان پول را به عنوان یک وسیله برای فعالیت و عمل و تسهیل و تولید بخواهد. در این صورت پول تابع آن هدف کلی است که انسان پول را برای آن هدف می خواهد.

حدیثی است از رسول اکرم: «نِعَمَ الْمَالُ الصَّالِحُ لِلرَّجُلِ الصَّالِحِ.» مولوی مضمون این حدیث را به نظم آورده می گوید:

مال را گر بهر دین باشی حَمُول

نِعَمَ مَالٌ صَالِحٌ خواندش رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است

ور بود در زیر کشتی پستی است

تشبیه ثروت و انسان به دریا و کشتی از آن نظر که در یک وضع او را غرق می کند و در خود محو می کند و شخصیت او را محو می سازد و در صورت دیگر نه تنها ضربه به شخصیت او نمی زند، وسیله ای منحصر است برای رسیدن به مقصد و تکمیل او شخصیت خود را، فوق العاده تشبیه خوبی است.

مجموعه آثار شهید مطهری . ج 20، ص: 404

آیه کریمه «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَافٍ» [2] نقش پول را در فاسد کردن شخصیت انسانی بیان می کند؛ همچنین آیه کریمه «وَلَا تَطْغَوْا كُلَّ حَلَّافٍ مَّهِينٍ. هَمَّازٍ مَشَاءٍ بَنِيمٍ. مَنَاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَيْمٍ. عَتَلٌ بَعْدَ ذَلِكَ زَيْمٍ.» [3] و آیه کریمه «زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ» [4]. همان طور که هدف دورانداختن و ترک گفتن عملی زن و فرزند نیست، هدف دور افکندن پول و ثروت هم نیست.

اسلام که پول پرستی را محکوم کرده است پول و ثروت را محکوم نکرده است، زیرا:

الف. تولید ثروت (کشاورزی، دامداری، صنعت و غیره) توصیه شده است.

ب. مبادله ثروت یعنی تجارت و داد و ستد توصیه شده است.

ج. مصرف رساندن از نظر شخصی در حدود احتیاجات فردی خالی از هر نوع تجمل و اسراف که مفسد انسان است توصیه شده است.

د. تبذیر و اسراف و تضييع آن ممنوع است.

هـ. مقررات سخت قضایی و جزایی در مورد حیف و میل ها و سرقتها و خیانتها وضع شده است.

و. دفاع از مال در حکم جهاد و کشته ی در این راه «شهید» تلقی شده است: «الْمَقْتُولُ دُونَ أَهْلِهِ وَ

مَالِهِ...» .

ز. برای مال بر انسان حقوقی قائل شده است.

ح. خود ثروت در کمال صراحت در قرآن کریم به عنوان «خیر» نامیده شده است: **كُتِبَ عَلَيْكُمُ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ** [5].

[1] توبه/34

[2] علق/6 و 7

[3] قلم/10-15

[4] آل عمران/14

[5] بقره/180

نقل کرده اند بهلول چوبی را بلند کرده بود و بر قبرها می زد.

گفتند: چرا چنین می کنی ؟

بهلول گفت : صاحب این قبر دروغگوست ، چون تا وقتی در دنیا بود دایم می گفت : باغ من ، خانه من ، مرکب من و... ولی حالا همه را گذاشته و رفته است و اکنون هیچ یک از آن ها، مال او نیست که اگر مال او بود حتما با خود برده بود

در کانادا پیرمردی را به خاطر دزدیدن نان به دادگاه احضار کردند.

پیرمرد به اشتباهش اعتراف کرد ولی کار خودش را اینگونه توجیه کرد :

خیلی گرسنه بودم و نزدیک بود بمیرم، قاضی گفت :

تو خودت می دانی که دزد هستی و من ده دلار تو را جریمه می کنم و میدانم که توانایی پرداخت آنرا نداری به همین خاطر من جای تو جریمه را پرداخت میکنم، در آن لحظه همه سکوت کرده بودند و دیدند که قاضی ده دلار از جیب خود درآورد و درخواست کرد به خزانه بابت حکم پیرمرد پرداخت شود سپس ایستاد و به حاضرین در جلسه گفت:

همه شما محکوم هستید و باید هر کدام ده دلار: جریمه پرداخت کنید چون شما در شهری زندگی میکنید که فقیری مجبور می شود تکه ای نان دزدی کند؛ در آن جلسه دادگاه ۴۸۰ دلار جمع شد و قاضی آن را به پیرمرد بخشید.

مرحوم شیخ شعراوی می گوید: اگر در شهر مسلمانان فقیری دیدی، بدان که ثروتمندان آن شهر مال او را می دزدند!!!

از نظر اسلام مادیات تجارتخانه اولیا خداست و بوسیله مادیات می توان به آخرت رسید .
محققاً دنیا سرای راستی است برای کسی که با آن راست بگوید، و سرای ایمنی (از عذاب الهی) است برای کسی که آن را درست فهم کند، و سرای توان گری است برای کسی که از آن توشه بردارد و سرای پند است برای کسی که از آن پند گیرد. جای عبادت و بندگی دوستان خدا، و جای نمازگزاردن فرشتگان خدا، و جای فرود آمدن وحی خدا، و جای بازرگانی دوستان خدا است که در آن، رحمت و فضل الهی را به دست آورده و سودشان بهشت خواهد بود. پس کیست که دنیا را نکوهش می کند؟ در حالی که دنیا مردم را به دوری خود آگاه ساخت و به جدایی خویش ندا در داد و خبر فناپذیری و مرگ خود و اهلش را به آنان داد ...

اگر دنیا نبود مؤمنان از کجا و با چه عملی به بهشت می رفتند؟ دنیا جایی است که فرشتگان خدا در آن به عبادت می پردازند. دنیا تجارت خانه اولیای خدا است که در آن تکامل می یابند و بهشت را برای خود می خرند. آیا دنیایی که این ویژگی ها را دارد قابل مذمت است؟!

حضرت در جایی دیگر در مورد نحوه معامله و برخورد با دنیا کلامی دارند که در عین کوتاهی، بسیار پر معنا و روشن گر است.² :کسی که (به دیده عبرت) به دنیا نگریست دنیا او را آگاه کرد

علی (ع) بیانات بسیار زیاد و عجیبی در مذمت دنیا دارند. در نهج البلاغه آن قدر در مورد مذمت دنیا سخن گفته شده که اگر کسی بگوید اصلاً نهج البلاغه کتاب مذمت دنیا است، چندان حرف

غریبی نگفته است. گاهی در خطبه‌ای چند صفحه‌ای، از اول تا آخر در نکوهش و مذمت دنیا سخن گفته شده است. شاید کمتر خطبه‌ای را بتوان یافت که علی (ع) درباره مذمت دنیا چیزی در آن فرموده باشند: **فَلْتَكُنِ الدُّنْيَا فِي أَعْيُنِكُمْ أَصْغَرَ مِنْ حُثَالَةِ الْقَرْظِ وَ قُرَاضَةِ الْجَلَمِ؛**¹ پس باید دنیا در نظر شما کوچک‌تر باشد از تفاله برگ درخت سَلَم و از خرده ریزه‌ای که هنگام چیدن پشم گوسفند بر زمین می‌افتد. در جایی دیگر می‌فرمایند: **أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ عَوْضًا؛**² یا در عوض زندگانی آخرت به زندگی دنیا راضی شده‌اید؟ هم چنین می‌فرمایند: **عِبَادَ اللَّهِ أَوْصِيكُمْ بِالرَّقْضِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ؛**³ **بندگان خدا! شما را سفارش می‌کنم به ترک این دنیایی که شما را رها می‌کند.** در ادامه همین خطبه این گونه فرموده‌اند: **أَوْ لَسْتُمْ تَرَوْنَ أَهْلَ الدُّنْيَا يُمَسُّونَ وَ يُصْبِحُونَ عَلَى أَحْوَالِ شَتَّى فَمَيِّتٌ يُبْكِي وَ آخَرُ يُعْزِي وَ صَرِيحٌ مُبْتَلَى وَ عَائِدٌ يَعُودُ وَ آخَرُ بِنَفْسِهِ يَجُودُ وَ طَالِبٌ لِلدُّنْيَا وَ الْمَوْتُ يَطْلُبُهُ وَ غَافِلٌ وَ لَيْسَ بِمَغْفُولٍ عَنْهُ؛**⁴ **آیا اهل دنیا را نمی‌بینید که در حالات گوناگون روز را شب و شب را صبح می‌کنند؟ پس یکی مرده است که بر او می‌گیرند، و دیگری را تسلیت می‌دهند، و دیگری بیماری است که گرفتار بر زمین افتاده، و دیگری به عیادت بیمار می‌رود، و دیگری در حال جان دادن است، و یکی خواهان دنیا است و مرگ در پی او است، و دیگری غافل و بی‌خبر است در حالی که خدا از او غافل نیست.**

شاید یکی از عجیب‌ترین کلمات علی (ع) در مذمت دنیا، این جمله باشد که

1. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 32.

2. همان، خطبه 34.

3. همان، خطبه 98.

4. همان.

﴿صفحه 179﴾

می‌فرمایند: **وَاللَّهِ لَدُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَهْوَنُ فِي عَيْنِي مِنْ عِرَاقٍ خَنْزِيرٍ فِي يَدٍ مَجْذُومٍ؛**¹ **به خدا سوگند این دنیای شما در چشم من خوارتر و پست‌تر است از استخوان خوک‌ی که در دست انسانی مبتلا به جذام باشد!** حتی مردار حیوان‌های حلال گوشت هم قابل تحمل نیست، چه رسد به خوک که حرام گوشت است و زنده آن هم نفرت‌انگیز است. از آن سو نیز انسانی که مبتلا به مرض جذام

می‌شود چهره‌اش به حدی کریه و زشت و وحشتناک می‌شود که انسان هیچ مایل نیست به صورت و دست‌های او نگاه کند. حال تصور کنید استخوان خوکی مرده در دست فردی جذامی باشد؛ آیا کوچک‌ترین رغبتی و سرسوزنی، میلی در شما نسبت به آن به وجود می‌آید؟! علی (ع) می‌فرمایند بی رغبتی و بی میلی من نسبت به این دنیایی که شما با حرص و ولع تمام برای رسیدن به آن خیز برداشته‌اید، از بی رغبتی شما نسبت به استخوان خوک مرده در دست انسان جذامی کمتر است! این نهایت نفرت و انزجاری است که می‌توان نسبت به دنیا ابراز کرد.

تفسیر «دنیای مذموم» در کلام علی (ع)

اکنون با چنین تعبیرها و سخنانی واقعاً تکلیف ما در برابر دنیا چیست و چگونه باید رفتار کنیم که رفتار علوی و مورد قبول و رضایت خدا و پیامبر و ائمه (علیهم السلام) باشد؟ پاسخ این مطلب در خود نهج البلاغه و در کلمات خود علی (ع) وجود دارد. اگر آن حضرت در مورد دنیا چنین تعبیراتی دارند، از آن سو نیز مطالب دیگری در این باره دارند که از کنار هم گذاشتن این دو دسته تعبیر، مراد واقعی علی (ع) و نحوه رفتار صحیح در برابر دنیا روشن می‌شود. در این جا به برخی از این شواهد اشاره می‌کنیم:

در نهج البلاغه نقل شده که مردی در حضور علی (ع) از دنیا بدگویی کرد. البته گویا آن شخص خود اهل دنیا بوده و نزد علی (ع) و کسانی که در حضور آن حضرت بودند، به بی‌زاری از دنیا تظاهر می‌کرده است. صرف نظر از این مطلب، حضرت در پاسخ او مطالبی را در محاسن و نقاط مثبت دنیا بیان فرموده‌اند که قابل توجه است: **إِنَّ الدُّنْيَا دَارُ صِدْقٍ لِمَنْ صَدَقَهَا وَ دَارُ عَاقِبَةٍ لِمَنْ فَهَمَّ عَنْهَا وَ دَارُ غِنًى لِمَنْ تَزَوَّدَ مِنْهَا وَ دَارُ مَوْعِظَةٍ لِمَنْ اتَّعَظَ بِهَا**

1. همان، کلمات قصار، کلمه 228.

﴿صفحه 180﴾

مَسْجِدُ أَجْبَاءِ اللَّهِ وَ مُصَلًى مَلَائِكَةِ اللَّهِ وَ مَهْبِطُ وَحْيِ اللَّهِ وَ مَنَاجِرُ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ اِكْتَسَبُوا فِيهَا الرَّحْمَةَ وَ رَبِحُوا فِيهَا الْجَنَّةَ فَمَنْ ذَا يَذُمُّهَا وَ قَدْ اِذْنَتْ بَيْنَهَا وَ نَادَتْ بِفِرَاقِهَا وَ نَعَتْ نَفْسَهَا وَ أَهْلَهَا...¹ **محققاً** دنیا سرای راستی است برای کسی که با آن راست بگوید، و سرای ایمنی (از عذاب الهی) است برای کسی که آن را درست فهم کند، و سرای توان‌گری است برای کسی که از آن توشه بردارد

و سرای پند است برای کسی که از آن پند گیرد. جای عبادت و بندگی دوستان خدا، و جای نمازگزاردن فرشتگان خدا، و جای فرود آمدن وحی خدا، و جای بازرگانی دوستان خدا است که در آن، رحمت و فضل الهی را به دست آورده و سودشان بهشت خواهد بود. پس کیست که دنیا را نکوهش می‌کند؟ در حالی که دنیا مردم را به دوری خود آگاه ساخت و به جدایی خویش‌نوا در داد و خبر فناپذیری و مرگ خود و اهلش را به آنان داد...

اگر دنیا نبود مؤمنان از کجا و با چه عملی به بهشت می‌رفتند؟ دنیا جایی است که فرشتگان خدا در آن به عبادت می‌پردازند. دنیا تجارت خانه اولیای خدا است که در آن تکامل می‌یابند و بهشت را برای خود می‌خرند. آیا دنیایی که این ویژگی‌ها را دارد قابل مذمت است؟!

حضرت در جایی دیگر در مورد نحوه معامله و برخورد با دنیا کلامی دارند که در عین کوتاهی، بسیار پر معنا و روشن گر است. آن حضرت می‌فرماید: **مَنْ أَبْصَرَ بِهَا بَصَرَتَهُ وَ مَنْ أَبْصَرَ إِلَيْهَا أَعْمَتَهُ؛** کسی که (به دیده عبرت) به آن نگرست دنیا او را آگاه کرد، و کسی که به سوی (زینت‌های آن) خیره شد دنیا او را نابینا گردانید. این تعبیر حضرت، ناظر به همان تفاوت «نگاه آلی و ابزار» و «نگاه استقلالی» است که قبلاً بیان کردیم. اگر با دیده عبرت بین به دنیا نگاه کردیم، دنیا پندها و درس‌های فراوانی به ما خواهد داد، اما اگر در خود آن خیره شدیم و غرق در لذت‌ها و شهوات آن گشتیم ما را کور خواهد کرد.

نگاه «ابزاری» و نگاه «استقلالی» به دنیا

ما اگر بخواهیم به لذت‌ها و نعمت‌ها و بهشت آخرت برسیم راهی جز زندگی در این دنیا و استفاده از آن نداریم. درخت بهشت را «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» ما در این دنیا غرس می‌کند؛ همان‌گونه که

1. همان، کلمه 126.

2. همان، خطبه 81.

﴿ صفحه 181 ﴾

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: **مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ غُرِسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ...؛** کسی که «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید درختی در بهشت، برای او کاشته می‌شود. اگر کارهای خیر ما در این دنیا نباشد نصیبی از نعمت‌های بهشت نخواهیم داشت. ما برای خریدن بهشت، سرمایه‌ای جز این دنیا

نداریم. اگر بخواهیم در آخرت، محصول سعادت و نیل به لذت ها و نعمت های بهشت را درو کنیم، کشتزاری که باید در آن بذر بکاریم همین دنیا است. اگر زمین دنیا نباشد ما مزرعه دیگری نداریم تا بخواهیم با کشت و زرع در آن، نعیم الهی را در آخرت درو کنیم.

بنابراین مهم این است که ما حقیقت دنیا را آن گونه که هست بشناسیم. دنیا وسیله کسب آخرت است. دنیا محلی است که ما باید با تجارت در آن، زاد و توشه برای آخرت فراهم کنیم. اشتباه ما این است که گاهی می پنداریم ما برای همین دنیا خلق شده ایم و قرار است که برای همیشه در آن باقی بمانیم. اشتباه ما در این است که تصور می کنیم دنیا آخرین مقصد و اقامتگاه ابدی ما است. اشتباه ما در نگاه استقلالی، به جای نگاه ابزاری، به دنیا است.

نگاه استقلالی به دنیا این است که مثلاً انسان ماشینش را مرتب بشوید و تمیز کند و همیشه دستمال به دست ایستاده باشد تا اگر کوچک ترین لکه ای روی شیشه یا بدنه آن پیدا شد آن را پاک کند. چنین کسی فراموش کرده که ماشین را برای چه خریده است. ماشین وسیله و ابزاری است که ما را به مقصد برساند و با راحتی و سرعتی که دارد خستگی و زمان سفرهای داخل و بیرون شهری ما را کاهش دهد. اگر کسی 24 ساعت و مدام ماشینش را تمیز می کند و دستمال می کشد، در این صورت به جای این که ماشین در خدمت او باشد او در خدمت ماشین در آمده است!

دنیا نیز همین گونه است. دنیا وسیله ای است که خدای متعال در اختیار ما قرار داده تا با استفاده از آن، شایستگی دریافت هر چه بیشتر رحمت ها و نعمت های الهی را پیدا کنیم و به مقصد برسیم. این همان دنیای ابزاری است. اما اگر ما تمام توجهمان معطوف به خود دنیا و لذت های آن شد و اصلاً فراموش کردیم که آخرتی هم در کار است، این جا است که دنیا مایه فریب و «متاع الغرور» است. چنین دنیایی است که مدموم است؛ دنیایی که به جای تسریع در رساندن ما به هدف، مانع رسیدنمان به هدف می گردد. باز هم بهترین و گویاترین سخن در

1. بحار الانوار، ج 8، باب 23، روایت 146.

﴿ صفحه 182 ﴾

این باره سخن امیر کلام است: **وَإِنَّمَا الدُّنْيَا مُنْتَهَى بَصَرِ الْأَعْمَى لَا يُبْصِرُ مِمَّا وَرَاءَهَا شَيْئاً وَ الْبَصِيرُ يَنْفِذُهَا بَصَرُهُ وَ يَعْلَمُ أَنَّ الدَّارَ وَرَاءَهَا فَالْبَصِيرُ مِنْهَا شَاخِصٌ وَ الْأَعْمَى إِلَيْهَا شَاخِصٌ وَ الْبَصِيرُ مِنْهَا**

مُتَرَوِّدٌ وَ الْأَعْمَى لَهَا مُتَرَوِّدٌ؛¹ جز این نیست که دنیا منتهای دید کوردل است، چیزی ماورای آن را نمی‌بیند، و بینا نگاهش را از آن عبور می‌دهد و می‌داند در پی آن، سرای اصلی قرار دارد. پس بینا از آن، نگاه برمی‌گیرد و کوردل به آن خیره می‌شود؛ و بینا از آن توشه بر می‌دارد و کوردل برای آن توشه بر می‌دارد. دنیا به مثابه عینکی است که انسان بر چشم می‌زند. عینک برای آن است که انسان بهتر ببیند. راه بهتر دیدن با عینک هم آن است که از پشت شیشه‌های آن به اشیا و دنیای اطرافمان نگاه کنیم. اگر کسی به جای نگاه از پشت عینک، به خود عینک و شیشه‌های آن خیره شود چه خواهد شد؟ آیا چیزی و کسی و جایی را خواهد دید؟ هرگز.

بنابراین آنچه که مذمت می‌شود در واقع، نوع نگاه و نگرش ما به دنیا، و نه خود دنیا است؛ و گرنه دنیا مخلوق خدا است و آنچه در آن است به نیکوترین صورت خلق شده است: **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ؛**² همان کسی که هر چیزی را آفریده، نیکو آفریده است. دنیا به خودی خود بد نیست، آنچه دنیا را بد می‌کند استفاده ناصحیح ما از آن است. اگر هم در قرآن و روایات و نهج البلاغه در غالب موارد می‌بینیم از دنیا مذمت شده و بیشتر صحبت از «متاع الغرور» بودن و بی‌اعتباری و بازیچه بودن دنیا شده، بدان سبب است که اکثر انسان‌ها در غالب موارد نگرششان به دنیا درست نیست و در معرض فریفته شدن به دنیا هستند. از این رو سعی شده با این بیان‌ها هشدار لازم به انسان داده شود. قبلاً نیز گفتیم که ما چون بیشتر با محسوسات سر و کار داریم و لذت‌های غیر حسی را کمتر درک می‌کنیم، به همین جهت طبیعت ما به گونه‌ای است که به دنیا و لذت‌های آن گرایش داریم و از آخرت و لذت‌های آن که فعلاً برای ما محسوس نیست غفلت می‌ورزیم. ما هر طرف که چشم باز می‌کنیم ماده و مادیت می‌بینیم. پس خدا و رهبران دینی باید سعی کنند کفه معنویات و آخرت را ترجیح دهند و توجه ما را از دنیا به سمت آخرت بازگردانند. با این حال برای آن که کسانی دچار سوء برداشت نشوند و نپندارند که معنای این قبیل تعالیم آن است که به کلی از دنیا و لذت‌ها و نعمت‌های آن چشم

1. نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه 133.

2. سجده (32)، 7.

پوشند؛ گاهی نیز متذکر لذت های دنیا و استفاده از آنها می شوند: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؛¹** بگو، زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُلُوا مِن طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ؛²** ای کسانی که ایمان آورده اید، از نعمت های پاکیزه ای که روزی شما کرده ایم، بخورید. البته درصد این نوع بیان ها نسبت به بیان های نوع اول کمتر است؛ چون انسان معمولاً بدون آن که نیاز به ترغیب و تشویق و توصیه باشد، خود به خود و به طور طبیعی به استفاده از نعمت ها و لذت های دنیا گرایش دارد.

آیا تعالیم دینی، مانع رشد و توسعه اقتصادی است؟!

یکی دیگر از سؤالات و احیاناً اشکالاتی که نسبت به تعالیم اسلام درباره برخورد با دنیا مطرح می شود این است که این تعالیم با حرکت «رشد و توسعه اقتصادی» منافات دارد. این مسأله به خصوص در سال های اخیر، از جانب برخی روشن فکران داخلی به عنوان یک اشکال بر اسلام و تعالیم آن مطرح می شود. این گونه تبلیغ می کنند که تا مردم ما پای بند دین و تعالیم دینی باشند کشور ما هم چنان با رکود و عقب ماندگی اقتصادی دست و پنجه نرم خواهد کرد و بیش از پیش از قافله رشد و توسعه عقب خواهد افتاد. دینی که مرتب به پیروانش تلقین می کند زندگی دنیا گذرا و فانی است، دنیا «متاع الغرور» است، زندگی دنیا بازیچه است و...، چنین دینی ذاتاً با رشد و توسعه اقتصادی سر ناسازگاری دارد. اگر مردمی را آن چنان به دنیا بی رغبت کردیم که آن را استخوان خوکی در دست یک انسان جذامی دیدند، آیا می توان از این مردم انتظار داشت که با کار و تولید بیشتر بر درآمد و ثروت ملی بیفزایند و موجب حرکت رشد و توسعه در کشور شوند؟! اگر به پیروان خود توصیه کردیم که: **عِبَادَ اللَّهِ اَوْصِيكُمْ بِالرَّقْصِ لِهَذِهِ الدُّنْيَا التَّارِكَةِ لَكُمْ؛³** بندگان خدا شما را سفارش می کنم به ترک این دنیایی که شما را رها می کند، آیا می توان متوقع بود که این پیروان در عرصه اقتصادی در پی رقابت و مسابقه با سایر ملت ها و کشورها برآیند؟! یکی از مهم ترین عوامل عقب افتادگی کشورهای

1. اعراف (7)، 32.

2. بقره (2)، 172.

مسلمان، به ویژه کشور ما ریشه در همین نوع تعالیم دارد. از این رو باید از میان «دین» و «رشد و توسعه اقتصادی» یکی را برگزید! نمی شود هم از مردم پای بندی به دین و دستورات و تعالیم دینی را خواست و هم به آنان وعده پیشرفت و رشد و توسعه اقتصادی داد! روح تعالیم دینی، به ویژه تعالیم اسلامی به گونه ای است که روحیه کار، تلاش، تولید و کسب ثروت و درآمد را از افراد می گیرد! در تعالیم دینی آن چنان هیولایی از مال و ثروت دنیا می سازند که دین داران نه هوس کسب ثروت می کنند و نه جرأت آن را! تلاش برای رشد و توسعه اقتصادی، یعنی تلاش و رقابت در عرصه مسابقه برای رسیدن به دنیای بهتر، بیشتر و مرفه تر؛ و اسلام پیروان خود را از مسابقه برای کسب دنیا بر حذر می دارد و با تجمل و رفاه مبارزه می کند!

آنچه منشأ این سؤال و اشکال می شود درک نادرست و ناقص از تعالیم اسلامی است. اگر بخواهیم پاسخ را در یک جمله و کوتاه و مختصر بیان کنیم، باید بگوییم: *اسلام دنیازدگی و دل بستگی به دنیا و روحیه مصرف گرایی را مذموم شمرده و در هیچ کجای اسلام، مسلمانان به تولید کمتر توصیه نشده اند.* مطالعه در روایات اسلامی و سیره عملی پیامبر (صلی الله علیه و آله و اهل بیت) علیهم السلام (این مطلب را ثابت می کند.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) یکی از عالی ترین و برجسته ترین الگوها برای مسلمانان و پیروان اسلام به شمار می رود. شما کسی را پیدا نمی کنید که در عرصه های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و نظامی بیش از علی (ع) فعالیت کرده باشد. کسی که از امر اداره حکومتی پنهانور - که ایران، عربستان، مصر، یمن، عراق و سوریه امروز فقط چند استان آن بوده اند - گرفته تا شرکت در جنگ و جهاد و تا فعالیت در عرصه زراعت و کشاورزی را به حد کمال رسانده است. تاریخ گواه است که آن حضرت چه بسیار درختان خرمایی که به دست مبارک خویش به ثمر رساند و چه بسیار چاه ها و نهلهایی که برای آبیاری زمین های کشاورزی و باغ ها ایجاد کرد. در هیچ کجا امیرالمؤمنین (علیه السلام) توصیه به کار نکردن و تولید نکردن ننموده و خود نیز هرگز در زندگی چنین نبوده است. علی (علیه السلام) کسی است که به هنگام روز، در آفتاب سوزان مدینه و عراق بیل در دست و کلنک بر دوش دارد و شب هنگام نیز انبان های نان و خرما را برای سیر کردن

شکم گرسنگان به این طرف و آن طرف می کشد. آنچه علی (علیه السلام) مدام توصیه می کند دل نبستن به دنیا، و کمتر استفاده کردن از لذایذ دنیا به جهت دل بسته نشدن به آن است.

﴿صفحه 185﴾

ممکن است گفته شود، همین مقدار که توصیه به زهد و قناعت و استفاده کمتر از لذت ها و مادیات می شود، نمی تواند با روحیه تولید و رشد و توسعه اقتصادی سازگار باشد.

در پاسخ باید بگوییم، اگر بنا بر تحریف مطالب و سوء استفاده باشد، انسان از هر سخنی می تواند عیب و اشکال در بیاورد. سخن در این است که اگر ما مجموع گفته ها و عملکردهای اسلام و رهبران آن را در نظر بگیریم، هرگز پذیرش اسلام ملازم با توسعه نیافتگی و پرهیز از رشد و توسعه اقتصادی نیست. در این زمینه، نه افراط و نه تفریط، هیچ کدام صحیح نیست. علی (علیه السلام) (از یک سو می گوید: **يَا دُنْيَا أَبَى تَعَرَّضْتَ وَإِلَى تَشَوَّقْتَ غُرَى غَيْرِي؛ لِمَى دُنْيَا! أَيَا قَصْدَ مَرَا كَرْدَه‌ای و به من طمع ورزیده‌ای؛ غیر مرا فریب ده**، اما از سوی دیگر نباید فراموش کنیم، این همان علی است که روزها در نخلستان ها زیر آفتاب سوزان کار می کند و عرق می ریزد، از چاه آب می کشد و به کار و تولید مشغول است؛ و این همان علی است که شب ها بخشی از وقتش را صرف رسیدگی به امور نیازمندان و فقرا می کند؛ و این همان علی است که بخش مهمی از عمرش را در جبهه های نبرد سپری کرده است. کجای تاریخ نوشته است که علی (علیه السلام) (شب و روز سجاده پهن کرده بود و عبادت می کرد؟! کجای تاریخ نوشته است که علی 7 دست و دل از دنیا برید و به غاری در دل کوهی پناه برد و هیچ تولید و بازده اقتصادی نداشت؟! حاصل این که، اولاً، دنیا به خودی خود بدی ندارد و مذمت نمی شود؛ دنیا مخلوق خدا است و خداوند درباره مخلوقات خود می فرماید: **الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ؛ مَحْسِي** که هر چیزی را که آفریده، نیکو آفریده است. ثانیاً، اسلام هیچ گاه نفرموده، مطلقاً از دنیا و نعمت ها و لذت های آن استفاده نکنید و بهره مند نشوید، بلکه به عکس، کسانی را که چنین تفکر و رویه‌ای دارند نکوهش کرده و می فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ؛ بَگُو، زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و/نیز/روزی های پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده است؟** به عبارت دیگر، اسلام نگفته دنبال علم و صنعت، پیشرفت و تولید نروید، سخن اسلام این است که تلاش کنید اینها را برای رسیدن به هدفی ارزش مندتر

1. بحار الانوار، ج 33، باب 20، روایت 524.

2. سجده (32)، 7.

3. اعراف (7)، 32.

﴿ صفحه 186 ﴾

مورد استفاده قرار دهید. هم چنین دستور اسلام این است که برای پرهیز از وابستگی و علاقه به دنیا، کمتر مصرف کنید؛ اما هیچ گاه به کم تولید کردن توصیه نکرده است.

یکی از دستوراتی که اسلام برای دل بسته نشدن به دنیا و پرهیز از دنیازدگی به ما داده این است که گاهی باید اختیاراً از نعمت های دنیا که زمینه استفاده از آنها برایمان مهیا است، صرف نظر کنیم. اگر انسان این کار را تمرین و تکرار کند، باعث می شود علاقه و محبت به دنیا در دلش شکل نگیرد. هم چنین اگر چیزی را با زحمت و تلاش به دست آورده، در نهایت خودش استفاده نکند و علی رغم علاقه ای که دارد آن را به دیگری واگذار کند، این کار کمکی مؤثر برای کشتن محبت دنیا در خود و جلوگیری از شکل گیری این محبت است. قرآن کریم در این زمینه تعبیری بسیار رسا دارد: **لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ**¹ هرگز به نیکوکاری نخواهید رسید تا از آنچه دوست دارید انفاق کنید. البته کاری است بسیار مشکل؛ چیزی را که انسان برای به دست آوردن آن عرق ریخته و مشکلات و مصایبی را به جان خریده، اکنون که به دست آورده، با کمال علاقه و احیاناً نیازی که به آن دارد، آن را دو دستی تقدیم دیگران کند! به همین دلیل هم که کاری بسیار مشکل است، اما اگر کسی توانست آن را انجام بدهد، گام بسیار بزرگی برای بیرون راندن محبت دنیا از دل خود برداشته است.

مهم همین است که ما دل بسته دنیا نشویم و به صورت ابزار به آن نگاه کنیم، نه این که آن را هدف ذاتی و اصیل خود قرار دهیم. اگر ما به دنیا نگاه ابزاری داشتیم، آن گاه در همان حدی که برای هدف نهایی ما کاربرد داشته باشد به آن علاقه پیدا می کنیم و اگر جایی مانع پیشرفت و نیل ما به آن هدف نهایی باشد، به راحتی از آن صرف نظر می کنیم و آن را کنار می گذاریم؛ چرا که فقط وسیله است و مطلوبیت ذاتی و بالاصاله برای ما ندارد.

البته این مطلب که به دنیا نگاه ابزاری داشته باشیم و تنها آن را وسیله‌ای برای رسیدن به هدف نهایی بدانیم، گفتنش آسان است اما عمل کردن به آن بسیار دشوار است. همه دستوراتی که در اسلام به زهد و قناعت و نظایر آنها داده شده به همین منظور است که انسان از ابتلای به دنیازدگی و فریفته شدن به دنیا نجات پیدا کند. دنبال دنیا و لذایذ دنیوی و مادی رفتن توصیه نمی‌خواهد. انسان به طور طبیعی و بدون این که کسی او را تشویق کند، خود به خود به مادیات

1. آل عمران (3)، 92.

﴿صفحه 187﴾

و لذا یز دنیوی تمایل دارد و برای کسب آنها تلاش می‌کند. آنچه نیاز به توصیه دارد حرکت و توجه به سوی آخرت و دوری از افراط در پرداختن به دنیا است.

نکته‌ای دیگر درباره شبهه تعارض دین و توسعه

در پاسخ کسانی که دستورات دینی را مانع حرکت به سوی رشد و توسعه اقتصادی می‌دانند این نکته نیز قابل توجه است که برخی از جامعه شناسان غربی اظهار کرده‌اند که اصولاً یکی از عوامل پیشرفت اقتصادی اروپا و غرب در قرن شانزده و هفده، عامل دینی و «اخلاق پروتستان» بود. پروتستان که یکی از سه مذهب معروف مسیحیت (کاتولیک، ارتدوکس، پروتستان) است و در قرن شانزده پایه‌گذاری شد، پیروان خود را به زهد و استفاده کمتر از دنیا دعوت می‌کرد. ماکس وبر، جامعه شناس معروف آلمانی، در کتابی با نام «اخلاق پروتستان و روح سرمایه داری» مدعی شده که پیشرفت جامعه غرب از آن زمان شروع شد که مذهب پروتستان در آن رواج پیدا کرد. او مدعی است، در بین کشورهای اروپایی، آنهایی که مردمشان پروتستان مذهب بودند پیشرفتشان در زمینه اقتصاد بیشتر بود؛ و این مطلب را مربوط به اخلاق پروتستان می‌داند که به وارستگی از دنیا و کم مصرف کردن توصیه می‌کند. این دستور باعث گردید مردم کمتر مصرف کنند و بیشتر به پس انداز سرمایه روی بیاورند. انباشت این سرمایه ها بر روی هم باعث تقویت بنیه اقتصادی کشورهای غربی شد و در نهایت نیز به رشد و توسعه اقتصادی آنها منجر گردید.

البته استدلالی که ماکس وبر برای چگونگی پیدایش رشد و توسعه در غرب کرده، از نظر ما تمام نیست، اما غرض این است که ببینیم حتی برخی از کسانی که به دین و پیامبران الهی اعتقاد ندارند،

نظرشان این است که تعالیم انبیا در زمینه زهد و قناعت باعث پیشرفت اقتصادی، و نه عقب ماندگی در این زمینه، می شود.

در هر حال همان گونه که توضیح دادیم توصیه های دین به زهد و قناعت و مصرف کمتر هیچ منافاتی با کار و تولید بیشتر ندارد. کاملاً ممکن است که مردم و ملتی از نظر تولید ثروت ملی در درجه اول قرار داشته باشند، اما مصرفشان از بسیاری کشورها پایین تر باشد. جمع این دو مسأله مشتمل بر هیچ تناقضی نیست.

﴿ صفحه 188 ﴾

از سوی دیگر، کسانی که تمام توجهشان به دنیا است و روحیه مصرف گرایی و تلذذ هر چه بیشتر دارند، در اثر افراط در این امر مشکلاتی را برای خود و جامعه به وجود می آورند. بسیاری از این افراد برای رسیدن به پول و لذت بیشتر دست به دزدی، خیانت، اختلاس، ارتشا و کارهایی از این قبیل می زنند. در نگاه کلان، گاهی هزینه هایی که صرف مقابله با این امور می شود به حدی زیاد است که درآمد ملی یک کشور را تحت الشعاع قرار می دهد. طبق آمارهایی که کشورهای پیشرفته غربی، خود منتشر می کنند، هزینه هایی که آنان برای معالجه بیماری های عصبی و برخی بیماری ها نظیر ایدز صرف می کنند رقم بسیار بالایی را تشکیل می دهد. بیماری های عصبی و ایدز دوره آورد روحیه مصرف گرایی و تلذذ هر چه بیشتر هستند. اگر پول ها و امکاناتی را که در این کشورها برای پلیس، زندان ها، ندامت گاه ها و مسایل مربوط به جرم و جنایت هزینه می شود به این رقم اضافه کنیم، خواهیم دید که رقم آن کاملاً قابل توجه و تأمل است. اگر این کشورها پیشرفت و صنعت و تولید را با اخلاق، زهد، قناعت و روحیه کم مصرف کردن همراه می کردند بسیاری از این هزینه ها پیش نمی آمد.

به هر حال اگر ما دین و دستورات دینی را درست بفهمیم و عمل کنیم، خواهیم دید که هم دنیا و هم آخرت ما آباد خواهد شد. متأسفانه ما «زهد» را به «تنبلی» و توکل را به «بی کاری و بی کاری» معنا می کنیم، و آن گاه نتایج سوء تنبلی و بی کاری را به دین نسبت می دهیم. هیچ گاه معنای زهد و توکل، تنبلی و بی کاری نیست. اسلام به زهد و توکل دعوت کرده، نه به تنبلی و بی کاری. اشکال در ما است که این دو مفهوم را بد معنا می کنیم و برداشت غلطی از آنها داریم. دو مفهومی

که می‌توانند در رفتار و شخصیت فرد و ترقی و پیشرفت جامعه تأثیراتی بسیار مثبت داشته باشند، در اثر برداشت های غلط ما به عواملی بازدارنده تبدیل شده‌اند.

دستور و شعار اسلام این است که: **لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا¹**؛ *خداوند هرگز بر مؤمنان، برای کافران راه [تسلطی] قرار نداده است*. آیا امروزه این پیام جز با کار و تولید و پیشرفت بیشتر در عرصه علم و صنعت قابل تحقق است؟ اسلام می‌گوید: **وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ²**؛ *عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است*. آیا در جهان

1. نساء(4)، 141.

2. منافقون (63)، 8.

صفحه 189

امروز با تنبلی و بی‌عاری و بی‌کاری می‌توان انتظار داشت که مؤمنان و مسلمانان عزیز باشند؟ اگر فقط همین دو آیه را از دستورات قرآن و اسلام در نظر بگیریم، خواهیم دانست که باید مسلمانان و جوامع اسلامی شب و روز در عرصه علم و تولید و صنعت و فن‌آوری تلاش کنند تا مجبور نباشند برای کوچک‌ترین نیازمندی‌های خود دست‌نیاز به سوی کفار و دشمنان خدا دراز کنند و ضمن هموار کردن راه تسلط آنان بر خود، عزت خویش را نیز زیر پا بگذارند.

اگر کسی برای تحقق عملی این دو آیه و به قصد امتثال امر الهی و تحقق خواسته خداوند به تحقیق علمی پرداخت و به کار و تولید روی آورد، این نه تنها دنیازدگی نیست که عین عبادت و تقرب الی الله است. چه کسی می‌تواند اسلام را به ترویج و تبلیغ تنبلی و بی‌کاری متهم کند در حالی که نظر اسلام این است که: **إِنَّ الْعِبَادَةَ عَشْرَةُ أَجْزَاءٍ تِسْعَةٌ مِنْهَا طَلَبُ الْحَلَالِ¹**؛ *همانا عبادت ده جزء است که نه جزء آن در جستجوی روزی حلال برآمدن است*. آری، اسلام کار در مزرعه و کارخانه و اداره را که برای کسب درآمد به منظور اداره زندگی و توسعه بر زن و فرزند انجام شود، عبادت می‌داند نه طلب دنیا و فریفته دنیا شدن!

اگر اشکال و ایرادی هست در فهم و برداشت های غلط ما و یا احیاناً نوع نگاه ما به دنیا و نیت و انگیزه ما در کار و تولید است؛ و گرنه در صورتی که اسلام را درست بفهمیم و بعد هم درست به آن عمل کنیم، خواهیم دید که خیر و سعادت دنیا و آخرت ما را تضمین خواهد کرد.

تا که از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

فتح باب برای آیت الله قاضی

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین (ع) و حضرت ابوالفضل (ع) به جا می آورد، یکبار چون به حرم حضرت ابوالفضل (ع) می رسد، با خود می اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات است.

در راه، سید ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می دود و می گوید؛ سید علی، سید علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل (ع) هستند، و او آن قدر سر در گریان است که متوجه نمی شود آن سید چه می گوید! به حرم حضرت ابوالفضل (ع) می رود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می خواند و می خواهد که مشغول نماز مغرب شود.

آیت الله نجابت می گوید: «تکبیره الاحرام را که گفت، می بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل (ع) به طور کلی عوض می شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوشی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است. قرائت را کمی نگه می دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می دهد، مستحبات را کم می کند و نماز را سریع تر از همیشه به پایان می رساند. به حرم امام حسین (ع) نمی رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می رود. آن جا دراز می کشد و دوباره آن حال می آید و بیشتر می ماند. تا اهل منزل سینی چای را می آورد، آن حال می رود. نماز عشاء را می خواند و دوباره آن وضع بر می گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره اش را هم ندیده است و حالا که دیده، نه می تواند در بدن بماند و نه می تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می آوردند، آن حال قطع می شود و نیمه شب دوباره بر می گردد و مدت بیشتری طول می کشد.» آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می شود. می گوید:

«آن چه را می خواستم، تماماً بدست آوردم و امام حسین(ع) در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم یک قصیده برای امام حسین(ع) گفته ام نمره یک! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را برایم باز کرد.»

رفع مشکل با مشکل

این داستان را حاج جواد سهلانی نقل کرده که مرحوم قاضی می گفت: مدتی بود که ناراحتی فکری برایم پیش آمده بود. غروب می رفتم مسجد سهله و نماز مغرب و عشا را می خواندم و به مسجد کوفه بر می گشتم. من وقتی خواستم از مسجد سهله بیرون بیایم، یک نفر از ملازمین مسجد مرا صدا کرد که: آقا! آقا نرو، ولی من اعتنا نکردم و رفتم. ده، بیست قدم که از مسجد دور شدم هوا طوفانی شد، به طوری که دیگر جایی را نمی دیدم. برای همین داخل یک چاله عمیقی افتادم. خیلی وحشت مرا گرفته بود. ترس از مار و عقرب و حیوانات. همان لحظه حس کردم کسی به من گفت: چی شد؟ از چی می ترسی؟ تو که چیزیت نیست، تو که خوبی. وقتی طوریت شد آن وقت فکرش را بکن! آرام شدم. تیمم کردم و وظایف قبل از خوابم را انجام دادم و همان جا عبا را کشیدم سرم خوابیدم، چه خوابی، خوابی خوشمزه! نزدیکی های اذان قطرات باران روی عابیم ریخت و بیدار شدم بعد تیمم کردم و نمازم را خواندم. بعد صدای حاج جواد سهلانی را شنیدم. عصایم را از چاله بیرون آوردم تکان دادم و صدا زدم که من این جا هستم بیا مرا در بیار... آمد و مرا در آورد و به مسجد برد و لباس هایم را هم شست. بعد که به خودم آمدم دیدم آن ناراحتی فکری و گره ای که در ذهنم بوجود آمده بود از بین رفته و حل شده. گویی این اتفاق بهانه ای شده بود برای آن که آن مشکل بزرگ تر حل شود.

برای همین ایشان می فرمودند که اگر مشکلی داری و به مشکل دیگری برخورد کردی خیلی خودت را نباز! چرا؟ به جهت این که شاید همان مشکل، مشکل گشایت باشد.

چشم ترس آیت اله قاضی

آیت الله قاضی فرمودند: «چون بیست سال تمام چشمم را کنترل کرده بودم، چشم ترس برای من آمده بود، چنان که هر وقت می خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود

به خود چشم هایم بسته می شد و خداوند به من منت گذاشت که چشمم بی اختیار روی هم می آمد و آن مشقت از من رفته بود.»

کرامتی از حاج سید علی قاضی

استاد مرحوم آیت الله حاج شیخ ابوالفضل نجفی خوانساری فرمودند: شبی همراه با چند تن از تربیت شدگان استاد، در معیت استاد، به مسجد کوفه برای عبادت و مناجات و راز و نیاز رفتیم. در کنار استاد به عبادت مشغول شدیم و با خدا به راز و نیاز پرداختیم. پس از پایان کار چون آماده بیرون رفتن از مسجد شدیم، ناگهان ماری بسیار خطرناک و وحشت زا نزدیک جمع ما حاضر شد. جمع دوستان به جز استاد که در آرامشی عجیب قرار داشت به وحشت افتادند و در ترسی سخت فرو رفتند؛ استاد، با همان آرامش و طمأنینه مخصوص به خود رو به مار کردند و گفتند: ای مار بمیر. مار چون چوبی خشک، بی جان و بی حرکت برجای ماند و ما هم با آرامشی که به دست آوردیم به طرف بیرون مسجد حرکت کردیم.

چون چند قدم دور شدیم یکی از دوستان برای اطمینان یافتن از این واقعه که آیا مار در حقیقت با خطاب استاد مرده یا نه به عقب برگشت و با پای خود به مار زد و مار را در حقیقت مرده یافت، سپس به جمع ما پیوست و همه راه خود را به سوی نجف ادامه دادیم، ناگهان استاد رو به آن شخص کرد و فرمود: مار با خطاب من بی جان شد، لازم نبود شما به عقب برگردید و از این واقعه تفحص کنید و مرا امتحان نمایید!

اثبات حقانیت

سید محمد حسن قاضی پسر آقای قاضی می گوید: یک بار پشت سر آقای قاضی حرکت می کردم، آن وقت خیلی جوان بودم، یک آشیخی آمد پیش آقای قاضی و گفت: از کجا معلوم حرف های تو درست است، من می خواهم از خود حضرت ولی عصر (عج) بشنوم. فرمودند: خب برویم. ناگهان دیدم آثاری از شهر نیست و در بیابانی قدم می زنیم. از دور یک بلندی را دیدم که یک عده ای می آیند و می روند. آن جا که رسیدیم، آن شیخ پشیمان شد و گفت: نه من نمی خواهم. مرا برگردان. آقای قاضی گفت: تو خودت اصرار داشتی برویم و بینیم. شیخ گفت: نه نمی خواهم و برگشتیم. دیدم همان مکان و همان کوچه و همان شهر هستیم.

خاطره ای جالب از نفرین همسر علامه

سید محمد حسن قاضی داستان را چنین تعریف کردند که: ما یک مادری داشتیم، خدا بیامرزش، کفش هایمان را که می‌کنندیم و می‌رفتیم توی کوچه بازی می‌کردیم، مادر می‌گفت نروید، پا برهنه می‌دوید توی کوچه، بازی می‌کنید و می‌آیید داخل رختخواب می‌خوابید و رختخواب کثیف می‌شود. مرحوم قاضی می‌گفت: نه، بروید چه اشکالی دارد و این همیشه یک گفتگویی در خانه ما بود، که قاضی می‌گفت بگذار بروند بازی کنند و مادر می‌گفت: که این طوری رختخواب‌ها کثیف می‌شود.

یکی از روزها که وقت مغرب بود، مادر نشسته بود رو به قبله و مهیای نماز مغرب و عشاء بود، من هم وارد خانه شدم، از مکتب می‌آمدم، کفش‌ها را از پا کندم که بروم کوچه بازی کنم. مادر گفت: محمد رفتی! عقرب بیاد پایت را بزند! ما گوش ندادیم و رفتیم و همین که پایم را گذاشتم توی کوچه، یک عقرب پایم را زد.

بعد من آمدم خانه گریه کردم. یکدفعه آقای قاضی آمد و گفت: محمد چی شده؟ خواهری دارم که دو سال از من بزرگتر است و الان در مشهد ساکن است، او آمد و گفت: مادر گفت نرو تو کوچه، محمد گوش نداد، رفت و عقرب پایش را نیش زد! آقای قاضی به مادر گفت: تو بچه را نفرین کردی؟ حالا که این است من هم این کار را می‌کنم، انگشت دوم پایم را فشار داد و خوب شد!

عنایت علامه قاضی به همسرش

سید محمد حسن قاضی فرزند علامه در مورد مادرشان چنین نقل می‌کنند: «ایشان به آقای قاضی می‌گفت که: آخر من سال‌های سال در منزل تو هستم، تو یک قرآن خواندن به من یاد ندادی! آخر تو چه آقایی هستی؟ (این قرآن یاد دادن برای کسی که اصلاً سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد خیلی مشکل است)

آقا فرمودند: تو قرآن را باز کن، مقابل هر سطر یک صلوات بفرست و بعد بخوان. و بعد ایشان به این صورت صلوات می‌فرستادند و قرآن می‌خواندند. ما که بزرگ شدیم و خواندن و نوشتن یاد گرفتیم، من می‌آمدم به مادر می‌گفتم: این آیه ای که من می‌خوانم کجای قرآن است؟ و

ایشان پیدا می کرد و نشان می داد. یعنی خواندن و نوشتن بلد نبود ولیکن اشاره می کرد که فلان صفحه است و سطر آن را هم تعیین می کرد!»

هدایت علامه طباطبائی (ره)

آیت الله ابراهیم امینی از استادشان علامه طباطبائی، نقل کرده اند: «هنگامی که از تبریز به قصد ادامه تحصیل علوم اسلامی به سوی نجف اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی اطلاع بودم، نمی دانستم کجا بروم و چه بکنم. در بین راه همواره به فکر بودم که چه درسی بخوانم، پیش چه استادی تلمذ نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که مرضی خدا باشد.

وقتی به نجف اشرف رسیدم، لدی الورد رو کردم به قبه و بارگاه امیرالمؤمنین (ع) و عرض کردم: «یا علی! من برای ادامه تحصیل به محضر شما شرفیاب شده ام ولی نمی دانم چه روشی را پیش گیرم و چه برنامه ای را انتخاب کنم، از شما می خواهم که در آنچه صلاح است مرا راهنمایی کنید.» منزلی اجاره کردم و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اول، قبل از اینکه در جلسه درسی شرکت کرده باشم در منزل نشسته بودم و به آینده خودم فکر می کردم. ناگاه درب خانه را زدند، درب را باز کردم دیدم یکی از علمای بزرگ است، سلام کرد و داخل منزل شد. در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. چهره ای داشت بسیار جذاب و نورانی، با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با من انس گرفت، در ضمن صحبت اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت: «کسی که به قصد تحصیل به نجف می آید خوب است علاوه بر تحصیل، به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از نفس خود غافل نماند.»

این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس شیفته اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن عالم ربانی چنان در دل من اثر کرد که برنامه آینده ام را شناختم. تا مدتی که در نجف بودم محضر آن عالم با تقوی را رها نکردم، در درس اخلاقش شرکت می کردم و از محضرش استفاده می نمودم. آن دانشمند بزرگ کسی نبود جز آیت الله سید علی قاضی (ره).

ارتباط با وادی السلام

حاج میرزا علی آقا قاضی بسیار در وادی السلام نجف برای زیارت اهل قبور می رفت و زیارتش دو الی چهار ساعت به طول می انجامید و بر می گشتند و با خود به حال سکوت می ماند و خسته هم نمی شد!

عالمی بود در طهران، به نام مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد تقی آملی - رحمه الله علیه - که ایشان از شاگردان سلسله اول مرحوم قاضی در قسمت اخلاق و عرفان بودند. از قول ایشان نقل شده که: من مدت ها می دیدم که مرحوم قاضی، دو سه ساعت در وادی السلام می نشینند. با خود گفتم: انسان باید زیارت کند و برگردد و به قرائت فاتحه ای روح مردگان را شاد کند؛ کارهای لازم تر هم هست که باید به آنها پرداخت. این اشکال در دل من بود اما به احدی ابراز نکردم، حتی به صمیمی ترین رفیق خود از شاگردان استاد.

مدت ها گذشت و من هر روز برای استفاده از محضر استاد به خدمتش می رفتم، تا آن که از نجف اشرف عازم مراجعت به ایران شدم و لیکن در مصلحت بودن این سفر تردید داشتم، این نیت هم در ذهن من بود و کسی از آن مطلع نبود. شبی بود می خواستم بخوابم، در آن اتاقی که بودم در طاقچه پایین پای من کتاب بود، کتاب های علمی و دینی؛ در وقت خواب طبعاً پای من به سوی کتاب ها کشیده می شد. با خود گفتم برخیزم و جای خواب خود را تغییر دهم، یا نه لازم نیست؟ چون کتاب ها درست مقابل پای من نیست و بالاتر قرار گرفته، این هتک احترام به کتاب نیست. در این تردید و گفتگوی با خود بالاخره بنابر آن گذاشتم که هتک نیست و خوابیدم. صبح که به محضر استاد مرحوم قاضی رفتم و سلام کردم، فرمود: علیکم السلام، صلاح نیست شما به ایران بروید، و پا دراز کردن به سوی کتاب ها هم هتک احترام است! بی اختیار هول زده گفتم: آقا شما از کجا فهمیده اید؟ از کجا فهمیده اید؟! ایشان فرمودند: از **وادی السلام** فهمیده ام!

عارف از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس از این لعل توانی دانست
شرح مجموعه گل، مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

سیر الی الله

یکی از شاگردان مرحوم علی آقای قاضی که قدری جوان هم بود، روزی مرحوم قاضی می بیند که او روز به روز رنگش زرد و خودش لاغر می شود. از ایشان می پرسد: چه کار می کنی

که این طور می شوی؟ جواب می دهد: هر شب غیر از مقررات عادی، یک ختم قرآن انجام می دهم و تقریباً خواب ندارم. ایشان می فرماید: از امشب فکر کن که من در مقابله نشسته ام و بخوان! آن شخص فردا آمد و گفت: بیشتر از یک جزء نتوانستم بخوانم. بعد از چند روز دستور می دهد که خیال کن برای امام زمان(ع) می خوانی و یا پیامبر و یا علی(ع). فردا آمد و گفت: هر چه کردم نتوانستم بیشتر از یک حزب بخوانم. بعد از چند روز فرمود: خیال کن برای خدا می خوانی! می گویند آن جوان از اول قرآن شروع نموده بود و در ایام نعبه و ایام نستعین مانده بود و صبح همان شب از دنیا رفت.

خبر از امور

آقای سید محمد حسن قاضی، بیان کردند که: یکی از افراد فامیل به ما وعده داد که اگر برویم به منزلشان، به ما، هم جریان برق را نشان بدهد و هم رادیو و سر آن را برای ما کشف نماید. ما هم شاید مخفیانه رفتیم منزل آن فامیل و دیدیم آنچه ندیده بودیم و آن دستگاه شگفت آور انتقال صوت را (که تازه آمده بود)، یعنی رادیو را هم دیدیم و برخی آهنگهایی را که پخش می کرد شنیدیم. در این میان، نمی دانم به چه مناسبت بحث و صحبت از خدا و پیامبران خدا به میان آمد و این شخص صاحبخانه چنان وانمود کرد که منکر هم شده است، حتی حقانیت خدا و معاد را. خیلی شگفت زده شدم و قدری بحث و مناقشه کردم؛ ولی فایده ای نداشت. قرار بر این شد که روز بعد با مهیا شدن بیشتر، به بحث و مناقشه پردازیم.

روز بعد، در صحن مطهر حضرت علی(ع) که میعادگاه همگان بود، در زاویه ای نشسته بودم و منتظر فامیل که بیاید و با هم برویم منزلشان. در این اثنا و به طور غیره منتظره پدرم رسید و پرسید: منتظر کسی هستی؟ من که می دانستم پدرم از این فرد فامیل و پدرش خوشش نمی آید، نخواستم بگویم که منتظر چه کسی هستم. و ایشان فرمودند: بیا با من! و من همراه پدر به راه افتادم. در صحن مطهر دری هست به سوی بازار عبا دوزها. وارد بازار شدیم و رفتیم نشستیم در مغازه یکی از دوستان قدیمی ایشان و با هم مشغول صحبت شدیم.

من گاهی دلم شور می زد که نکند فلانی سر وعده بیاید و من خلاف وعده کردم باشم. ایشان در فرصتی که صاحب مغازه مشغول صحبت با مشتری بود، رو به من کرد و گفت: او را فراموش کن، او نخواهد آمد و حتی اگر بیاید، بحثهای شما نتیجه ای ندارد جز

ضیاع وقت. او با متانت از آن عبا دوز خواست که عبای زیبا و مد آن روز را برای من بدوزد و من هم خیلی خوشحال شدم و روز بعد رفتم و عبا را گرفتم و ایشان هم دید و از من پرسید: از این عبا خوش آمد؟ گفتم: آری گفت: به اندازه خوشحالی ای که از غلبه بر فلان حاصل می شد، یا کمتر یا بیشتر؟ یک مرتبه من متوجه شدم که گویا پدر از تمام مسائل روز قبل آگاه است و غرض از رفتن به خانه فامیل و دیدن برق و شنیدن رادیو را برای ما نقل می کند، بدون کم و کاست! پرسیدم: چه کسی این مطلب را برای شما بازگو کرده است؟ سکوت کرد و چیزی نگفت.

سیدی نورانی

آیت الله نجابت از آیت الله سید حسن مصطفوی نقل کردند که می فرمود: یک زمانی به نجف مشرف شدم تا آقای قاضی را زیارت کنم و از محضرش استفاده کنم، ولی بر اثر بدگویی برخی طلاب جاهل می ترسیدم به محضر آقای قضای بروم. یک روز در کنار در بزرگ بازار حرم نشسته بودم و کسانی را که از در قبله سلطانی به حرم رفت و آمد می کردند می دیدم. یک لحظه در فکر فرو رفتم که اصلاً من برای چه به نجف آمده ام، من برای ملاقات با آقای قاضی به این جا آمده ام ولی می ترسم.

در همین اوان که نشسته بودم و در این فکر بودم دیدم یک سید بزرگواری از حرم مطهر بیرون آمد و دور تا دور بدنش را نوری احاطه کرده بود. چنان که از شش جهت اندامش نوری ساطع بود و من شیفته این آقا شدم، دیدم طرف در سلطانی حرم رفت و نزد قبر ملا فتحعلی سلطان آبادی نشست. در این لحظه دیدم آن سید نورانی به کسی چیزی گفت و او نزد من آمد و گفت: آن سید می فرماید: ای کسی که اسمت حسن است، سریره ات حسن است، شکلت حسن است، شغلت حسن است چرا می ترسی؟ پیش بیا، پیش ما بیا و نترس، و ما این چنین به محضر آقای قاضی مشرف شدیم.»

انقلابی درونی

جناب حجت الاسلام و المسلمین فاطمی نیا می فرمایند: در نجف اشرف شخصی به نام قاسم بود که به فسق و فجور شهرت داشت. وی با تمام این اوصاف، ارادت و محبت خاصی

نسبت به مرحوم قاضی داشت. او همواره در کمین مرحوم قاضی می نشست تا وقتی آقا آمد، به وی سلام کند، مرحوم قاضی هم همواره قاسم را مشتاقانه نصیحت می کرد و به وی می فرمود که حتما نماز بخواند و اعمال شرعی را به جا آورد؛ ولی متأسفانه قاسم به این حرفها عنایت نشان نمی داد؛ اما از درون به مرحوم قاضی محبت احساس می کرد. چندین سال بدین منوال گذشت و چون مرحوم قاضی مشاهده نمود که در قاسم زمینه تحول وجود دارد، به وی فرمود: قاسم! تو این همه نسبت به من ابراز محبت می کنی؛ مردانه به من قول بده که به یک دستور من عمل کنی! مرحوم قاضی وقتی از قاسم قول گرفت، به وی فرمود: امشب حتما برای خواندن نماز شب بیدار شو. قاسم به وی گفت: سیدی! اولاً من معمولاً تا دیر وقت در قهوه خانه به سر می برم و دیگر نمی توانم نیمه های شب بلند شوم. ثانیاً من اصلاً نماز نمی خوانم و شما به من سفارش نماز شب می کنید! مرحوم قاضی به وی فرمود: نگران نباش، هر ساعتی که نیت بکنی، تو را از خواب بیدار خواهم کرد. این فرمایش مرحوم قاضی حاکی از این نیست که نیمه های شب بیایم در خانه، بلکه تصرف ولایی در کار است. قاسم در همان ساعت معهود با حالتی عجیب از خواب بیدار می شود و به قصد وضو گرفتن به حیاط منزل می رود؛ اما به محض اینکه چشم قاسم به آب می افتد، انقلاب و تحول عجیبی در سایه تصرفات مرحوم قاضی در وجود قاسم به وجود می آید و همین قاسم که به فسق و فجور مشهور بود، از اوتاد و زهاد نجف می گردد و کار به جایی می رسد که مردم باقیمانده چای وی را به عنوان تبرک و شفا می خوردند.

تواضع زیاد

سید علی آقا قاضی وقتی سبزیجات می خرید، می پیچید گوشه عبایش و با همان حالت در کوچه و بازار حرکت می کرد و از اصالة القیافه درست کردن دوری می جست و این چنین متواضعانه زندگی می نمود و از این راه به مقامات عالیه دست یافته بود. هم ایشان در مجلس روضه ابا عبدالله (ع) خودش کفش های مهمانان امام حسین (ع) را جفت کرده و آن ها را تمیز می کند بدون توجه به آن ها که خرده می گیرند که آدم بزرگ نباید چنین کاری بکند.

آیت الله سید ابوالقاسم خوئی می فرمود: «من هر وقت می رفتم مجلس آقای قاضی، کفش هایم را می گذاشتم زیر بغلم که مبادا کفشم آن جا باشد و آقای قاضی بیاید آن را تمیز یا جفت کند.» دخترش در مورد او چنین می گوید: «پدر ما خودش را خیلی پایین می دانست و وقتی شاگردانشان می آمدند می گفتند: من خوشم نمی آید بگویید من شاگرد فلانی هستم. در مجالسی که در منزل می گرفتند بالای مجلس نمی نشستند و می گفتند آن جا جای مهمانان است و وقتی با شاگردانشان راه می رفتند، پدرم عقب همه آنها راه می رفت و هر چه می گفتند: آقا شما جلو باشید، می گفتند: نه، شما جلو بروید.»

هیچ گاه در صدر مجلس نمی نشست و با شاگردانش هم که بیرون می رفت جلو راه نمی رفت، و آن گاه که در منزل، شاگردان و مهمانان سراغشان می آمدند برای همه به احترام می ایستاد. آیت الله نجابت نقل می کردند: «او آن قدر مبادی آداب است که وقتی در منزل مهمان دارد برای خواندن نماز اول وقتش از مهمانش اجازه می گیرد.»

آیت الله سید عباس کاشانی در این باره می فرماید: من آن موقع سن کمی داشتم، ولی ایشان اهل این حرف ها نبود. بچه های کم سن و سال هم که به مجلسشان می آمدند بلند می شدند و هر چه به ایشان می گفتند اینها بچه هستند، می فرمودند: «خوب است بگذارید این ها هم یاد بگیرند.» باز آیت اله کاشانی نقل کردند: زمانی که عده ای از ایران خدمتشان می رسند و می گویند که ما از شما مطالبی شنیدیم و تقلید می کنیم، ایشان گریه می کنند، بعد دستشان را بالا می برند و می فرمایند: «خدایا تو می دانی که من آن نیستم که این ها می گویند و بعد می فرمایند که شما بروید از آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی تقلید کنید.»

و این همان اوصافی است که امیرالمؤمنین (ع) در وصف عارفان مکتبش می فرماید: «لا یرضون من اعمالهم القلیل و لا یرضون اکثرهم فهم لا نفسهم متهمون و من اعمالهم مشفقون إذا زکی احدهم خاف مما یقال له فیقول: أنا أعلم بنفسی من غیری، و ربی أعلم بی من نفسی، اللهم لا تؤاخذنی بما یقولون، واجعلنی أفضل مما یظنون، واغفر لی مما لا یعلمون.»

از کردار اندک خود خرسندی ندارند، و طاعت های فراوان را بسیار شمارند، پس آنان خود را متهم شمارند و از کرده های خویش بیم دارند. و اگر یکی از ایشان را بستاید، از آن چه - درباره او - گویند بترسد، و گوید: من خود را بهتر از دیگران می شناسم و خدای من مرا از خودم بهتر

می شناسد، بار خدایا! مرا مگیر بدان چه بر زبان می آورند، و بهتر از آنم کن که می پندارند و بر من بیخشی آن را که نمی دانند.»

خصوصیات رفتاری

علامه از شهرت گریزان بود و هنگامی که درباره استادانش از او سؤال می کنند با تندی می گوید: «برای من سلسله درست نکنید.»

و نیز در یکی از جلسات یکی از حاضران را کنار می کشد و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر می شود، می گوید: فلانی شنیده ام نام مرا در منبر می بری، اگر به حلال و حرام معتقدی من راضی نیستم، نه بالای منبر نه زیر منبر اسم مرا بیاوری. و نیز می گوید: هر که به درس من می آید در حق من، مبالغه، حرام است. در حالی که شاگردان می گویند ما هنوز هم هر چه از بزرگان می خوانیم و می شنویم در برابر ایشان ضعیف است.

او دائم السکوت بود و بعضی وقت ها از جواب دادن طفره می رفت. شاگردانش می گویند حتی گاهی به نظرم می آمد ایشان نصف حرف ها را نمی زنند که مبادا حمل بر غلو و اغراق شود. آیت الله سید عباس کاشانی نقل کردند که ایشان به ارادتمندانشان می فرمودند: «بینی و بین الله راضی نیستم درباره من مجلس درست کنید.» و حال آن که چیزهایی را که نقل می کنند شاید ثلث حقایق و داشته های ایشان هم نیست.

ارتباط با روح فرزند

سید محمد حسن قاضی پسر آقای قاضی می گوید: « نابغه خانواده قاضی سید محمد باقر بود، ایشان حافظه خیلی قوی داشت که هر چه برایش می خواندی حفظ می شد و شاگرد شیخ عباس قوچانی بود، و در سن 13-14 سالگی ایشان را برق گرفت.

مادر خیلی جزع و فرع می کرد، خیلی ناراحت بود که بچه ام جوان بود. باهوش بود و بد جوری مرد. آقای قاضی به ایشان گفت: تو چرا این قدر برای بچه گریه می کنی؟ فرزندان الآن این جا پیش من است! پیش من نشسته. و مادر بعد از شنیدن این حرف خیلی آرام شد.

من یک روز این مادر را دیدم، از او پرسیدم که تو نسبت به محمد باقر خیلی جزع و فزع می کردی حالا چطور شد که آرام شدی؟ تا این حرف را داشتم می زدم آقای قاضی وارد شد و گفت: ای فضول! و من را دعوا کرد و نگذاشت که بفهمم.

سید هاشم، نوری بود که آقای قاضی واسطه ایصالش شده بود

سید محمد حسن قاضی نقل می فرمایند: «آن زمان در کربلا، رفتن به قهوه خانه خیلی عجیب بود و در نظر بعضی ها کار جالبی نبود. آقا سید هاشم می گوید: یک شب قبل از اذان صبح برای خرید نان بیرون آمدم، دیدم یک سید محترم در قهوه خانه نشسته است. رفتم جلو گفتم: آقا چرا اینجا نشسته اید؟ آقای قاضی گفتند: من منتظر چای هستم من تا چای نخورم نمی توانم بروم حرم. گفتم: آقا اگر شما چای می خواهید بیایید برویم منزل ما. با هم به منزل رفتیم و در آن طلوع چای درست کردیم و با نان خوردیم. بعد از خوردن چای من شروع کردم به تندی کردن با ایشان که، آقا چرا به خاطر یک چای از صنف علما خارج می شوی و در قهوه خانه می نشینی؟ آقا جواب دادند: این بدن ما حکم استر را برای ما دارد. اگر به آن خدمت کنی بیشتر می توانی از آن استفاده کنی. (در حالی که رسیدگی آیت اله قاضی به خودش چیزی در حد خوردن یک چای بود، نه پرخوری.)

بعد داستان سفرشان از تبریز به کربلا را بیان کردند که در آن سفر یک قافله داری داشتند که هر جا در راه منزل می کردند اول سراغ الاغ ها و اسب ها می رفت و به آن ها رسیدگی می کرد. مردم می گفتند این به جای اینکه به ما برسد اول به الاغ هایش می رسد، ولی همین باعث شد که قافله ما دو سه روز زودتر از قافله های دیگر به نجف برسد. چون وقتی به حیوانات رسیدگی می کرد موقع حرکت حیوانات سر حال بودند و خوب حرکت می کردند ولی متصدیان قافله های دیگر مشغول خودشان می شدند و به اسب ها نمی رسیدند. این بدن ما هم استر ماست.» و این آغاز آشنایی سید هاشم حداد با آقای قاضی است.

آقای قاضی در مورد ایشان می فرمودند: «سید هاشم مثل این سنی ها متعصب است که ابداً از عقیده توحید خود نزول نمی کند و در ایقان و اذغان به توحید چنان است که سر از پا نمی شناسد.» حاج سید هاشم حداد تربیت شده دست مبارک مرحوم حاج میرزا علی قاضی بود. او می دانست دست پرورده اش چیست و درجات و مقاماتش کدام است. ایقان و عرفان او در چه حد

اعلای ارتقاء راه یافته است. آقا سید هاشم نوری بود که آقای قاضی واسطه ایصالش شده بود. او قریب به بیست سال آقای قاضی را درک کرد و آقای قاضی وقتی به کربلا می رفت به منزل ایشان سر می زد.

آثار کنترل شکم

از دیگر رهنمودهای اخلاقی آن عارف واصل، رعایت میانه روی در خوراک بود. پرخوری یکی از صفات زشتی است که افزون بر زیانهای جسمی، روح را خسته و اشتیاق به عبادت و توان تفکر را از انسان سلب می نماید.

علامه طباطبایی می فرمایند: مرحوم استاد قاضی - رضوان الله علیه - روایتی غریب درباره فواید جوع بیان می فرمود و محصلش آنکه در زمان انبیای سلف، سه نفر رفیق، گذرشان به دیار غربت افتاد. شب فرا رسید؛ هر یک برای تحصیل غذا به نقطه ای متفرق شدند؛ لیکن با یکدیگر میعاد نهادند که فردا در وقت معین در آن میعادگاه یکدیگر را ملاقات کنند. یکی از آنها میهمان بود و دیگری به میهمانی شخصی در آمد و چون سومی جایی نداشت، با خود گفت: به مسجد می روم و میهمان خدا می شوم و تا صبح در آن جا به سر برد و هم چنان گرسنه باقی بود. صبحدم، در میعاد خود، هر سه نفر حضور یافتند و هر یک سرگذشت خود را بیان کردند. از جانب خدای تعالی، به نبی آن زمان وحی رسید که به آن میهمان ما بگو: ما میهمانی این میهمان عزیز را قبول کردیم و خود میزبان او شدیم و برای او در صدد تهیه بهترین غذاها برآمدیم، لکن در خزانه غیب خود بهتر از گرسنگی غذایی برای او نیافتیم.

طی الارض، رویه علامه

علامه طباطبایی و نیز آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی، وصی مرحوم قاضی نقل فرموده اند که عادت مرحوم قاضی این بود که در دو دهه اول ماههای مبارک رمضان، چهار ساعت پس از شب، دوستان را در منزل می پذیرفتند و مجلس درس اخلاق ایشان تا شش ساعت پس از شب طول می کشید، اما در دهه سوم درس را تعطیل می فرمود و تا آخر ماه مبارک رمضان کسی ایشان را پیدا نمی کرد. ایشان چهار همسر داشتند و در این دهه، در منزل هیچ یک از آنها نبودند و حتی در

مسجد کوفه و سهله نیز که بسیاری از شبها را در آن مسجد بیتوته می نمود مشاهده نمی شدند.

این حادثه که هر سال رخ می داد و حوادثی دیگر، احتمال طی الارض داشتن آن مرحوم را تقویت می کرد. حکایت دیگری که علامه طباطبایی در این مورد نقل فرموده اند، این احتمال را تقویت می نماید. مرحوم آیت الله سید محمد حسین تهرانی از قول ایشان چنین نقل می کنند: برادر ما، مرحوم آقا سید محمد حسن الهی قاضی یک روز به وسیله شاگردی که داشت و او احضار ارواح می نمود نه با آینه و نه با میز سه گوش، بلکه دستی به چشم خود می کشید و فوراً احضار می کرد، از روح مرحوم حاجی میرزا علی آقای قاضی راجع به طی الارض سؤال کرده بود. مرحوم قاضی جواب داده بودند که **طی الارض، شش آیه از اول سوره طه است**. مرحوم آیت الله تهرانی می افزایند: من از علامه طباطبایی پرسیدم: مراد از این آیات چیست؟ آیا مرحوم قاضی خواسته اند به طور رمز صحبت کنند و مثلاً بگویند طی الارض با اتصاف به صفات الهیه حاصل می شود؟ علامه طباطبایی فرمودند: نه؛ برادر ما مردی باهوش و چیزفهم بود و طوری مطلب را بیان می کرد مثل آنکه دستور العمل برای طی الارض را خودش از این آیات فهمیده است و این آیات بسیار عجیب است، به خصوص آیه **الله لا اله الا هو له الاسماء الحسنی**؛ خداوند هیچ معبودی جز او نیست؛ تمام نامهای نیکو تنها برای او است، چون این آیه تمام اسماء را در وجود مقدس حضرت مقدس حضرت حق جمع می کند و مانند جامعیت این آیه در قرآن کریم نداریم.

و نیز علامه طباطبایی می فرمودند: معمولاً ایشان (مرحوم قاضی) در حال عادی یک ده، بیست روزی در دسترس بودند و مثلاً رفقا می آمدند و می رفتند و مذاکراتی داشتند و صحبتهایی می شد و آن وقت، یک دفعه ایشان غیب می شدند و یک چند روزی از چشم مردم دور بودند، نه در خانه و نه در مدرسه و نه در مسجد و نه در کوفه و نه در سهله، ابداً از ایشان خبری نبود و عیالاتشان هم نمی دانستند کجا می رفتند چه می کردند. هیچ کس خبر نداشت. رفقا در این روزها به هر جا که احتمال می دادند، مرحوم قاضی را می جستند؛ ولی نمی یافتند. بعد از چند روزی باز پیدا می شد و درس و جلسه های خصوصی را در منزل و مدرسه دایر می کردند.

از جمله کمالات مرحوم قاضی

در نهایت تهیدستی زندگی می نمود با عائله سنگین، و چنان غرق توکل و تسلیم و تفویض و توحید بود که این عائله بقدر ذره ای او را از مسیر خارج نمی کرد.

علامه محمد حسین حسینی تهرانی می فرمودند: استاد استاد ما: مرحوم قاضی رضوان الله علیه در نجف اشرف با وجود عائله سنگین، چنان در ضیق معیشت زندگی می نمود که داستان های او برای ما ضرب المثل است.

در خانه او غیر از حصیر خرمائی چیزی نبود. و برای روشن کردن چراغ نفتی در

شب بجهت نبودن لامپ و یا نفت، چه بسا در خاموشی بسر می بردند.

و نیز شخصی که فعلاً از اعلام نجف است می گفت: من یک روز به دکان سبزی فروشی رفته بودم، دیدم مرحوم قاضی خم شده و مشغول کاهو سوا کردن است؛ ولی بعکس معهود، کاهوهای پلاسیده و آنهاییکه دارای برگهای خشن و بزرگ هستند بر می دارد. من کاملاً متوجه بودم؛ تا صاحب دکان کاهوها را ترازو کرد و به مرحوم قاضی داد، ایشان کاهوها را در زیر عبا گرفت و روانه شد. من که در آنوقت طلبه جوانی بودم و مرحوم قاضی مرد مسن و پیرمردی بود، بدنبالش رفتم و عرض کردم: آقا من سؤالی دارم! شما بعکس همه، چرا این کاهوهای غیر مطلوب را سوا کردید؟!

مرحوم قاضی فرمود: آقا جان من! این مرد فروشنده، شخص بی بضاعت و فقیری است، و من گاهی به او مساعدت می کنم؛ و نمی خواهم چیزی به او بلا عوض داده باشم تا اولاً آن عزت و شرف آبرو از بین برود؛ و ثانیاً خدای ناخواسته عادت کند به مجانی گرفتن؛ و در کسب هم ضعیف شود. و برای ما فرقی ندارد کاهوی خوب بخوریم یا از این کاهوها؛ و من می دانستم که اینها بالاخره خریداری ندارد، و ظهر که دکان خود را می بندد به بیرون خواهد ریخت، لذا برای عدم تضرر او مبادرت به خریدن کردم.

خبر از مرجعیت

مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی در مجالس روضه هفتگی آقای قاضی شرکت می کرد، ولی در آن عصر هنوز معروف نشده و به عنوان مرجع مطرح نبودند. این دو بزرگوار با هم خیلی دوست و رفیق بودند، و در فقه هم مباحثه بودند. در آن موقع آقای قاضی در خواب یا مکاشفه می

بیند که بعد از اسم مرحوم آیت الله سید محمد کاظم یزدی نام آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نوشته شده و متوجه مرجعیتشان شده و این مطلب را به ایشان می گویند. بعد ها گاهی ایشان از آقای قاضی درباره زمان این مرجعیت سؤال می کردند و آقای قاضی می فرمودند: هنوز وقتش نرسیده.

تا آن که بعد از وفات مراجع عصر به مرجعیت می رسند و هم چون آیت الله سید محمد کاظم یزدی، مرجعیتشان گسترده و تام می گردد.

جواز حضور

وقتی یکی از بزرگان طلب تشرف به محضر امام زمان (عج) را دارد و از آقای قاضی می خواهد که برای او هم اجازه ورود بگیرد، آیت الله قاضی در پاسخ به تندى او با خانواده اش اشاره می کنند و می فرمایند: «با آن اخلاق تند و رسیدن به این مرتبه و مقام؟!»

علویه از من انگور خواسته، من هم از خدا انگور خواستم

آیت الله نجابت می فرمود: آیت الله شیخ علی محمد بروجردی اول مجتهد و اول متقی نجف بود. برای ما مثل یک گوهر بود. یک سال قبل از رحلتشان ایشان قصه ای برای ما نقل کرد که خودم نیز از آقای قاضی شنیده بودم.

فرمود: هفت سال من همه چیز را تعطیل کردم، درس، مباحثه و ... و مدام در محضر آقای قاضی (ره) بودم. قشنگ جانم در کالبدم قرار گرفته بود، حسابی داشتم آدم می شدم... خدا رحمت کند ایشان را در عمرش برنج درسته نخورد، مگر چند روز از آخر حیاتش... همیشه خرده برنج می خورد (در نجف قیمت خرده برنج ربع قیمت برنج درسته بود) ایشان خرده برنج می خورد آن هم خیلی کم...

ایشان می فرمود: یک وقت از عجایب خدای جلیل پول مفصلی برای ما رسیده بود. لذا از ناحیه بی پولی هیچ مشکلی نداشتم. سر کیف هم بودم، با زن و بچه هم نهایت ادب را به خرج می دادم. هیچ با آن ها تندى نمی کردم... نشسته بودم با زن و بچه مشغول سخن گفتن، پول هم که داشتم، زندگیم هم که مرتب بود. یک دفعه احساس کردم قلبم را کد است، مضطرب شدم، اصلاً قرار از من رفت. شب هایی که بی پول بودم، مشکل فراوان داشتم، اصلاً این طور نمی

شدم. دیدم نه میل نشستن دارم، نه میل حرف زدن، نه میل مطالعه، نه خواب. سر تا پایم را بی قراری و اضطراب فراگرفته بود. گفتم بروم طرف حرم امیرالمؤمنین (ع) شاید از ناحیه ایشان شفا پیدا کنم. از در سلطانی وارد شدم. رفتم بالای سر، دیدم حالم هیچ فرقی نکرد، کمی تأمل کردم دیدم قلبم مرا میل می دهد به طرف بازار بزرگ. بی اختیار و با نهایت اضطراب متوجه بازار بزرگ شدم، قلبم، نفسم، فهمم همه مرا متوجه بازار بزرگ می کرد. رسیدم در آخر بازار، یک دفعه دیدم آقای قاضی دارند تشریف می آورند.

تا چشمم افتاد به آقای قاضی مثل جوجه ای که ترسیده باشد چطور خودش را به سرعت در آغوش مادر و زیر پر و بال مادرش قرار می دهد، بنده هم با سرعت مثل برق خودم را رساندم به آقای قاضی، دست ایشان را گرفتم و بوسیدم، عرض کردم آقا خیر است انشاءالله. آقای قاضی فرمود: البته خیر است. علویه از من انگور خواسته، من هم از خدا انگور خواستم.

من هم بی اختیار دستم رفت توی جیبم، و همه پولم را درآوردم و تقدیم کردم به آقای قاضی. ایشان یک مختصری مثلاً یک بیستم دینار برداشت و فرمود: همین قدر برای انگور خریدن بس است. برو دست خدا. حالا من از وقتی به آقای قاضی رسیدم اصلاً خودم و حالم را فراموش کردم. همان موقع که آقای قاضی فرمود برو به دست خدا متوجه خودم شدم و دیدم حالم خوش است، اصلاً آن بقراری و اضطراب و ... همه رفته است.

ارزش نماز اول وقت

آقای مصباح می گوید: آیت الله بهجت از مرحوم آقای قاضی (ره) نقل می کردند که ایشان می فرمود: «اگر کسی نماز واجبش را اول وقت بخواند و به مقامات عالیه نرسد مرا لعن کند! و یا فرمودند: به صورت من تف بیندازد.»

انسان کامل

یکی از بزرگان می فرمود: آیت الله حسینقلی همدانی را در خواب دیدم، پرسیدم آیا استاد ما سید علی آقا قاضی انسان کامل است؟ ایشان فرمود: آن انسان کامل که تو در نظر داری

نیست. این مسأله را به خود مرحوم قاضی عرض کردم. ایشان در جلسه درس، این رؤیا را نقل کردند، و با آن همه مقامات به شاگردانش گفتند:

«من لنگه کفش انسانهای کامل هم نمی شوم!»

اسماء، صفات و ذات الهی

عارف واقعی، مقصود خویش و مبدا تمام حوادث عالم و ذات باری تعالی می داند و بر خلاف گروهی که می پندارند آنچه مقصود است، اسماء و صفات است و ذات خدا هیچ اثری ندارد، معتقد است که اسماء و صفات، همه به آن ذات عالی و متعالی باز می گردند و تعینات او هستند.

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی شاگرد و وصی آیت الله العظمی قاضی می فرمود: یک روز به حضرت آقا عرض کردم: در عقیده شیخیه چه اشکالی است؟ آنها هم اهل عبادت اند و اهل ولایت اند؛ بخصوص نسبت به امامان (ع) مانند خود ما بسیار اظهار محبت و اخلاص می کنند و فقهشان هم فقه شیعه است و کتاب اخبار را معتبر می دانند و به روایات ما عمل می نمایند. خلاصه هر چه می خواهیم بگردیم و اشکالی در آنها از جهتاخلاق و عمل پیدا کنیم، نمی یابیم. مرحوم قاضی فرمودند: فردا شرح زیارت شیخ احمد احسائی را بیاور! من فردا شرح زیارت او را خدمت آن مرحوم بردم. فرمودند: بخوان! من قریب یک ساعت از آن را قرائت کردم. فرمودند: بس است. حالا برای شما ظاهر شد که اشکال آنها در چیست؟ اشکال آنها در عقیده شان می باشد و این شیخ در این کتاب می خواهد اثبات بکند که ذات خدا دارای اسم و رسمی نیست و آن، مافوق اسماء و صفات اوست و آنچه در عالم محقق می گردد و با اسماء و صفات تحقق می پذیرد، آنها مبدا خلقت عالم و آدم و مؤثر در تدبیر شؤون این عالم می باشند در بقاء و ادامه حیات آن. خدا اتحادی با اسماء و صفات ندارد و اینها مستقلا کار می کنند و عبادت انسان به سوی اسماء و صفات خداوند صورت می گیرد، نه به سوی ذات او که در وصف نمی آید، بنابراین شیخ احمد احسائی خدا را مفهومی پوچ و بدون اثر و خارج از اسماء و صفات می داند و این، عین شرک است، اما عارف می گوید ذات خداوند بالاتر از توصیف و برتر از تخیل و توهم (است) و سیطره و هیمنه بر اسماء و صفات دارد بدون حدود وجودی خودشان و بدون تعینات و تقیدات در ذات اقدس او موجود می

باشند و همه صفات و اسماء به ذاتبرمی گردد و مقصود و مبدا و منتهی، ذات است، غایه الامر از راه صفات و ما در (وجهت وجهی للذی فطر السماوات و الارض/انعام آیه 79؛ روی خود را به طرف کسی که آسمان ها و زمین را آفرید، متوجه می کنم). اشاره به همان ذات می کنیم؛ اگر چه برای ما معلوم نباشد.

طریق نفس

علامه طباطبایی می فرمایند: رویه مرحوم استاد، آقای قاضی نیز طبق رویه استاد بزرگ، آخوند ملا حسینقلی همدانی، همان طریق معرفت نفس بوده است و برای نفی خواطر، در وهله اول توجه به نفس را دستور می داده اند؛ بدین طریق که سالک برای نفی خواطر باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر را در هر شبانه روز معین نموده و در آن وقت، توجه به نفس خود بنماید. در اثر این توجه، رفته رفته تقویت پیدا نموده و خواطر از او نفی خواهد شد و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید؛ ان شاء الله.

اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالاخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است، در یکی از دو حال بوده است: اول، در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف می شده است که قاری قرآن، خداست، جل جلاله.

دوم، از راه توسل به حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) است. زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است.

در رساله سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم آمده است که: «... با حربه «ذکر» نفی خاطر کند. یعنی برای آنکه خاطری در ذهنش خطور کند، متذکر به ذکر خدا و توجه به خدا یا اسمی از اسماء الله کند و بدین وسیله با وجود این ذکر دیگر مجالی برای خاطر نخواهد بود؛ و بنابراین نفی خواطر خود به تبع «ذکر» خواهد بود و سالک همیشه ذاکرات و به تبع «ذکر»، ذهنش را از خواطر خالی است.

آقای سید محمد حسن قاضی می گوید: «روش علامه قاضی در معرفت نفس بود. همان عبارت من عرف نفسه فقد عرف ربه. و از آیت الله سید عبدالکریم کشمیری نیز آمده که دستور

العمل هایشان در معرفت نفس و رب مؤثر بود، مراقبه و ذکر یونسیه در سجده و تسبیحات اربعه بعد از هر نماز و خواندن سوره قدر در شب جمعه صد بار از سفارشات ایشان بود.

بدون ولایت محال است موحد شویم

از مرحوم قاضی نقل شده است که در همین مورد فرموده اند: **سریان فیوضات و خیرات از مسیر حضرت سیدالشهداست و پیشکار این فضیلت هم حضرت قمر بنی هاشم، ابا الفضل العباس (ع) است.** و نیز فرمود: وصول به مقام توحید و سیر صحیح الی الله و عرفان ذات احدیت - عز اسمہ - بدون ولایت امامان شیعه و خلفای به حق از علی بن ابی طالب (ع) و فرزندانش از بتول عذراء (ع) محال است. و به همین دلیل همه چیز خود را مدیون قرآن و عترت می دانست و گاهی می فرمود: **اگر من به جایی رسیده باشم، از دو چیز است: 1. قرآن کریم 2. زیارت سیدالشهدا (ع).**

مرحوم قاضی معتقد بودند که محال است عارف به حقیقت ولایت نرسیده باشد. مرحوم قاضی می فرموده است: محال است کسی به درجه توحید و عرفان برسد و مقامات و کمالات توحیدی را پیدا نماید و قضیه ولایت بر او منکشف نگردد. ایشان معتقد بودند بزرگانی را که نامشان در کتب عرفان ثبت است و آنها را واصل و فانی شمرده اند و از اهل ولایت نبوده اند، بلکه از عامه به شمار می آیند، یا واصل نبوده اند و ادعای این معنی را می نموده اند و یا تحقیقا ولایت را ادراک کرده اند، ولی بر حسب مصلحت زمانهای شدت و حکام و سلاطین جور که از عامه بوده اند، تقیه می کردند و ابراز نمی نمودند؛ مانند مولی محمد رومی بلخی صاحب کتاب مثنوی.

طریق ذکر

یکی از اموری که در مسلک عرفانی مرحوم آیت الله قاضی و استادان ایشان بسیار مورد تاکید قرار دارد، مساله ذکر و توجه تام به خداوند تعالی که عنوان راهی برای نفی وسوسه ها و توجهات غیر الهی است، به این معنی که هرگاه یکی از خاطرات و اوهام و خیالات شیطانی به او روی می آورد، سالک راه باید با توجه به یکی از اسماء الهی آن خاطره را از خود بزداید. علامه طباطبایی پس از توضیح روش فوق می فرمایند: این طریق بسیار صحیح است که

باید فقط با ذکر که همان توجه و یاد یکی از اسماء خداست، خاطر را دور کرد. قال الله تعالی: **ان الذين اتقوا اذا مسهم طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون**/اعراف آیه 201 : همانا آنان که تقوا پیشه کرده اند، زمانی که وسوسه ای از سوی شیطان به آنان می رسد، متذکر می شوند و در این هنگام بینا می گردند.

همچنین استاد علامه یادآور می شوند که این طریق نیز برگرفته از روش عرفانی آخوند عارف، ملا حسینیقلی همدانی است و روش ذکر را آن بزرگوار به شاگردان خود آموخته است.

طریق احراق

مرحوم قاضی معتقد بودند که عارف واقعی آن است که در هر حرکتی تنها محبوب را در نظر بگیرد و دندان طمع از غیر او را از وجود خود بکشد و هیچ نفعی را در نظر نگیرد. اما رسیدن به این مرحله بسیار مشکل است؛ چرا که انسان هر گاه بخواهد دل خود را از توجه به نفع و سودی تهی سازد، متوجه می شود که مقصود و سود دیگری انگیزه این ترک سود بوده است و اگر بخواهد آن انگیزه را نیز ترک نماید، باز متوجه تمایل نفسانی خویش به انگیزه دیگری می شود و بدین ترتیب هیچ گاه به مرحله احراق و آزادگان نمی رسد تا خداوند تبارک و تعالی را بدون چشمداشت و تقاضایی عبادت نماید. عارف بی بدیل، مرحوم قاضی طباطبایی برای درمان این بیماری نفسانی روشی به نام احراق را پیش گرفته، و به دیگران نیز سفارش می فرمودند. علامه طباطبایی پس از بیان این مساله می فرمایند: روزی با استاد خود، مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چاره ای نمودم، فرمود:

به وسیله اتخاذ احراق می توان این مساله را حل نموده و این معضل را گشود و آن بدین طریق است که باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طماع قرار داده و هر چه بخواهد قطع طمع کند (چون سرنوشت او با طمع است) لذا منتج نتیجه ای نخواهد شد و قطع طمع از او، ناچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیه طمعی بالاتر و عالی تر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است، بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زیون یافت، طبعاً امر خود را به خدا سپرده و از نیت قطع طمع دست برمی دارد، این عجز

و بیچارگی ریشه طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه می گرداند... و علت اینکه این طریقه را احراق نامند، برای آن است که یکباره خرمن هستی ها و نیتها و غصه ها و مشکلات را می سوزاند و از ریشه و بن قطع می کند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمی گذارد. اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید راهی را که باید چندین سال طی کند در مدت خیلی خواهد پیمود.

در قرآن کریم در مواردی از طریقه احراقیه استفاده شده است ... یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است، عبارت است از کلمه استرجاع (انا لله و انا الیه راجعون ؛ بقره : 156) همانا ما ملک خدا هستیم و همه به سوی او باز می گردیم... اگر انسان متذکر شود که خود او و هر چه از تعلقات و ما یملک اوست ملک مطلق خداست، یک روز به او داده و یک روز می گیرد و کسی را در آن حق دخالتی نیست، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از اول مالک نبوده است و عنوان ملکیت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیل می نموده است، البته در صورت فقدان متاثر نخواهد شد و توجه به این نکته ناگهان راه را بر او هموار خواهد نمود.

طمع در معنویت و سلوک

آیت الله سعادت پرور می فرمود: «از مرحوم آقای قاضی پرسیدند: این چگونه است که سالک هر چه پیش می رود دوست دارد آثار و نتایج اعمالش را از مکاشفات و واردات قلبیه ببیند و آیا این در نیت و انگیزه و اخلاص سالک اثر سویی نمی گذارد؟ مرحوم آقای قاضی در جواب فرموده بود: «خداوند متعال به خاطر اینکه ما از سیر و سلوک منقطع نشویم و همیشه شور و حال انجام اعمال و افعال را داشته باشیم، ما را در این باره «طماع» آفریده است. مرحوم علامه طباطبائی در تبیین نظر استادشان می فرمود: چون این طمع و حرص درباره خودش می باشد اشکال و ایرادی ندارد.

جلسات خصوصی مرحوم قاضی

مرحوم آیت الله حاج شیخ محمد رضا آل یاسین نقل می کند: «روزی به یکی از مجالس خاص که به خواص معمولی از تلامذه ایشان تعلق داشت راه یافتیم. وقتی از منزل ایشان بیرون آمدم

همین را بگویم که عبا را روی سر و صورتم کشیدم و راه افتادم و مالک اشکهای چشمانم نبودم و بی اختیار گریه می کردم به هر کجا و به هر کس که نگاه می کردم بدم می آمد و در اثر انقطاع موقت که از عوالم دنیوی برایم حاصل شده بود طاقت ماندن در دنیا و زندگی با مردم دنیا از من سلب شده بود؛ صد حیف که بعدها نتوانستم در آن مجالس نورانی حاضر شوم.»

جلسات کلاس خصوصی، آن قدر پر بار بود که وقتی عصر از خدمتشان مرخص می شدیم تا فردا که دوباره برویم منگ بودیم و جلسات تأثیر فوق العاده ای برای ما داشت.»

از مرحوم عارف واصل آیت الله سید هاشم رضوی کشمیری از تلامذه آقای قاضی نقل شده که فرمود: «ما وقتی محضر آقای قاضی می رفتیم چنان انبساط روحی و بشاشت و ابتهاج به ما دست می داد که تمام مشکلات و سختیها و ناملایمات زندگی روزمره را از جان و تن ما می زدود.»

توجه به شاگردان

حجت الاسلام حاج آقا مروی می گوید: آیت الله سید عبدالکریم کشمیری می فرمود: «روزی آقای قاضی خرمایی تعارف کرد بخورم عرض کردم: آقا! من خرما میل ندارم. فرمود: از این نوع میل ندارید یا نوع دیگر میل دارید؟ عرض کردم: «خرمای دری» را سخت دوست دارم. پس از مدتی دیدم ایشان با همان لباس عربی بلند آمده منزل ما و دو جیب اش را پر از آن نوع خرما کرده و آورده است!»

پول با برکت

آیت الله سید عباس حسینی کاشانی می فرمود: «در ایامی که نجف اشرف بودیم دوستی داشتم که در امرار معاش دچار سختی و فشار بسیاری شده بود؛ روزی به محضر آقای قاضی رفت و عرض کرد: آقا! خداوند سبحان به من تمام چیزهای خوب را داده است جز اینکه سخت در فقر و فاقه هستم و فشار بسیاری را از این لحاظ تحمل می کنم، اگر ممکن است چاره ای برای این مشکل من بنمائید: مرحوم آقای قاضی پس از گوش دادن به حرفهای این شخص دستش را در جیبش برد و یک مشت فلوس (پول خرد عراقی) را از جیب خود در آورد و به وی داد و فرمود: بدون اینکه به مقدار این پول دقت کنی از آن استفاده نما.»

دوست ما نقل کرد که تا مدتهای مدید بدون اینکه از مقدار آن پول آگاه باشم، هر جا که نیازی به پول پیدا می کردم از آن استفاده می نمودم تا اینکه روزی وسوسه شدم و با خود گفتم مگر این پول چقدر است که تمامی ندارد؛ برای همین دست در جیب بردم و به شمارش آن پرداختم دیدم جز چند فلس ناچیز، چیز دیگری نیست! ولی طولی نکشید همین پول ناچیز، برکتش از بین رفت و دوباره به فقر و فلاکت افتادم. دوباره به محضر آقای قاضی رفتم و قبل از اینکه من چیزی بگویم فرمود: ها! چکار کردی؟ پولها را شمردی؟

بار دیگر مقداری فلوس به من داد و فرمود: دیگر آنها را نشمر!

آیت الله کاشانی فرمودند: تا زمانی که دوستم در قید حیات بود از آن پول با برکت استفاده می کرد، بدون اینکه در آن کاستی پیدا شود! »

تربیت توحیدی

آقای قاضی از خلوت و جلوت شاگردان خود آگاه بودند و بر احوالات آن ها محیط بودند و گاهی از مکتومات آن ها خبر می دادند. با این حال همه شاگردان تا این حد خبر نداشتند که زیر نگاه نافذ استاد هستند و در اواخر عمر بود که اسراری را برای آقای قوچانی فاش کردند و آنگاه ایشان می فرمودند:

«آقای قاضی در دو سال آخر مطالبی را برای من گفتند و من نمی توانستم آن ها را برای کس دیگری نقل کنم و ما همین قدر متوجه شدیم که ایشان از تمام حرکات و سکنات 24 ساعته ما آگاه بودند و کنترل می کردند.»

مرحوم آیت الله حاج شیخ عباس قوچانی می فرمود: «آقای قاضی دستورات ذکر عجیب و بسیار متفاوتی از دیگران به من می داد؛ چنانکه بسیاری از اوقات اربعین پشت اربعین و اربعین در اربعین به من می داد.»

هدیه ثواب تفسیر المیزان

علامه سید محمد حسین طباطبائی فرمودند: آقای ادیب (نام ایشان آقای شیخ محمد علی ارتقائی ملقب به ادیب العلماء است.) که از شاگردان برادر من آقا سید محمد حسن بود. ایشان چون روح مرحوم قاضی (ره) را حاضر کرده و از رفتار من سؤال کرده بود، فرموده بود: روش او بسیار

پسندیده است؛ فقط عیبی که دارد آن است که پدرش از اوناراضی است و می گوید: در ثواب تفسیری که نوشته است مرا سهیم نکرده است!

چون این مطلب را برادرم از تبریز به من نوشت، من با خود گفتم: من برای خودم در این تفسیر ثوابی نمی دیدم، تا آنکه آن را هدیه به پدرم کنم. خداوندا، اگر تو برای این تفسیر ثوابی مقدر فرموده ای، همه آن را به والدین من عنایت کن. و ما همه را به آنها اهداء می کنیم! پس از یکی دو روز کاغذ دیگری از برادرم آمد، و در آن نوشته بود که: چون روح مرحوم قاضی را احضار کرد، مرحوم قاضی فرموده بودند: اینک پدر از سید محمد حسین راضی شده و به واسطه شرکت در ثواب بسیار مسرور است. و از این اهداء ثواب هم هیچ کس خبر نداشت!

حق الناس

آیت الله نجابت نقل می کند: وقتی که بنده مشرف شدم خدمت ایشان فرمودند: «هر حقی که هر کس بر گردن تو دارد باید ادا کنی. خدمت ایشان عرض کردم: مدتی قبل در بین شاگردهایم که نزد بنده درس طلبگی می خواندند، یکی خوب درس نمی خواند. بنده ایشان را تنبیه کردم. اذن از ولی او هم داشتم در تربیت. در ضمن این جا هم نیست که از او طلب رضایت کنم. می فرمودند: «هیچ راهی نداری، باید پیدایش کنی. گفتم آدرس ندارم، گفتند باید پیدا کنی. آقای قاضی فرمودند: هر حقی که برگردنت باشد تا ادا نکنی باب روحانیت، باب قرب، باب معرفت باز شدنی نیست. یعنی این ها همه مال حضرت احدیت است. و حضرت احدیت رضایت خود را در راضی شدن مردم قرار داده است.»

طائفه جنّ، "سنی" ندارند!

آیت الله حسن زاده آملی می نویسد: «جناب استاد ما علامه طباطبائی(ره) صاحب تفسیر قیم و عظیم «المیزان» فرموده است که: «استاد ما مرحوم آقا سید علی قاضی حکایت کرد که کسی از جنّ پرسیده است (و فرموده است شاید آن کس خود مرحوم قاضی بوده است): طائفه جن به چه مذاهب اند؟ آن جن در جواب گفت: «طائفه جنّ مانند انس دارای مذاهب گوناگون اند، جز اینکه "سنی" ندارند برای اینکه در میان ما کسانی هستند که در واقعه غدیر خم حضور داشتند و شاهد ماجرا بوده اند.»

ماجرای شیخ رجبعلی خیاط و علامه قاضی

یک روز که آشیک رجبعلی خیاط برای زیارت، نه تحصیل علم، به نجف آمده بودند، آمدند در منزل ما را زدند و به یکی از بچه ها گفتند بگویید آقا بیاید. گفت آقا در زیر زمین خوابیده اند کجا بیاید؟ گفتند: نه حتماً بروید صدایش کنید. یکی از بچه ها رفت و گفت: یکی آمده دم در کارتان دارد. (هوای نجف اینقدر گرم است که کبوتر نمی تواند از این طرف به آن طرف پرواز کند، می افتد.) آقا آمدند دم در، گفتند که: چی می خواهید؟ آشیک رجبعلی گفتند: من در حرم مطهر حضرت علی علیه السلام بودم حضرت را دیدم و به من فرمودند که خدمت شما برسم. درباره اصل این ماجرا، آقای تهرانی می فرمودند، قضیه از این قرار بوده که شیخ رجبعلی خیاط طوری بود که وقتی به گیاهان نگاه می کرد خاصیت هر گیاهی را می دید. یعنی می دید که هر گیاهی چه خاصیتی دارد. می گوید این حالت از من گرفته شد و به خاطر این از تهران رفتم نجف و از حضرت علی علیه السلام خواستم که این حالت را چرا از من گرفته ای؟ حضرت علی علیه السلام را دیدم و ایشان فرمودند: خدمت آقای قاضی برو... و خلاصه با همان قضیه ای که در خانه آقای قاضی آمدند مشکلشان رفع شد.

ماجرای آقای خویی و علامه قاضی

سید محمد حسن قاضی پسر آقای قاضی می گوید: «آقای خویی قبل از اذان به حرم می رفتند و زیارت امین الله می خواندند. تا این که می گویند یک روز که وارد صحن شدم دیدم صحن مطهر پر شده از حیوانات عجیب غریب، گاو، گوساله ... می گوید من هر چی خواستم از این حالت برطرف شود، دیدم نمی شود. رفتم پیش آقای قاضی. گفتم: من نمی خواهم این طوری بینم. ایشان گفتند: نمی خواهی ببینی، باشد، خودت خواسته بودی! گفتم حالا نمی خواهم. و آن قضیه برطرف شد.»

ماجرای امام و علامه قاضی

جناب حجت الاسلام والمسلمین شیخ محمود قوچانی، فرزند آیت الله قوچانی (وصی مرحوم قاضی) می فرمایند: مرحوم آیت الله قوچانی روحیه شان طوری بود که به آسانی به کسی گرایش

و اعتقاد پیدا نمی کردند و علاقه شدید ایشان به آقای قاضی حاکی از مقام بسیار والای مرحوم آقای قاضی بود. می فرمودند: یک روز در نجف در جلسه ای که آقای قاضی و حضرت امام هم تشریف داشتند، مرحوم قاضی با امام یک برخورد غیر مترقبه ای داشتند.

آقای قاضی در برخوردها بسیار مؤدب به آداب بودند و تناسب مجلس را رعایت می کردند. ولی در آن جلسه سخنانی را به امام گفتند که کاملاً نامناسب بود، به طوری که ما را متعجب کرد و هم چیزی از سخنانشان نفهمیدیم. (مرحوم ابوی می فرمودند: من حالا می فهمم که آن صحبتها راجع به نهضت حضرت امام (قدس سره) بود. در سال 1343 که ما به قم آمده بودیم و مراجع به دیدار مرحوم والد می آمدند، حضرت امام هم تشریف آورده بودند. مرحوم والد خدمت ایشان عرض کردند که: به خاطر دارید که یک روز در نجف به منزل آقای قاضی تشریف آوردید؟ فرمودند: بله. مجدداً سؤال کردند که: آیا از سخنان قاضی هم چیزی به خاطر دارید؟ فرمودند: نه، از مطالب چیزی به خاطر نیست. آنگاه مرحوم والد فرمودند: آن سخنان آقای قاضی ناظر به نهضت و وضع امروز حضرت عالی بود.

تاکید آیت اله قاضی بر حفظ اسرار

سید محمد حسن قاضی نقل می کنند که: آقای حداد نعل اسب و استر و ... درست می کرد. یک شاگردی داشت که در آمدش را با او نصف می کرد، یک روز وقتی می خواست این نعل داغ شده را از آتش در بیاورد انبر دستشان نبود، دست برد و با دست از آتش درآورد. این شاگرد دیوانه و وحشت زده شد و فرار کرد. بعد از این حادثه که آسید هاشم به نجف آمد، آقای قاضی خیلی به ایشان تندی کردند که چرا فلان کار را کردی؟ نباید می کردی. آقا به من فرمودند: این کرامات که از افراد می بینی چیز مهمی نیست، با این که برای من عجیب بود.

قالیچه حضرت سلیمان

علامه طباطبایی می فرمایند: برادر ما (مرحوم آیت الله سید حسن الهی) به وسیله شاگردش از حضرت قاضی سؤال کرده بود که قالیچه حضرت سلیمان که آن حضرت

روی آن می نشست و به مشرق و مغرب عالم می رفت، آیا روی اسباب ظاهریه، چیز ساخته شده ای بود و یا از مبدعات الهیه بود و هیچ گونه با اسباب ظاهریه ربطی نداشت ؟ آن شاگرد چون از مرحوم قاضی سؤ ال می کند، ایشان فرموده بودند : فعلا چیزی در نظرم نمی آید، ولیکن یکی از موجوداتی که در زمان حضرت سلیمان بودند و در این کار تصدی داشتند، الان زنده اند، می روم از او می پرسم . در این حال مرحوم قاضی روانه شدند و مقداری راه رفتند تا آنکه منظره کوهی نمایان شد چون به دامنه کوه رسیدند، یک شبی در وسط کوه که شباهت به انسان داشت دیده شد. مرحوم قاضی از آن شبیح سؤ ال و مقداری با هم گفتگو کردند. آن شاگرد از مکالماتشان هیچ نفهمید؛ ولی چون مرحوم قاضی برگشتند، گفتند: می گوید از مبدعات الهیه بود و هیچ گونه اسباب ظاهریه در آن دخالتی نداشته است.

کلمات حضرت مهدی(عج) در زمان ظهور

علامه طباطبایی می فرمایند: در روایت است که چون حضرت قائم ظهور کنند، اول دعوت خود را از مکه آغاز می کنند؛ بدین طریق که بین رکن و مقام ، پشت به کعبه نموده و اعلان می فرمایند و از خواص آن حضرت، 360 نفر در حضور آن حضرت مجتمع می گردند. مرحوم استاد ما قاضی رحمه الله علیه - می فرمودند که: در این حال، حضرت به آنها مطلبی می گویند که همه آنها در اقطار عالم متفرق و منتشر می گردند و چون همه آنها دارای طی الارض هستند، تمام عالم را تفحص می کنند و می فهمند که غیر از آن حضرت، کسی دارای مقام ولایت مطلقه الهیه و مامور به ظهور و قیام و حاوی همه گنجینه های اسرار الهی و صاحب الامر نیست. در این حال همه به مکه مراجعت می کنند و به آن حضرت تسلیم می شوند و بیعت می نمایند.

مرحوم قاضی (ره) می فرمودند: من می دانم آن کلمه ای را که حضرت به آنها می فرمود و همه از دور آن حضرت متفرق شدند چه بود. و من همچنین در روایت دیده ام که حضرت صادق علیه السلام می فرمایند: من آن کلمه را می دانم.

مخالفان علامه

به نقل از آیت الله نجابت آمده است که: «کسی چندین نوبت قصد سوء قصد به جان آقای قاضی کرد اما موفق نشد. یک وقت پیغام فرستاد که دیگر امشب حتماً تو را خواهم کشت. آقای قاضی آن شب تنها در اتاق خوابیدند و فرمودند: درب خانه را هم باز بگذارید تا راحت و بدون مانع وارد شود. پس نیمه های شب آن بدبخت نادان بی هیچ مانعی وارد منزل آقای قاضی شد (خودش از این که در را برایش باز گذاشته بودند متعجب شده بود). به هر حال فوراً به طرف اتاق آقای قاضی حرکت می کند اما در آن جا با صحنه غیر منتظره ای روبرو می شود و می بیند از اتاق آقای قاضی دود بیرون می آید.

اندکی درب اتاق را باز می کند و مشاهده می کند که اتاق آتش گرفته و دود همه جا را فراگرفته، آقای قاضی هم در گوشه اتاق افتاده اند به هر حال پیش خودش فکر می کند که این طور بهتر شد، چون ایشان در این سانحه آتش سوزی وفات می کند و مسئولیتی هم متوجه ام نخواهد شد. پس به سرعت منزل ایشان را ترک می کند. از طرف دیگر آقای قاضی می فرمودند: نیمه های شب دیدم احساس خفگی می کنم، بیدار شدم دیدم بخاری به روی زمین افتاده و فرش آتش گرفته و دود همه جا را فرا گرفته، فوراً آتش را خاموش کردم، درها و پنجره ها را باز نمودم و دوباره خوابیدم....»

یکی از فرزندان مرحوم قاضی نقل می کند: یک بار همراه ایشان به حرم مطهر امام علی علیه السلام رفتم و روش مرحوم قاضی به گونه ای بود که هنگامی که وارد حرم مطهر می شدند حتماً زیارت می خواندند و سپس خارج می شدند. آن روز تا وارد حرم شدند، بدون خواندن زیارت از حرم خارج شدند. فرزندشان پرسیدند که چه شده این کار غیر طبیعی بود که بدون خواندن زیارت نامه خارج شدید. مرحوم قاضی به او می گویند که:

«در حرم کسی را دیدم که می دانم نسبت به من بغض و کینه ای در دل دارد، ترسیدم که مرا ببیند و این بغض و کینه دوباره در دلش زنده شود و به این دلیل اعمالش از بین برود!»
این کرامت واقعی است، نه آن که کسی فرشته ها را ببیند، کرامت حقیقی آن است که انسان در کنار خدا، برای خود چیزی را نبیند.

وسواس در عبادات!

مرحوم آقای حاج سید هاشم رضوی هندی از تلامذه مرحوم آقای قاضی، میفرمود: روزی یکی را به محضر آقای قاضی آوردند که مثلاً آقا دستش بگیرد و راهنمایی اش نماید. مرحوم آقای قاضی فرموده بودند: به این آقا بگوئید که نماز را در اول وقت بخواند. بعد معلوم شد که آن شخص وسواس در عبادات داشته و نماز را تا آخر وقت به تأخیر می انداخت.

آداب قرائت قرآن

آیت الله شیخ محمد تقی آملی (ره) می فرمود: «من در بحث فقه آیت الله سید علی آقا قاضی شرکت می کردم. روزی از ایشان سؤال کردم - آن روزها هوا بسیار سرد بود - که ما می خوانیم و می شنویم که عده ای موقع قرائت قرآن کریم جلوییشان آفاق باز می شود و غیب و اسرار برای آنها تجلی می کند... و در حالی که ما قرآن می خوانیم و چنین اثری نمی بینیم؟!
مرحوم قاضی مدت کوتاهی به چهره من نظر کرد سپس فرمود: بلی! آنها قرآن کریم را تلاوت می کنند و با شرائط ویژه، رو به قبله می ایستند... سرشان پوشیده نیست، کلام الله را با هر دو دستشان بلند می کنند، و با تمام وجودشان به آنچه تلاوت می کنند توجه دارند و می فهمند جلوی چه کسی ایستاده اند. اما تو قرآن را قرائت می کنی در حالی که تاجانه ات زیر کرسی رفته ای؟! و قرآن را روی زمین می گذاری در آن می نگری...؟!»

آیت الله شیخ محمد تقی آملی می فرمود: بله، من همین طور قرآن می خواندم و زیاد به قرائت آن می پرداختم، مثل اینکه مرحوم قاضی با من بود و مراقب و ناظر وقت قرائتم بوده است. بعد از این ماجرا با تمام وجودم به سؤیشتافتم و ملازم جلسه هایش شدم...»

عشق حسینی چه ها که نمی کند!

آیت اله قاضی می فرمودند: « محال است انسانی به جز از راه سیدالشهداء (ع) به مقام توحید برسد.» می گویند: « آیت الله قاضی شب های جمعه تا صبح در حرم سیدالشهداء (ع) می ایستاد و هیچ چیز نمی گفت، نه زیارتی و نه ... تنها تماشا می کرد.»

او می گوید: «ثواب رفت و آمد بین حرم شریف حضرت اباعبدالله و حضرت ابوالفضل از سعی بین صفا و مروه بیشتر است.» آیت الله نجابت می گفت: «ایام زیارتی که می شود حالش دگرگون است آن قدر که اگر نتواند زیارت برود آرام ندارد به نحوی که خانواده ایشان می گویند وقت

زیارتی شما دیوانه می شوید و به همین خاطر نمی گذارند در آن ایام در نجف بماند پولی برای خوراکش تهیه می کنند و او را روانه کربلای معلا می کنند و او پیاده به حرم می رود و پیاده برمی گردد.»

کمتر کسی ایشان را در سواری های بین راه می بیند و کسی هم کنجکاوی نمی کند که این سید چگونه به کربلا می رود و برمی گردد. او به سوی مولایش با عشق بال و پر می گشاید و به پابوسی حریمش مشرف می شود.

و می گویند: « آن جا در حریم دوست از کثرت ادب مانند چوب خشک می گردد.» در خانه مجلس روضه هفتگی به پا می کند که عامه مردم در آن حضور دارند و خودش عقیده اش این است که:

« من باید برای حضرت ابا عبدالله کار کنم، چه عالم باشم چه عامی.» کفش های مردم را جلوی در جفت می کند. عده ای هم بر او خرده می گیرند که این آقا اهل علم است و این کوچک کردن خود اوست نباید از این کارها بکند، اما ایشان گوشش به این حرف ها بدهکار نیست. و اواخر عمر، آب را که می بیند بی اختیار اشک می ریزد و عجب ماجرای غریبی است این داستان عطش!

از آیت الله سید عبدالکریم کشمیری نقل شده که: « آقای قاضی تمام مکاشفه بود و در اواخر عمر بسیار لطیف و رقیق شده بود و با دیدن آب به یاد امام حسین (ع) لیه السلام می گریست.» کافی بود که شخصی که به منبر رود جمله اولش با «صلی الله علیه و آله» شروع شود تا اشک های قاضی دیگر بند نیاید و تا آخر مجلس اصلاً نشنود که قصه می خوانند یا روضه! برای تربت امام حسین علیه السلام آن قدر احترام قائل است که شبی تسبیح تربتش به زمین می افتد و چشم هایش دیگر قادر به یافتن آن نیست و ترس آن که مبادا پاهایش را به طرف تربت دراز کند تا صبح نمی تواند بخوابد، امام حسین (ع) لیه السلام در آغاز راه دستگیری اش نموده و او تا آخر عمر شاکر آن نعمت است.

فواید آیات قرآن و دعا از زبان آیت الله قاضی

در میان تعلیمات مرحوم آیت الله العظمی قاضی نیز به مواردی برمی خوریم که گویای احاطه بسیار ایشان بر آیات و روایات و نیز تعبد آن حکیم فرزانه و تمسک شدید آن عارف

یگانه به ریسمان محکم قرآن و عترت می باشد. استاد سید حسن قاضی طباطبایی، فرزند مرحوم قاضی، در یادداشتهای خود به نمونه هایی اشاره فرموده اند که جا دارد با بیان آنها این اوراق را متبرک و نورانی سازیم:

01 آن مرحوم برای تقویت حافظه، خواندن **آیت الکرسی** و **معوذتین** (یعنی دو سوره مبارکه ناس و فلق) را سفارش می فرمودند.

02 مرحوم قاضی برای طلب وسعت رزق این آیات را قرائت می نمودند:

استغفروا ربکم انه کان عفارا # یرسل السماء علیکم مدرارا # و یمدکم باموال و بنین و یجعل لکم جنات و یجعل لکم انهارا/نوح آیه 12 - 10: و ازپروردگارتان طلب بخشش کنید که او بسیار آمرزنده است تا از آسمان، فراوان بر شما فرو فرستد و شما را با دارایی و فرزندان نیرو بخشد و برای شما نهادهایی قرار دهد.

03 به همه سفارش می کردند این ذکر را قرائت کنند:

استغفر الله الذی لا اله الا هو من جمیع ظلمی و جرمی و اسرافى علی نفسى و اتوب الیه: از خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست، به خاطر تمامی ظلمها و گناهانم و ستمی که بر خود روا داشته ام طلب بخشش می کنم و به سوی او باز می گردم.

04 در هنگام اضطراب و ناراحتی های روحی، خواندن این کلمات را سفارش می کردند: **لا اله الا الله وحده لا شریک له و له الحمد و له الملك و هو علی کل شیء قدير. اعوذ بالله من همزات الشیاطین و اعوذ بک ربی من ان یحضرون، ان الله هو السميع العليم؛** هیچمعبودی جز خداوند یکتای بی شریک وجود ندارد و ستایش و حکومت مخصوص اوست و او بر هر کاری تواناست. از وسوسه های شیاطین به خدا پناه می برم و به تو پناه می برم - ای پروردگارم - از اینکه نزد من حاضر شوند، همانا خداوند شنوا و داناست.

05 برای حفظ امنیت خانه دستور می دادند که این دعا بر روی کاغذی نوشته و بر درب منزل آویخته شود: **یا حافظا لا ینسی؛ یانعمه لا تحصی؛ انت قلت و قولک الحق: انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون/حجرآیه 9:** ای نگهبانی که فراموش نمی کنی و ای نعمتی که هرگز به شماره در نمی آیی، تو فرمودی، و سخن تو حق است، همانا قرآن را ما نازل کردیم و خود آن را حفظ خواهیم کرد.

06 در صورت ترس از زیان خوراکی یا نوشیدنی به خواندن این کلمات سفارش می نمودند: **بسم الله الرحمن الرحيم خير الاسماء اله الارض و السماء الرحمن الرحيم الذي لا يضر مع اسمه سم و لا داء؛** به نام خداوند بخشنده مهربان، بهترین نامها، معبود زمین و آسمانها، خداوند رحمان و رحیمی که با نام او هیچ سم و بیماری ای زیان نمی رساند.

07 آن مرحوم سفارش می فرمودند در صورت روبرو شدن با شخص ستمگری که از او می ترسید، دستها را باز کنید و این حروف را بر دست راست بشمارید: **بسم الله الرحمن الرحيم؛ ک - ه - ی - ع - ص:** (کاف ها یا عین صاد) و بر دست چپ نیز **بسم الله الرحمن الرحيم؛ ح - م - ع - س - ق:** (حامیم عین سین قاف) خوانده شود؛ سپس انگشتان دو دست را داخل یکدیگر نمایید.

08 برای ایمنی از نیش زدن حیوانات موزی، این دعا را سفارش می فرمودند: **اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن بر و لا فاجر من شر ما ذراء و من شر ما براء و من شر كل دابة؛** هو آخذ بناصيتها، ان ربی علی صراط مستقیم. به کلمات تامه خداوند، کلماتی که هیچ نیکوکار و بدکاری از آن تجاوز نمی کند پناه می برم از شر آنچه آفریده است، او بر همه آنان تسلط دارد، همانا پروردگارم بر صراط مستقیم است.

09 زمانی که در نجف اشرف بیماری مالاریا شیوع پیدا کرد، مرحوم قاضی به افراد مبتلا توصیه می نمودند آیاتی از قرآن را که در مورد حضرت ابراهیم (ع) است، تلاوت نمایند؛ مانند این آیه: **قلنا يا نار كوني بردا و سلاما علی ابراهيم # و اردادوا به كيدا فجعلناهم الاخسرین /** انبیاء آیه 70-69: گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم سرد و سلامت شو! و آنان خواستند با او مکر کنند، پس آنان را خوار کردیم.

010 مرحوم آیت الله شیخ علی قسام، یکی از شاگردان ایشان چنین نقل فرمودند: من از جهت فراموشکاری و کمی حافظه، برای آقا سید علی قاضی شکایت کردم و مخصوصا متذکر شدم از اینکه چیزی را در جایی می گذارم، بعد به ذهنم مراجعه کرده و چیزی به یاد نمی آورم. مرحوم قاضی فرمودند: زمانی که چیزی را در جایی قرار می دهی، بخوان: **بسم الله الرحمن الرحيم، فانك سوف لن تنساه ان شاء الله تعالى.**

011 مرحوم قاضی قرائت دعای زیر را به مدت چهل شب، هر شب یک بار تا صد بار برای برآورده شدن حاجت سالکان درگاه الهی مفید می دانستند: **الهی کیف ادعوک و انا انا و کیف اقطع رجائی منك و انت انت؟ الهی اذا لم اسالك فتعطينی، فمن ذا الذی ادعوه فیعطينی؟ الهی اذا لم ادعک فتستجیب لی، فمن ذا الذی ادعوه فیستجیب لی ؟ الهی اذا لم اتضرع الیک فترحمنی؟ فمن ذا الذی اتضرع الیه فیرحمنی؟ الهی فکما فلقت البحر لموسی (ع) و نجیته اسالك ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تنجینی مما انا فیه و تفرج عنی فرجا عاجلا غیر اجل بفضلک و رحمتک یا ارحم الراحمین.**

012 مرحوم سید هاشم حداد از استاد خویش، مرحوم قاضی نقل فرموده اند که قرائت **کهیعص**: سوره مریم آیه 1/ و **حم عسق**: سوره شوری آیه 1/ و نیز: **و عنت الوجوه للحی القيوم و قد خاب من حمل ظلما**: سوره طه آیه 111/ برای دفع شر دشمن مفید است. آنچه ذکر شد، برخی از دعاهایی است که آن مرحوم به شاگردان خویش می آموختند و دعاهای ویژه ای نیز وجود داشت که ایشان جز برای افراد خاصی نقل نمی کردند.

سید عبدالحسین قاضی نوه ایشان، جریان شب رحلت آقای قاضی را این طور بیان می کند:

ایه الله سید علی قاضی مدتی بیمار بودند. یک شب به پدرم (پسر آقای قاضی) که در آن زمان 20 ساله بودند می گویند که امشب نخواب و بیدار باش. پدرم هم متوجه نمی شود که جریان چیست. ایشان نقل می کند که ساعتی از نیمه شب آقای قاضی او را صدا می زنند و رو به قبله دراز می کشند و می گویند من در حال مرگ هستم و به او سفارش می کنند که همسر و بچه های دیگرشان را بیدار نکند و تا صبح بالای سرشان بنشیند و قرآن بخواند. پدرم می گوید علی رغم این که اگر کسی بداند که پدرش در حال مرگ است و هیچ نگوید، سخت است، اما من این موضوع را با کمال آرامش پذیرفتم و به کسی هیچ نگفتم و پیش او نشستم. آقای قاضی به من فرمودند که دارم راحت می شوم و این راحتی از طرف پاهایم شروع شده و به طرف بالا می آید. سپس فرمودند فقط قلبم درد می کند بعد فرمودند که رویم را بپوشان، من هم روی صورتشان را پوشاندم و ایشان از دنیا رفتند. من بدون هیچ دغدغه و اضطراب تا صبح پیش ایشان نشستم و قرآن خواندم تا آن که هنگام اذان صبح شد و خانواده آمدند و پرسیدند که جریان چیست و من

هم گفتم که پدر فوت شده است و فریاد و سر و صدا از اهل خانه بلند شد و در آن لحظه تازه متوجه تصرف او شدم و فهمیدم چه اتفاقی افتاده است و از مرگ پدرم بسیار متأثر شدم.»

او که عمری با عشق و سر سپردگی به مولایش امام حسین (ع) سر کرده، غریب نیست اگر حضرتش کریمانه، خود کسی را سراغش بفرستد تا کارهای دفن و کفن او را بجا آورد. آقا یحیی هرگز آقای قاضی را نمی شناخته ولی از طرف امام حسین (ع) در حالت خواب یا مکاشفه برای این امر مأموریت پیدا می کند و تمام کارهای کفن و دفن ایشان را انجام می دهد.

آیت الله بهجت می فرمودند: «شب قبل از وفات آقای قاضی، کسی خواب دیده بود که تابوتی را می برند که رویش نوشته شده بود «توفی ولیّ الله» فردا دیدند آقای قاضی وفات کرده است.»

جریان وفات مرحوم قاضی از زبان سید محمد حسن قاضی پسر آقای قاضی

شب آخر عمرشان بود. گفت مرا ببر بیرون، بردم بیرون. تقریباً خودش راه می رفت. یک نگاهی به آسمان کرد و گفت مرا برگردان سر جایم، ایشان را برگرداندم. وقتی هم می خواست برگردد، دلش می خواست جایش مرتب باشد. می گفت: این کاسه را بردار. این را مرتب کن...

بعد یک وصیت هایی هم به من کرد. از جمله همین مطلب که "طلبگی همین است. می خواهی باش، نمی خواهی ول کن برو دنبال کارت." گفت: صبح زود بیا. من صبح که رفتم، دیدم که سر و صدا از منزل بلند است. فهمیدم آقا مرحوم شده است.

من صبح با برادرم سید کاظم که اخیراً فوت شده آمدم گفتیم حالا از کجا شروع کنیم به کی بگوییم ... همان طور که مانده بودیم دیدیم دو سه نفری دارند از خیابان می آیند وقتی رسیدند دیدیم یک آقای سیدی با ریش محرابی قشنگ که من او را نمی شناختم و یک نفر دیگر که گفت راننده است و یک نفر که راهنمایشان بود، می گفت من صبح رفتم حرم مطهر حضرت ابا عبدالله علیه السلام زیارتی کنم. بعد به خانقین بروم. چرتی مرا گرفت که کسی به من گفت برو نجف، قاضی فوت کرده است. یا حضرت سیدالشهداء علیه السلام این را فرمود یا کس دیگری.

می گفت من بلند شدم به جای خانقین آمدم نجف، در صحن نجف پرسیدم منزل قاضی را می شناسید؟ گفتند بله، منزلش خیلی دور است و مریض هم هست. گفتم مرا آن جا ببرید. این حاج

آقا یحیی آمد و همه کارها را متصدی شد. تا روز هفتم هم بود. اطعام شب هفتم را هم داد بعد رفت.

در آن جا مرسوم بود وقتی کسی از دنیا می رفت، از بزرگترها برای غسل دادنش اجازه می گرفتند مخصوصاً اگر عالم باشد. آمدند پیش من، من که نمی توانستم اجازه بدهم چون برادر بزرگتر داشتم، رفتند پیش آن ها، و آن ها هم اشاره کردند به حاج آقا یحیی، ایشان سرشان را پایین انداخته بودند و جواب ندادند چند لحظه ای غسل صبر کرد. اتفاقاً سید محمد تقی طالقانی آمد، آقا سرش را بلند کرد و گفت آقا دیر کردی برو، برو. سید محمد تقی رفت..

از بین حاضرین شیخ عباس قوچانی را انتخاب کردند، که کمکش کنند، رفتند و غسل دادند. وقتی هم که می خواهند جنازه را از مغسل بیرون ببرند اجازه می گیرند، گفتند آقا اجازه می دهید؟ آقا یحیی سرش را انداخته بود پایین و هیچ حرفی نمی زد. ما هم جرأت نمی کردیم حرف بزنیم و معلوم شد آقا یحیی منتظر کسی بود که از نجف بیاید و ایشان یک بقچه از پارچه های قیمتی آورده بودند که بیندازیم روی جنازه... من رفتم صحن و یادم نمی آید که چه کسی نماز خواند ولی گفتند سید جمال گلپایگانی آمد نماز خواند.

من آن جا نبودم، بعد از نماز جنازه را یک دور، دور حرم حضرت می چرخانند، در این فاصله دیدیم حاج آقا یحیی دارد می رود، من هم پشت سرش راه افتادم. ما را آورد سر همان جایی که الان آقای قاضی دفن هستند. من هم پرسیدم آقا این جا را از کجا بلد بودی، گفت تا این جا را من دیدم، یعنی من همه داستان را از اول تا این جا دیدم. و قبلاً دیدم که کجا باید دفن شوند.

تناثر نجوم در رحلت مرحوم علامه

آقا سید عبدالعزیز طباطبائی یزدی نقل نمود که از استاد مرحوم آیت الله العظمی خوئی شنیدم که فرمود: در ایام وفات استاد اخلاق آقا سید علی قاضی تبریزی تناثر نجوم رخ داد و این به جهت رفعت مقام آن مرحوم بود.

مرحوم طباطبائی یزدی نقل کرد که ما گفتیم: این اصلاً محال است که ستاره ها به خاطر کسی ریزش کنند و سقوط نمایند، ولی استادمان آقای خوئی تأکید نمود، شما انکار کنید من که خودم این واقعه شگفت انگیز را با چشمان خود دیدم و نمی توانم چیزی را که در پیش من یقینی است، انکار نمایم.

مقام والا

آیت الله کشمیری فرمودند: «بعد از وفاتش خواستم بفهمم مقام ایشان چقدر است، در رؤیا دیدم از قبر آقای قاضی تا به آسمان نور کشیده شده است، فهمیدم خیلی مقام والایی دارد.» همچنین می فرمودند: هنگام احتضار، خودش با اشاره به بدن خود می فرمود: «این دارد می رود.» و نیز هنگام غسل مشاهده شد که صورتش باز و لبانش خندان بود.

رحلت

به هر حال، میرزا علی آقا قاضی، در روز دوشنبه چهارم ماه ربیع المولود سال 1366 مطابق هفتم بهمن ماه در نجف اشرف وفات کرد و در وادی الاسلام نزد پدر خود دفن شد. و مدت عمر شریف ایشان هشتاد و سه سال و دو ماه و بیست و یک روز بوده است.

ایشان در سال های آخر عمر عطش و بی تابی، جسم و روحش را با هم می سوزاند و او مرتب آب می خواهد و می گوید: «در سینه ام آتش است ساکت نمی شود.» طبیبش به وی می گوید: «آقا من طبیب شما هستم، به شما می گویم در این ماه رمضان روزی 3-2 لیوان آب بخورید.» و او که می داند این آب آن آتش را خاموش نمی کند تا آخر روزه هایش را کامل می گیرد و می گوید: «رها کن تا که چون ماهی گدازان غمش باشم»

ترک جان گفتم نهادم پا به صحرای طلب تا در این وادی مرا از تن برآید جان زلب

وصیت نامه مرحوم آیت الله قاضی

قسمتی از وصیت نامه آیت الله العظمی قاضی نیز از این قرار است: بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي لا يبقى الا وجهه و لا يدوم الا ملكه و الصلوة و السلام على خاتم النبيين الذي هو البحر و الائمة الاطهار من عترته جواريه و فلکه، صلى الله عليه و عليهم ما سلک سلکه و نسک نسکه.

...اما وصیتهای دیگر، عمده آنها نماز است. نماز را بازاری نکنید، اول وقت به جا بیاورید با خضوع و خشوع! اگر نماز را تحفظ کردید، همه چیزتان محفوظ می ماند و تسبیحه صدیقه کبری سلام الله علیها و آیه الكرسي در تعقیب نماز ترک نشود؛... و در

مستحبات تعزیه داری و زیارت حضرت سیدالشهداء مسامحه ننمایید و روضه هفتگی ولو دو سه نفر باشد، اسباب گشایش امور است و اگر از اول عمر تا آخرش در خدمات آن بزرگوار از تعزیت و زیارت و غیرهما به جا بیاورید، هرگز حق آن بزرگوار ادا نمی شود و اگر هفتگی ممکن نشد، دهه اول محرم ترک نشود. دیگر آنکه، اگر چه این حرفها آهن سرد کوبیدن است، ولی بنده لازم است بگویم، اطاعت والدین، حسن خلق، ملازمت صدق، موافقت ظاهر با باطن و ترک خدعه و حيله و تقدم در سلام و نیکویی کردن با هر بر و فاجر، مگر در جایی که خدا نهی کرده. اینها را که عرض کردم و امثال اینها را مواظبترمایید! الله الله الله که دل هیچ کس را نرنجانید.

عوامل محبت در احادیث اسلامی

1 - ایمان محور محبت است

((من احب لله و ابغض لله و اعطى لله فهو ممن كمل ایمانه.))

امام صادق علیه السلام فرمود:

هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد و به خاطر خدا عطا کند، از کسانی است که ایمانش کامل شده است .

امام باقر علیه السلام فرمود: اگر خواستی بدانی در تو خیری هست ، به دلت نگاه کن ، اگر اهل طاعت خدا، فرمانبرداران را دوست دارد و از اهل معصیت خدا بدش می آید، در تو خیری هست و خداوند تو را دوست دارد.

و اگر از اهل اطاعت بدش می آید و از اهل معصیت خوشنود است ، در تو خیری نیست ، و خداوند از تو ناخشنود است ، و (بدان) که هر کسی با دوست خود خواهد بود. (یعنی در قیامت دوست با دوست است).

و فرمود: هر کس که معیار محبت و دشمنی او دین نباشد دین ندارد.

آری اگر کسی شوهر و یا همسر مؤمن و با تقوایی دارد، که خداوند او را دوست می دارد، باید همسر خود را دوست بدارد، زیرا ایمان برای مؤمن برترین فضیلت است ، و هرگز نمی تواند هیچ فضیلتی جانشین ایمان گردد.

2 - محبت ، محبت می آورد

((بالتودد تتأكد المحبة))

با دوستی ، محبت محکم می شود، یعنی برای پیدا کردن دوست ، و دوست کردن همسر و دیگران از خودتان شروع کنید، سعی کنید دوستی کنید تا او هم با شما دوست شود.

3 - توجه و حضور قلب به خدا

امام صادق علیه السلام فرمود: هر که در نماز، دل به خدا دهد، خداوند روبه او کند، دلهای مؤمنین را هم به دوستی با او می گرداند، بعد از آنکه خدا او را دوست می دارد.

4 - احسان و نیکی محبت می آورد

((بالاحسان تملك القلوب .))

حضرت علی علیه السلام فرمود: با احسان و خدمت ، دلها را می شود مالک شد، و در حدیث دیگری فرمود: با احسان و نیکی می شود افراد را خرید و بنده کرد آری فطرت و سرشت انسان به گونه ای است که وقتی به او احسان شود، مجذوب می شود و انس می گیرد.

5 - سلام کنید و محبت ایجاد نمایید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند به آنکه جانم به دست اوست ، به بهشت وارد نمی شوید تا ایمان بیاورید. و ایمان نمی آورید تا با یکدیگر دوست باشید، آیا نمی خواهید شما را به کاری راهنمایی کنم که اگر انجام دهید، با هم دوست شوید؟ (برای ایجاد محبت) به یکدیگر آشکارا سلام کنید.

و حضرت علی علیه السلام فرمود: زبانت را به سخن ملایم و سلام کردن عادت بده تا دوستانت زیاد شوند و دشمنانت اندک گردد.

6 - اظهار محبت ، محبت می آورد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: مرد وقتی به زنش بگوید دوستت دارم ، این سخن هرگز از دل او بیرون نمی رود.)

مردی به امام باقر عرض کرد: من فلانی را دوست دارم ، حضرت فرمود: او را از این دوستی آگاه کن ، که برای دوام مؤثرتر و در الفت بهتر است .

7 - صورت گشاده و خندان

((حسن البشر اول العطاء و اسهل السخاء))

حضرت علی علیه السلام می فرماید: رخسار نیکو اولین هدیه و راحت ترین بخشش است و فرمود:

صورت گشاده و باز تو اول نیکی تو است ، و دلالت بر بزرگواری تو می کند و فرمود: صورت

باز آتش دشمنی را خاموش می کند، و فرمود: صورت باز و گشاده ریسمان محبت است ، و

فرمود: کار نیک و صورت باز، محبت می آورد و انسان را به بهشت می رساند

و فرمود: صورت گشاده ، روش هر آزاده است .

8 - خوش آمد گوئی و محبت

حضرت علی علیه السلام فرمود: روی باز و گشاده و بخشش و نیکی و خوش آمد گفتن ، موجب دوستی مردم است .

9 - دست دادن ، محبت می آورد

((تصافحوا فان المصافحة تزيد في المودة))

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: به یکدیگر دست بدهید که محبت را زیاد می کند.

حضرت صادق علیه السلام فرمود: به یکدیگر دست بدهید که کینه را از بین می برد.

10 - هدیه دادن ، دوستی آفرین است

((تهادوا تحابوا))

امام صادق علیه السلام فرمود: به یکدیگر هدیه دهید، تا دوست هم باشید، چرا که هدیه کینه را از بین می برد.

و حضرت علی علیه السلام فرمود: هدیه محبت می آورد، و فرمود: هیچ چیز مثل هدیه ، فرمانروا را ملایم و خشم را بیرون و رانده شده را متمایل و کارهای سخت را آسان و بدیها را دور، نمی کند.

نکته مهم در هدیه و اهمیت آن به اظهار محبت و دوستی است ، نه ارزش مادی آن ، بنابراین در هدیه توقعات را کنار بگذارید و ارزش واقعی آن را در نظر بگیرید تا دوستان شما و خود شما بتوانید همواره به یکدیگر هدیه ای هر چند اندک به نشان دوستی تقدیم کنید، متأسفانه این ابراز دوستی ، در نزد بعضی به خاطر توقعات نابجا تبدیل به وسیله کدورت می شود و بجای تشکر و دریافت پیام هدیه ، بخاطر مسائل مادی از یکدیگر دلخور می شوند.

این هم هدیه است

امام صادق علیه السلام فرمود: محبوبترین برادرانم ، کسی است که عیبهای مرا به من هدیه ای دهد.، و حضرت علی علیه السلام فرمود: چه خوب هدیه ای است ، موعظه .

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هیچ مسلمانی برای برادرش ، هدیه بهتر از سخن حکیمانه که یا هدایتش را زیاد کند، یا از هلاکت دورش کند، نداده است .

11 - معاشرت نیکو

((حسن العشرة تستديم المودة.))

حضرت علی علیه السلام فرمود: معاشرت نیکو، دوستی را دوام می بخشد ، البته تأثیر معاشرت نیکو و رعایت اخلاق در خانواده و برخورد دوستانه ، مسأله ای کاملاً روشن است .

12 - خوش اخلاق باشید.

((حسن الخلق يورث المحبة.))

حضرت علی علیه السلام فرمود: خوش اخلاق بودن ، دوستی می آورد، و فرمود: سه چیز محبت می آورد، خوش اخلاقی ملایمت نیکو و تواضع .

13 - خوش گمانی ، محبت می آورد.

((من حسن ظنه بالناس حاز منهم المحبة.))

حضرت علی علیه السلام فرمود: هر کس به مردم خوش گمان باشد، به محبت آنها دست می یابد.

14 - ملایمت و نرم خوئی

((بالرفق و التودد يحبيك القواب .))

امام باقر علیه السلام فرمود: با ملایمت و دوستی ، دلها تو را دوست دارد.

15 - بی نیازی از دیگران ، و محبت

حضرت علی علیه السلام فرمود: خود را محبوب مردم کن ، با بی رغبتی به آنچه در دست آنهاست ، تا به محبت آنها برسی .

مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و از حضرت سؤالاتی کرد از جمله پرسید: چه کنم تا مردم مرا دوست بدارند، حضرت فرمود: به مردم نیکی کن و چشم به داشته آنها نداشت باش و به آن طمع مکن تا تو را دوست بدارند.

(بنابراین همسرانی که بی جهت و بدون تناسب ، در فکر کندن مال از شوهر خود هستند و پی در پی تقاضای نابجا دارند، از محبت آنها کاسته خواهد شد.)

16 - سخاوت ، محبت آور است

((السخاء يزرع المحبة.))

حضرت علی علیه السلام فرمود: سخاوت ، محبت را می رویاند و امام صادق علیه السلام به علی فرمود: خودت را با رسیدگی به برادرانت محبوب گردان ، همانا خداوند محبت را در بخشش و دشمنی را در امساک و ندادن قرار داده است

17 - سکوت و محبت

((ان الصمت يكسب المحبة .))

امام هفتم یا هشتم فرمود: سکوت محبت می آورد، سکوت راهنمای هر چیزی است. (زیرا بیشترین اسباب دشمنی از سخن گفتن است و از آنجا که حرکت دادن زبان کاری آسان است، بسیاری با سخنان سبک و نسنجیده آبروی خود را می برند و خود را نزد مردم و خدا سبک می کنند).

18 - سخن زیبا و محبت

امام چهارم حضرت سجاد علیه السلام فرمود: سخن زیبا، دارائی را زیاد و روزی را افزایش می دهد، اجل را به عقب می اندازد و انسان را نزد خانواده محبوب و وارد بهشت می کند.

19 - تواضع، محبت می آورد.

((ثمره التواضع المحبه))

حضرت علی علیه السلام فرمود: نتیجه تواضع و فروتنی، دوستی است و فرمود: سه چیز محبت می آورد خوش اخلاقی، ملایمت نیکو و تواضع

20 - سه عامل محبت

امام باقر علیه السلام فرمود: سه چیز محبت می آورد، قرض و تواضع و بخشش اینها نمونه ای بود از آنچه در روایات اسلامی بعنوان عامل محبت معرفی شده است، که زن و شوهر می توانند به تناسب حال خود برای دوام محبت و زیاد شدن آن، از اینها بهره مند شوند. و در این میان باید از عوامل مهمی مثل ایمان، محبت، احسان، صورت باز و خندان، هدیه دادن اخلاق خوب، شیرین زبانی و بی نیازی و کم توقعی و تواضع، بیشتر استفاده نمود. و گذشته از این امور، زن و شوهر می بایست همواره به تمیزی و زیبایی خود و خانه و فرزندان، و احترام متقابل بسیار اهمیت بدهند که در جلب محبت بسیار مؤثر می باشد.¹

¹ اخلاق در خانواده و تربیت فرزند - محمد نجفی یزدی

